پاک از خطا

چاپ سوم

محمدبن حسن حرّ عاملی

ترجمهٔ حبیب روحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

پاک از خطا

نویسنده:

محمد بن حسن حر عاملی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پاک از خطا

مشخصات کتاب

سرشناسه : حرعاملی، محمدبن حسن، ۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ق

عنوان قراردادی : التنبیه بالمعلوم: البرهان علی تنزیه المعصوم عن السهو والنسیان. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : پاک از خطا/ محمدبن حسن حرعاملی؛ ترجمه حبیب روحانی

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۱۷۳ص.

شابک : ۸۰۰۰ریال: ۹۷۸۹۶۴۴۴۹۰۶۲ ؛ ۹۵۰۰ ریال (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۴.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

عنوان دیگر : التنبیه بالمعلوم: البرهان علی تنزیه المعصوم عن السهو النسیان. فارسی

موضوع : عصمت.

شناسه افزوده : روحانی، حبیب، ۱۳۱۴ - مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۳۲/ح ۴ت ۹۰۴۱ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۴۸۴۹۹

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص: ۶

مقدّمه مؤلّف

ثنـا و سـپاس شايسـته ايزد پاكی است كه پيامبران و اوصـيايشان را به عنوان حافظان ايمان بر گزيـد و آنان را بر آدميان و پريان حجـت قرار داد و در هر زمـان بر تمـام جهانيـان ممتـاز كرد، بر طبـق نصّ قرآن، پليـدی از سـاحت آنـان دور كرد و بـه پـاكی موصوفشان فرمود و از سهو و شك و نسيان منزّهشان ساخت؛ صلوات و درود خدا بر آنان در تمام زمانها باد.

امّا بعـد؛ نيازمنـد به خدای بی نياز، محمّد بن حسن حرّ عاملی كه خدا با لطف پنهانش با او مدارا كند می گويد: اين رساله ای است درنفی سهو از اهل عصمت عليهم السلام و بيان اندكی ازدلايل عقلی و نصوص نقلی بر آن و سخنان گروهی از اصحاب در اين باب و ردّ شـبهه كسانی كه سـهو در عبادت را برآنان جايز دانسـته اند و توجيه احاديثی كه به ظاهر دلالت برسـهو آنان می كنند و برخی نظاير آنها وآنچه بااين مطلب مناسبت داشته باشد.

آنچه مرا به تأليف اين رساله فرا خواند، نخست درخواست برخی از فضـلا بود و دوم، اشتباه امر بر بعضی ديگر و سوم، اهميّت مسأله و چهارم، اين كه نديدم كسانی را كه در اين باره دلايلی كافی و سخنانی

ص: ۷

مستدل داشته باشند، مگر گروهی اندک آن هم به سخنانی نارسا.

امّا من امیدوارم با این رساله شبهه به کلی بر طرف شود و برای هر صاحب بصیرت و اندیشه ای حق روشن شود.

این مطالب را بر دوازده فصل مرتّب کرده ام به منظور تبرّک به عدد شریف (۱۲ امام علیهم السلام)

۱ - ذکر جملاتی چند از عبارات دانشمندانمان که تصریح کرده اند به نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در عبادات و جز آنها.

۲ - ذکر متن سخن کسی که سهو در عبادت، نَه در تبلیغ را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و بر امام علیه السلام جایز دانسته است واین شخص ابن بابویه - رحمه اللّه علیه - می باشد.

۳ - بیان آیات قرآنی که بر نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام به طور اطلاق دلالت می کند.

۴ - ذکر احادیث مورد اعتماد که بر این امر دلالت دارد.

۵ - بیان ادله عقلی در این مورد.

۶ - شرح برخی مفاسد که مترتب بر جواز سهو بر معصوم است.

۷ - ذکر شبهه کسانی که سهو بر معصوم را روا می دانند.

۸ - بیان ضعیف بودن این شبهه.

۹- بیان مخدوش بودن و بطلان این شبهه.

۱۰ - توجیه و تأویل احادیث سهو.

۱۱ - پاسخ از استدلال ابن بابویه به طور تفصیل.

۱۲ - ذکر برخی نظایر برای احادیث سهو که حمل آنهابر ظاهرشان درست نیست و باید تفسیر و توجیه شوند.

فصل نخست: عبارات جمعی از علما در باره نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در عبادات و غیر آنها

عبارات جمعی از علما در باره نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در عبادات و غیر آنها(۱)

دانشمندان اسلامی در بیشتر کتابهایشان در مسائل فرعی و نیز تمام کتابهای اصولی شان به نفی سهو از ساحت پاک معصومین علیهم السلام به طور

عموم و اطلاق تصریح کرده اند که هم شامل عبادات و هم غیر آنها می شود و دلیلهای فراوانی (به خصوص) در مورد عبادات آورده اند، امّا

ص: ۹

۱- سخن راجع به مسأله سهو النبی صلی الله علیه و آله در بیشتر کتابهای عقاید و کلام، فراوان است و اندیشه شیعه امامیه در این مورد، نفی سهو از رسول اکرم و امامان علیهم السلام است و بر این گفته اجماع دارند، مگر اندکی مثل صدوق و استادش که این دو، از خلال خبر ذوالیدین که بعضی روایت کرده اند، نسبت سهو به ساحت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده اند و بسیاری از دانشمندان و فقها در ردّ و بطلان آن کتاب نوشته اند که مقدم بر همه اینها، شیخ مفید، محمّد بن نعمان قدس سره و سیّد مرتضی هستند، ویکی از این دو، رساله ای مخصوص در ردّ بر صدوق راجع به این مسأله نوشته که علامه مجلسی هم تمام آن را در کتاب بحارالانوار ۱۷/۱۰۴ آورده، چنان که خود نیز سخن را در این مورد طولانی کرده و در بیان شذوذ اخباری که گویندگان به سهو به آن استدلال کرده اند، به تفصیل بحث کرده است. همچنین سید عبداللّه شبّر قدس سره در کتابش حق الیقین، ۹۳۱ و مصابیح الأنوار ۲/۱۳۳ این عقیده را ردّ کرده است. باید دانست که ردّ این اندیشه صدوق منحصر به کتابهای کلامی نیست بلکه در بسیاری از کتب فقهی هم ردّ شده است، مانند التذکره والمنتهی علامه و جز اینها.

چون تمام آن کتابها نزد من حاضر نیست، هم اکنون به ایراد آنچه برای من ممکن است، می پردازم:

شیخ بزرگوار، رئیس قوم، ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی قدس سره در کتابش التهذیب، پس از ذکر روایتی که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آلهھرگز دو سجده سهو انجام نداد و هیچ فقیهی هم آن را انجام نمی دهد(۱)، چنین گفته است:

فتوای من مضمون همین خبر است، امّا اخبار گذشته که پیامبر صلی الله علیه و آله سهو کرد و سجده سهو انجام داد، بر طبق فتوای عامه است، و ما هم آنها را آوردیم، چون متضمّن احکامی مورد عمل اند، چنان که شرح دادیم.(۲)

در جای دیگر، پس از آن که دو حدیث را که متضمّن داستان ذوشمالیناند(۳)، به عنوان منافات ذکر کرده، چنین گفته است: علاوه بر این که دو حدیث اوّل چیزی را در بر دارند که مانع تمسک به آنهاست و آن

۱- التهذیب ۲/۱-۳۵۰ ح۱۴۵۴ ۴۲؛ بحارالانوار ۱۷/۱۰۲ ح۸.
۲- سند این خبر از خبرهای گذشته قویتر است واخبار گذشته دلالت می کنند بر این که این مضمون در بیان عامه مشهور بوده است. پس این اخبار در شرح آنچه آنها می گویند وارد شده است التهذیب، همان مشخصات.
۳- مجمع البحرین در حرف ی د ی ضمن ذوالیدین، او را با ذوشمالین یکی می داند و می گوید همان کسی است که به پیامبر صلی الله علیه و آلهگفت: آیا نماز کوتاه شده یا تو فراموش کردی؟ و می گوید: به او ذوالیدین گفته اند، چون دستهایش دراز بوده، یا چون با هر دو کار می کرده و ذوشمالین گفته اند، گویا به ضعف آن دو اشاره کرده اند، سپس در پانوشت از تنقیح المقال مقامی ص ۳۹۷ نقل کرده است که صدوق در فقیه اشتباه کرده و این دو شخص را یکی دانسته، در حالی که این سهو بزرگی است؛ زیرا ذوالیدین خِرباق اسلمی است که در زمان معاویه از دنیا رفت، و ذوشمالین، ابو محمد، عمیر بن عبد عمر خزاعی حلیف بنی زهره است که روز جنگ بدر کشته شده است؛ مجمع البحرین ۴-۳/۵۷۵.

داستان ذوالشمالین و سهو النبی است و این چیزی است که عقل از پذیرش آن امتناع دارد.

کتاب الاستبصار باب السهو فی صلاه المغرب، پس از آن که دو حدیث را به عنوان منافات ذکر کرده و میان آنها و حدیثهای گذشته جمع کرده است، چنین می گوید: «با این که در این دو حدیث، چیزی وجود دارد که از تمسک به آنها جلوگیری می کند و آن، اعتراض ذوالشمالین و حدیث سهو النبی است، زیرا ادلّه قاطع بر آن که سهو و غلط بر پیامبر صلی الله علیه و آلهروا نیست، از این معنا جلوگیری می کنند.(۱)

همچنین در الاستبصار باب(کسی که بی وضو برای قومی نماز بخواند)(۲) پس از ذکر حدیثی به این مضمون که علی علیه السلام برای گروهی بدون طهارت نماز خواند سپس نماینده اش فریاد زد: امیر مؤمنان علیه السلام بی وضو بوده است، نمازتان را اعاده کنید(۳) - می گوید: این خبر، شاذ و بر خلاف احادیث است و آنچه چنین باشد به آن عمل نمی شود.

مهمترین فسادی که به صحت آن زیان می رساند، این است که امیر مؤمنان علیه السلام بی وضو برای مردم نماز خوانده است و آنچه ما را از این نادرستی در امان می دارد، جنبه معصوم بودن آن حضرت می باشد.

در التهذیب نیز هنگام ذکر این حدیث چنین فرموده است.(۴) شیخ

۱- الاستبصار ۱/۳۷۱.
۲- باب من صلی بقوم علی غیر وضوء در نسخه «ب، د» و استبصار چنین است و در نسخه ج به جای «علی» و «من» آمده است.
۳- الاستبصار۱/۴۳۳ ح۵.
۴- التهذیب ۳/۴۰ ح۶.

مفید قدس سره در رساله ای منسوب به او(۱) در ردّ هر کسی که سهو بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام را در عبادت جایز می داند (این رساله گاهی به سید مرتضی نسبت داده می شود(۲)) همان قول اول درست تر است - می گوید: ای برادر، من از آنچه تو از قول برخی استادانت راجع به سهو پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز و خوابیدن او تا زمانی که وقت نماز گذشت، نوشته ای آگاهی یافتم. و سپس مضمون عبارت آینده صدوق را تا این جا نقل می کند:

خدا تو را با عبادتش عزیز گرداند از من خواستی که نظرم را در باره آنچه از او (صدوق) نقل کردی بنویسم وحقیقت معنای آن را بیان کنم.

حال با درخواست توفیق ِ صواب از خداوند، در پاسخ می گویم:

آنچه ازاو (شیخ صدوق) حکایت کرده ای، تلاش بی جایی است که در شأن او نیست، بلکه به این وسیله نقص و ناتوانی علمی خود را آشکار ساخته است و اگر در پیشرفت خود، موفق می بود در مطلبی که خوب وارد نیست و در تخصص او نمی باشد و راهی به معرفت آن ندارد حرفی

ص: ۱۲

۱- رساله ای است در عدم سهو پیامبر صلی الله علیه و آله که ردّ کرده روایتی را که گمان می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز چهار رکعتی را سهوا به دو رکعتی سلام داده است.

۲- رساله منسوب به سید مرتضی غیر از این است، بلکه رساله ای است در تنزیه انبیاء و ائمه علیهم السلام اعرج از ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیه السلام روایت کرده و در آخر آن صدوق می گوید: «غلاه مفوّضه که خدا لعنتشان کند، سهو نبی را منکرند و می گویند: اگر جایز باشد که آن حضرت در نماز سهو کند، در تبلیغ هم جایز خواهد بود، زیرا نماز بر آن حضرت واجب است، چنان که تبلیغ هم بر او واجب است.» و سپس گفته است: «استاد ما محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللّه می گوید: نخستین درجه غلو نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آلهاست... من لا یحضره الفقیه ۱/۲۳۳ ح۱۰۳۱.

نمی زد چه کنیم که هوای نفس، آدمی را به هلاـکت می کشانـد، از بی توفیقی، به خـدا پناه می بریم و از او درخواست حفظ از گمراهی داریم و می خواهیم که در راه حق و طریق روشن به لطف و کرمش راهنمایی مان کند.

حدیثی که ناصبی ها و شیعیان تقلیدی روایت کرده اند که: «پیامبر صلی الله علیه و آله در نمازش سهو کرده و دو رکعتی سلام داد و چون متوجه شد که اشـتباه کرده دو رکعت اضافه کرد و سـپس دو سـجده سـهو انجام داد.(۱) از اخبار واحـدی است که مفید علم نیست و به آن عمل نمی شود و کسی که به آن عمل کند در کار خود به گمان اعتماد کرده است نَه به یقین، و حال آن که خـدای تعـالی از عمـل به گمـان در دین نهی کرده واز گفتـار به غیر علم ویقین در دین برحـذر داشـته، و در چنـد آیه فرموده است

۱ - «...وَ اَنْ تَقُولُوا علی اللّه ما لا تعلمون»: این دشـمن است که شـما را بر آن می دارد که بـدی و زشتی کنیـد و نسبت به خدا چیزهایی را که علم ندارید، بگویید.)(۲)

ص: ۱۳

۱- این حـدیث بـا الفـاظ گونـاگون و در زمانهای متعـدد و در بسـیاری از کتابهای، حـدیث، نزد فریقین مشـهور است، الکافی ۳/۳۵۵ با سـند مرفوع به ابی عبداللّه علیه السـلام در حدیث طولانی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با مردم دو رکعت خواند و سـهوا سلام داد، ذوشمالین گفت: ای رسول خدا آیا راجع به نماز چیزی نازل شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آلهفرمود: مگر چه شـده است؟ گفت: دو رکعت خوانديـد. حضـرت خطـاب به مردم فرمود: آیـا شـما هم چنین می گویید؟ گفتند: آری. پس حضرت بلند شد نماز را با مردم کامل کرد و دو سجده سهو نیز با آنها انجام داد... تا آخر. و صحیح مسلم ۱/۴۰۳ و سنن النسائی ۳/۲۰-۲۵ و سنن ابو داوود ۱/۱۱۸-۱۲۲ ح ۴۳۵ - ۴۴۷.

۲- بقره/ ۱۶۹.

۲ – «الاّ من شهد بالحق و هم یعلمون»:... مگر آنان که از روی علم (نَه گمان) گواهی به حق دهند.(۱)

۳ – «وَ لا تَقفُ ما لَیس لَکَ بِهِ عِلَم»: چیزی را که به آن علم نداری، پیروی مکن.(۲)

۴ – «و ما یتبع اکثرهم الا ظنّا ان الظّن لا یغنی من الحق شیئا»: بیشتر این مردم از چیزی جز گمان پیروی نمی کننـد، در صورتی که گمان هیچ گونه بی نیازی از حق نمی آورد.(۳)

۵ – «ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون»: مشرکان از چیزی جز گمان پیروی نمی کننـد و جز آن که دروغی ببافند کاری ندارند.(۴)

و جز اینها در آیات قرآن [که از گفتار بـدون علم راجع به دین خـدا بر حذر می دارد و تهدید و مذمت می کند کسانی را که در دین به گمان عمل کننـد و آنان را مورد سرزنش قرار می دهد و آگاهشان می سازد که این کار در دین و شرع بر خلاف حق است(۵)] فراوان است.

حال وقتی که حدیث سهو پیامبر صلی الله علیه و آله از اخبار آحادی است(۶) که هر کس به آن عمل کنـد عمل به ظنّ کرده است، عقیده به صحّت و قطعی

۱- زخرف /۸۶.

۲- اسراء /۳۶.

۳- یونس /۳۶.

۴- یونس /۶۶.

۵- یونس /۶۶.

۶- دانشمندان علم حدیث، روایات را از جهت راویان به متواتر و آحاد تقسیم کرده اند و آنچه را که ویژگیهای متواتر نداشته باشد، از نوع آحاد شمرده اند، خواه راوی آن یکی باشد یا بیشتر.

بودن آن روا نیست، بلکه بایـد از آن صـرف نظر کرد و به چیزی توسّل جست که اقتضای علم و یقین می کند و آن کمال آن حضـرت و عصـمت اوست که خداوند او را از هر اشتباهی در کارش نگهداری می کند و در گفتار و کردارش راجع به دین و شریعت، موفق می دارد. و همین مقـدار در باطل بودن حکم کسـی که به سـهو پیامبر صـلی الله علیه و آله در نمازش حکم می دهد

کافی است.(۱)

باقی مانده رساله مذکور ان شاءاللّه در آینده می آید.

مرحوم محقّق در کتاب مختصر النافع می گوید:

در روایت حلبی است که از امام صادق شـنید که در دو سـجده سـهو می گویـد: بسم اللّه و باللّه و صـلی اللّه علی محمّـد و آل محمّد ، و مرتبه دیگر شنید که می گوید: بسم اللّه و باللّه السلام علیک ایهاالنبی و رحمه اللّه و برکاته. (پس محقق می گوید): حق بالاتر بودن منصب امامت از سـهو در عبادت است(۲) و لازمه این قول به طریق اولی برتر بودن منصب نبوت از سـهو است و بدون شک مقصود محقّق نیزهمین بوده، زیرا پیغمبر امام نیز هست، چنان که در قرآن وحدیث به آن تصریح شده است.

ممکن است منظور محقّق این باشد: معنای قول حلبی که شـنید، امام علیه السـلام در سـجده سهو چنین می گوید، این است که امام به عنوان فتوا و تعلیم چنین فرموده است، نه این که سهو کرده و سجده انجام داده باشد.

بنا بر این، معنای این که امام در سجده سهو چنین فرموده، این است

۱- از رساله عدم سهو النبی صلی الله علیه و آله تألیف شیخ مفید.

۲- مختصر النافع /۴۵، ط دارالکتاب العربی بمصر.

که این همان دعا و ذکر سجده سهو است، نه این که خودش سجده کرده باشد؛ چنان که امامان علیهم السلام گفته اند: دیه(۱) قتل صد شتر است.

علامه قدس سرهدر التذکره فرموده است:

خبر ذوالیدین به نظر ما باطل است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و

سهو بر او جایز نیست، به علاوه جمعی از اصحاب حدیث، آن را مورد اشکال قرار داده اند. چرا که راوی آن، ابو هریره است که دو سال پس از مرگ ذوالیدین اسلام آورده است، در حالی که ذوالیدین در جنگ بدر کشته شد که این جنگ دو سال پس از هجرت بوده است و ابو هریره هفت سال بعد از هجرت مسلمان شد.(۲)

کسانی که به این حدیث استدلال می کنند می گویند شخصی که در روز جنگ بدر کشته شد، ذوالشمالین است که نامش عبداللّه بن عمر و بن فضله خزاعی(۳) بوده، امّا ذوالیدین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود و در زمان معاویه از دنیا رفت، قبرش در ذی خُشُب واقع شده و نامش خِرباق است،(۴) زیرا عمران بن حصین این حدیث را روایت کرده وسپس می گوید:

۱- ارشاد السّاری ۲/۳۶۵؛ عمده القاری ۴/۲۶۴.

۲- الطبقات الکبری ۴/۳۲۷؛ تهذیب التهذیب، ۱۲/۲۹۰؛ تهذیب الاسماء واللغات ۱/۱۸۶؛ شرح صحیح مسلم نووی ۳/۲۴۵؛ الاصابه ۱/۴۲۲.

۳- در کتاب التذکره به جای نضله فضله نوشته و در اسدالغابه ۳/۳۳۰ عبد عمروبن نضله خزاعی و در جای دیگری ۲/۱۴۱ گفته است: عمیر بن عبد عمروبن نضله بن عمروبن عبشان بن سلم بن مالک بن اقصی بن حارثه بن عمروبن عامر.

۴- برخی گفته اند: نام ذوالیدین خِرباق بن عمرو از بنی سلیم بوده، و نام ذوشمالین عمیر بن عبد، عمرو ابن نضله خزاعی می باشد، گروهی دیگر گفته اند: ذویدین و ذوشمالین نام یک شخص است و جز اینها، و نام ذوالیدین به این معنا است که با هر دو دست کار می کرده یا این که دستهایش دراز بوده است. تهذیب الاسماء و اللغات ۱/۱۸۵؛ الاصابه ۱/۴۲۲ و ۳/۳۳؛ الطبقات الکبری ۳/۱۶۷، شرح صحیح مسلم تألیف نووی ۳/۲۴۱ در پانوشت صفحه ۵۰ دستنوشت آخرین تحقیق از پانوشت مجمع البحرین نوشته شده مراجعه شود (مترجم.

خرباق برخاست و گفت: آیا نماز، کوتاه شده است؟(۱)

از این اشکال پاسخ داده شده است که اوزاعی گفته: ذوشمالین برخاست و گفت: آیا نماز کوتاه شده [یا تو فراموش کردی ای رسول خدا صلی الله علیه و آله(۲)(۳)]؟ ولی ذو شمالین در جنگ بدر به قتل رسید.(۴)

از طریق خاصّه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که به ذوالید، ذوالشمالین نیز می گفته اند.(۵)

همچنین (علامه) در رساله سعدیهاش گفته است: مسلمانان در این جا به اختلاف سخن گفته اند گروهی بر آنند که بر پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ خطا و سهوی روا نیست.

گروهی دیگر به جواز سهو بر آن حضرت قایل شده، گفته اند: روزی در نماز صبح پس از سوره حمد، سوره «والنجم» را شروع کرد تا به این آیه رسید «افرأیتم اللّات والعزّی و مناه الثالثه الأُخری»(۶) و سپس چنین خواند:

۱- سنن ابن ماجه ۱/۳۸۴ ح ۱۳۱۵؛ سنن النسائی ۳/۲۶؛ سنن ابی داوود ۱/۲۶۷ ح ۱۰۱۸.

۲- این جمله در نسخه ب نیست.

۳- صحیح مسلم ۱/۴۰۴ ح۹۹؛ سنن النسائی ۳/۲۲؛ الموطأ ۱/۹۴ ح۵۹؛ سنن البیهقی ۲/۳۳۵.

۴- این عبارت را شیخ در الخلاف آورده، ۱/۴۰۵ مسأله ۱۵۴.

۵- الکافی ۳/۳۵۷ ح۶، التهذیب ۲/۲۴۵ ح۱۴۳۳.

۶- نجم /۱۹ و ۲۰: ای مشرکان آیا لات و عزّا و منات، بت دیگر و درجه سوم تان را می بینید که موجودی بی اثر است؟

تلک الغرانیق العلی،(۱) منها الشفاعه ترتجی: اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند که امید شفاعت از آنها می رود. امّا بعد متوجّه شد و ساکت گردید.(۲) و این در حقیقت، کفر است.

سپس گفتند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نماز عصر را دو رکعت خواند و سلام داد، آن گاه حدیث ذوالشمالین را آورده اند.

علامه می گوید: این عقیده در نهایت تباهی است. و حق همان قول اوّل (عدم جواز سهو و خطا) است زیرا اگر (در یک مورد) روا باشد به تمام اقوال و افعالش سرایت می کند و به آنچه از جانب خدا خبر می دهد و در باره شرایع و ادیان می گوید اعتمادی نمی ماند، چون احتمال این که سهوا زیاد و کم کند، وجود دارد و فلسفه بعثت منتفی می شود.

از چیزهای خیلی روشن این است که توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله به عصمت، بهتر و شایسته تر از آن است که او را به ضدّ آن بستاییم. بنا بر این، سزاوار است که او را معصوم بدانیم، زیرا در این امر، ضررِ محتمل، بلکه معلوم

۱- در اسطوره غرانیق این گونه است و در رساله سعدیه به جای «العلی» «الاولی» آمده است.

۲- این افسانه غرانیق را بسیاری از علما تکذیب کرده اند، از جمله آنها علامه سید مرتضی عسکری است که بر روشن ساختن بطلان و ساختگی آن از نظر متن و سند توفیق یافته است. همچنین آنچه علامه عبدالحسین شرف الدین در کتاب ارزشمندش ابوهریره نوشته است. از قدما، کسانی که به این مسأله پرداخته اند، محمّد بن اسحاق بن خزیمه «ت ۳۱۱ه» روایات غرانیق را از ساختگی های زنادقه می داند ودر این باره کتابی تصنیف کرده است. دیگری شیخ احمد بن عبدالفتاح بن یوسف المجیری است در کتابش منهل التحقیق فی مسأله الغرانیق - خطّی» به الاعلم مراجعه شود، ۱/۱۵۲.

دفع می شود.(۱) این سخن علامه، صراحت دارد در این که سهو در عبادت، با عصمت منافات دارد.

فاضل مقداد در کتاب شرح نهج المسترشدین وجوب عصمت پیامبر وامام را از سهو در هر یک از اقسام چهارگانه، مربوط به تبلیغ قوانین شرعی واعتقاد دینی و دنیایی، از علمای شیعه نقل کرده و دلیلهایی که آورده، بر آن استدلال کرده است.(۲)

ص:۱۹

۱- الرّساله السعدیه /۷۶، ط النجف الاشرف.

۲- ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین /۳۰۳. علامه در نهج المسترشدین گفته است: از آنچه گفتیم معلوم شد که جایز نیست از معصوم هیچ خطایی، صادر شود، چه از صغایر باشد و چه از کبایر، چه عمدی و چه سهوی و چه غلطی در تأویل باشد، و واجب است که از اوّل عمرش تا آخر از همه این خطاها، پاک و منزّه باشد. فاضل مقداد در ارشاد الطالبین، در شرح این عبارت می گوید: علامه در استدلال بر مطلوبش اشاره به اختلاف مردم در این مورد کرده وخلاصه اقوال این است: افعال انبیا از چهار بخش بیرون نیست: اوّل، اعتقاد دینی. دوم، کارهای دینی که از آنها صادر می شود. سوم، تبلیغ احکام و بیان قوانین شریعت. چهارم، کارهای مربوط به دنیای آنان، که از امور دینی نیست. در بخش اوّل، بیشتر مردم اتّفاق کرده اند به عصمت آنان، به جز خوارج که کفر را بر آنان جایز دانسته اند، زیرا معتقدند هر گناهی که از آنها صادر شود، کفر است و گناه را از آنها روا می دانند، پس کفر را بر ایشان جایز می دانند، برخلاف ابن فورک که جایز می داند که خداوند، کافری را به رسالت مبعوث کند امّا می گوید: این امر جایز، تحقق نمی یابد. ولی برخی حشویه به وقوع آن هم قایل شده و برخی دیگر از باب تقیه کفر بر پیامبر صلی الله علیه و آلهرا جایز دانسته، امّا این قول باطل است، زیرا به طور کلّی موجب اخفای دین می شود، چرا که مناسبترین زمان برای تقیه، هنگام اظهار دعوت است که اکثر مردم منکر آن هستند. در بخش دوم می گوید: غیر امامیه، پیش از بعثت، کبایر و صغایر را بر آنها جایز می دانند، و در زمان بعثت اختلاف کرده اند: اشاعره می گویند: کبایر اصلاً بر آنها جایز نیست، ولی صغایر، سهوا جایز است. و معتزله کبایر را به طور مطلق ممنوع می دانند، امّا در صغایر اختلاف دارند، برخی می گویند: با تأویل و توجیه جایز است، چنان که می گویند: حضرت آدم علیه السلام ، نهی از شجره را به شجره مشخصی تأویل کرد، در حالی که مراد نوع شجره بود، زیرا گاهی اشاره به نوع هم می شود، مثل قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله هذا وضوء لا یقبل اللّه تعالی الصلاه الا به: خدا نماز را جز با وضو قبول نمی کند. الرّساله السعدیه بعضی از معتزله می گویند بدون تأویل هم جایز است، امّا به خاطر ثواب زیادی که پیامبران دارند، این گناه از آنها ناچیز شمرده می شود. حشویه اقدام به کبایر را جایز دانسته اند و برخی از آنها تعمد بر کبایر را ممنوع و تعمّد بر صغایر را جایز دانسته اند. در بخش سوم، بر عدم جواز خطا در امور تبلیغ و بیان احکام اجماع دارند. در بخش چهارم، بیشتر مردم سهو بر انبیا را در این قسم روا دانسته اند. امّا اصحاب ما به طور مطلق حکم به عصمت پیامبران داده اند، چه پیش از نبوّت چه پس از آن، چه از کبایر و چه از صغایر، چه عمدی و چه سهوی و دلیل بر این اطلاق چیزهایی بود که گذشت.

شیخ ما مرحوم شیخ بهاءالدّین (جبل عاملی) در پاسخ المسائل المدنیّات می گوید: عصمت انبیا و ائمّه - صلوات اللّه علیهم اجمعین - از سهو و نسیان، چیزی است که ما (علمای شیعه) بر آن، اجماع داریم وخروج یک فرد معلوم النسب (مثل شیخ صدوق) زیانی به اجماع وارد نمی سازد، بلکه نسبت دادن سهو به خود او در این مسأله، سزاوارتر از نسبت دادن آن به انبیا علیهم السلام است.

همچنین می گوید: منظور مرحوم صدوق قدس سره که سهو پیامبر صلی الله علیه و آله را از جانب خدا می داند، این است که سبب سهو آن حضرت، از قبیل مسلّط ساختن خواب بر او، از ناحیه خدا و به منظور مصالح دینی یا دنیایی بوده، زیرا کارهای خداوند معلّل به اغراض است، و این از ناحیه شیطان نیست، چون او قدرت تسلیط خواب را بر آن حضرت ندارد. و مراد وی از این که

سهو ما از ناحیه شیطان است، این است که سبب آن وسوسه های شیطانی و خیالات فریبنده است که همه از کارهای شیطان است.

وی در ادامه گفته است: روایتی که می گوید: در نماز، خواب بر آن حضرت غلبه کرد، از نظر سند معتبر است و اصحاب ما آن را پذیرفته اند، حتی شهید در الذکری گفته است: ردّی برای این روایت ندیده ایم. و این که اصحاب ما غیر از صدوق هم این روایت را پذیرفته اند، گواه راستینی است بر این که خواب را سهو نمی شمارند و عرف نیز دلالت بر این معنا دارد.(۱)

شهید در الذکری بعد از نقل خبر ذوالیدین می گوید: این حدیث در میان امامیّه متروک است، زیرا دلیل عقلی بر عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله از سهو وجود دارد و هیچ کس این اندیشه را نپذیرفته مگر ابن بابویه که استادش محمّد بن حسن بن ولید نقل کرده که نخستین درجه غلوّ، نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آلهاست. امّا از این گفته باید اعراض کرد، زیرا روایاتش معارض به مثل است. پس باید به حکم عقل رجوع کرد، و بر فرضی که نقل صحیح باشد، باید تأویل و توجیه شود بر این که اجماع امامیه، در روزگاران پیش از شیخین (صدوق و استادش) و بعداز آنها، بر نفی سهو از پیامبر و امامان علیهم السلام است.(۲)

طوسی (محقّق) در التجرید گفته است: واجب است که پیامبر صلی الله علیه و آله عصمت، هوشمندی، زیرکی نیروی اندیشه را دارا بوده، از سهو و هر

ص: ۲۱

۱- به کتاب الذکری/۱۳۴ چاپ سنگی مراجعه شود.
۲- الذکری /۲۱۵، چاپ سنگی.

عیبی که موجب نقص و نفرت است، به دور باشد.

علامه حلّی در شرح تجرید سخنی همین گونه بلکه بلیغ تر از آن گفته است.(۱)

شیخ مفید در شرح اعتقادات ابن بابویه، سخنی طولانی و رسا دارد، به این مضمون که عقیده به نفی سهو از پیامبر و امامان ربطی به غلوّ ندارد، بلکه عقیده به جواز سهو، نقص در اصل اعتقاد است.(۲)

علاّمه در کتاب المنتهی در مسأله تکبیر در دو سجده سهو، پس از آن که حدیثی را در باره سهو النبی صلی الله علیه و آله آورده است، می گوید: پاسخ ما این است که این حدیث در نظر ما باطل است، زیرا سهو بر پیامبر صلی الله علیه و آله محال است.(۳) و در مسأله دیگری از قول شیخ نقل کرده است که: قول مالک، باطل است، زیرا سهو بر پیامبر صلی الله علیه و آله محال است.(۴)

شیخ طوسی در کتاب المختلف، پس از ذکر حدیث سهو، می گوید: این حدیث، چیزی را در بر دارد که به اجماع، متروک است و آن، سهو النبی صلی الله علیه و آله می باشد. سپس می گوید: سهوی که در حدیث نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است، حمل بر این می شود که حضرت (بعضی جزئیات نماز را) برای این ترک کرده که احکام نماز را (عملاً) به مردم بفهماند، زیرا می داند که صحابه از آن جهت به گفته هایش عمل می کنند

ص: ۲۲

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد/۳۴۹

۲- شرح اعتقادات الصدوق /۱۳۵ و چاپ شده ضمن مصنّفات شیخ مفید.

۳- منتهی المطلب ۱/۴۱۸ چاپ سنگی.

۴- منتهی المطلب /۴۱۹.

که غالبا با اعمالش مطابق است. پس حضرت(۱) می خواست احکـام نماز را زبانی و عملی به آنها بفهمانـد و به همین منظور، نمازی را که با آنها خوانده بود، دو رکعت واجب، غیر از چهار رکعتی انتخاب کرده بود.

به علاوه، ابن بابویه در این جا گفتاری ضعیف آورده است که هیچ اعتباری ندارد.(۲) پس صاحب مختلف بعد از ذکر عبارت آینده او می گوید: این آخر سـخن ابن بابویه است و البته سخنی است ناصواب، و حق این است که مقام پیامبر صلی الله علیه و آله را از سهو دور بدانیم و ما این مطلب را در کتابهای کلامی خود، که ویژه آن است، بیان کردیم.(۳)

[از شـیخ بهاءالـدین نقل می کنند که شخصـی از او راجع به قول ابن بابویه که پیامبر صـلی الله علیه و آله سـهو کرد، پرسـید او گفت: ابن بـابویه خـود، سـهو کرده است، زیرا او به سـهو کردن سـزاوارتر از پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می باشـد. و این پاسخی است در نهایت زیبایی. همچنین به ذوالیدین و هر کس دیگر که به آن حضرت نسبت سهو دهد، می توان همین پاسخ را داد، زیرا همه آنها به سهو و غلط شایسته تراند و ان شاءاللّه تحقیق در این باره می آید].

دانشمندان ما (شیعه) در کتابهای اصولی خود آنچه را که موجب نفی سهو است، روشن ساخته اند.

در کتابهای اصول دین، بحث اثبات عصـمت و نفی خطا و سـهو و فراموشـی از پیامبر صـلی الله علیه و آله و امام علیه السلام به طور اطلاق یعنی چه پیش از نبوّت

۱- مختلف الشیعه ۲/۱۹۷ و ۱۹۸.

۲- در پانوشت ص ۵۲ دستنویس، شماره ۴ به آن اشاره شد.

۳- مختلف الشیعه ۲/۲۰۰ چاپ جدید قم تحقیق مؤسّسه نشر اسلامی، تاریخ ۱۴۱۴ ه .ق.

وامـامت و چه پس از آن و چه در امور عبـادی - یـا در غیر آن، و بـا دلیلهـای روشـنی در این باره، اسـتدلال شـده است که ان شاءاللّه تعالی می آید.

در کتابهـای اصول فقه یادآوری می شود سـنّتی که پیروی از آن وعمل به آن و تکیه بر آن واجب است، گفتار پیامبر و امام یا فعل آنها و یا تقریر آنهاست.

در بحث از فعل پیامبر و امام فعل ایشان را فقط به سه بخش تقسیم می کنند: وجوب، استحباب و اباحه و از کراهت تا چه رسد به تحریم و سـهو آن نامی نمی برند. آن گاه حکم می کنند که فعل او به صـراحت دال بر جواز دست و با قرینه دال بر وجوب اسـتحباب است. و ترک آن، با صـراحت، بر نفی وجوب و با قرینه، حمل بر کراهت و تحریم می شود. و همه اینها دلیل بر این است که فعـل پیـامبر و امـام، نزد آنها حجّت است به طور اطلاق و نوعی از تبلیغ است، زیرا پیروی از آن و اقتـدا به وی واجب است، به نص قرآن و دلایل دیگر.

به هر روی، عبـادت آن حضـرت به طور قطع تبلیغ، و تبلیغ او هم عبـادت است و فرقی میـان این دو - آن گونه که برخی گفته اند - وجود ندارد. چنان که فرموده است: «نماز کنید چنان که می بینید من نماز می کنم»(۱) و

«عباداتتان را از من یاد بگیرید»(۲) و جز اینها. به همین اندازه اشاره از نقل

۱- «صلواکما رأیتمونی اصلّی» شرح الموطّا /۱۴۲، المغنی، ابن قدامه، ۱/۴۶۰، کنزالعمّال ۷/۲۰۱ صحیح البخاری ۲/۲۰۳؛ مسند احمد ۵/۵۳؛ در این منبع، به جای فعل «رأیتمونی» «ترونی» آمـده، علامه حلّی در الرّساله السـعدیه/۹۶ نیز ایـن روایت را آورده است.

۲- «خـذوا عنّی مناسـککم» السـنن الکبری، بیهقی ۵/۱۲۵؛ التمهیـد، ابن عبـدالبر ۲/۶۹ و ۹۱ و۹۸؛ فتـح الباری ۱/۲۱۷ و ۴۹۹؛ اتحاف السّاده المتقین، الزبیدی ۴/۴۳۷ البدایه والنهایه ۵/۱۸۴ و ۲۱۵؛ إرواء الغلیل، البانی ۴/۲۷۱.

عبارات اصحاب در کتابهای اصولی کافی است، به آن منابع (اگر لازم باشد) مراجعه کنید که دلیل است بر آنچه ما گفته ایم.

سیّد بن طاووس در کتابش الطّرائف(۱) و کتابهای دیگرش با عباراتی

ص: ۲۵

۱- ابن طاووس در الطرائف می گوید: از جمله دلیلها، روایتی است که حمیدی در الجمع بین الصحیحین در حدیث ۲۴۵، از احادیث مورد اتفاق از مسند ابوهریره، در حدیث یزید بن ابراهیم از محمّد بن ابی هریره نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از دو نماز ظهر و عصر را با ما انجام داد. محمّد بن سیرین می گوید: گمان بیشتر من بر این است که نماز عصر بود و در رکعت دوم سلام گفت؛ سپس برخاست به طرف جویی که در جلو مسجد بود، رفت و خشمگین دست خود را بر آن گذارد، در حالی که ابوبکر و عمر هم بودند، و ترسیدند که با آن حضرت سخن بگویند، امّا مردم به سرعت بیرون رفتند و گفتند: آیا نماز کوتاه شده؟ در میان آن جمع، مردی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «ذوالیدین» می نامید، گفت: ای پیامبر خدا، آیا شما فراموش کردید یا نماز قصر شده است؟ فرمود: من فراموش نکردم نماز هم قصر نشده است، او گفت: خیر، بلکه شما فراموش کردید. حضرت فرمود: ذوالیدین راست می گوید، پس برخاست دو رکعت نماز خواند و پس از سلام تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجده های دیگرش ولی آن را طول داد، سپس سر از سجده بر داشت و تکبیر گفت. [عبدالمحمود (سید بن طاووس) می گوید]: خوشا به حال کسی که جدایی ورزد از این چهار مذهب که مثل چنین گفته هایی در باره پیامبر خود می گویند و این گونه روایات را درباره او تصدیق می کنند. از تازه های این حدیث، این است که ابوبکر و عمر متوجّه بودند که آن حضرت سهو و اشتباه کرده است. کاش می دانستیم کدام یک از راویان از باطن این دو نفر آگاه بوده اند تا برای آنها این گونه گواهی دهند یا از عصمت آنها آگاه بوده اند تا آنها را از پیامبرشان کاملتر و حاضرالذهن تر و آگاهتر بدانند. به علاوه، چه کسی و از کجا دانستند که آن حضرت اشتباه کرده و چگونه احتمال ندادند که در نماز تخفیف حاصل شده و دو رکعتی شده باشد و چگونه به خود اجازه دادند که به آن حضرت سوء ظنّ پیدا کنند و پیش از آن که خود، اعتراف کند، بگویند: سهو و اشتباه کردی؟ کاش می دانستم چگونه راویان این حدیث را درست می دانند که راجع به پیامبرشان بگویند: سهو و اشتباه کرده و ابوبکر و عمر را در مقابل سایر صحابه و بنی هاشم و عترت آن حضرت از چنین سهوی منزّه بدانند و آن دو از نجابتشان بیم داشتند که در این باره با پیامبر بگویند؟ و ای کاش می دانستم چه کسی از این دو نفر روایت کرده که در چند مورد به پیامبر صلی الله علیه و آلهاعتراض کردند که برخی از این روایات در گذشته ذکر شد و برخی دیگر، ان شاءاللّه در آینده نزدیک خواهد آمد. و از طرفی چگونه این راویان می پسندند که برخود دروغ ببندند و تناقض بگویند و خود را متهم سازند و بگویند: عمر و ابوبکر شرم داشتند که به حضرت اعتراض کنند: چرا نماز را دو رکعتی خوانده است؟ سیّد در برخی اوقات و جاها به منظور تقیّه از خلفا، خود را عبدالمحمود نیز می نامید. شهید ثانی: همه علما بندگان محمود خدا هستند، نسبش به داوود بن حسن پسر امّ داوود برادر رضاعی امام ششم می رسد، عمل امّ داوود در مفاتیح آمده است، الطرائف. - م.

همانند آنچه، ما از اصحابمان در گذشته نقل کردیم، تصریح فرموده است.

همچنین اصحاب ما در این باره کتابها و رساله هایی تألیف کرده اند که از جمله آنها رساله شیخ مفید است که قدری از آن را در گذشته نقل کردیم و ان شاءاللّه باقی مانده آن را در آینده می آوریم.

از جمله آنها مطلبی است که نجاشی در کتاب الرّجال آورده، وی می گوید: اسحاق بن حسین بن بکران، ابوالحسین الغفری(۱) التمّار،

کثیرالسّماع [از نظر مذهبی ضعیف است(۲)] او را در کوفه دیدم، در آن جا مجاور بود، کتاب کلینی را از او روایت می کرد [و در آن وقت(۳) اهل غلوّ بود(۴)] و من چیزی از او نشنیدم. کتابهایی دارد از قبیل الرّد علی الغلاه، نفی

۱- در سایر نسخه ها، نامش چنین آمده، و در نسخه «د» به جای ابوالحسین، ابوالحسن و در رجال نجاشی، اسحق بن حسن بن بکران، ابوالحسین العقرائی ذکر شده است.

۲- رجال النجاشی.

۳- رجال النجاشی.

۴- سیّد خوئی قدس سره می گوید: ظاهر این است که جمله: آن وقت اشاره به زمان روایت اسحق، کتاب کلینی می باشد و منظور این است که روایت کردن اسحاق، کتاب کافی را در عنفوان جوانی بوده و نجاشی در آن زمان وجود نداشته و به این دلیل، چیزی از او نشنیده، بلکه در زمان شیبه او را دیده و او مجاور کوفه بوده است. معجم رجال الحدیث ۳/۴۵.

السّهو عن النبى، وعدد الأئمه[(۱)]، و جز اینها که در ذهنم نیست و خدا توفیق دهنده است.

۱- رجال النجاشی /۷۴ شماره ۱۷۸.

فصل دوم: سخن کسی که در خصوصِ عبادت، سهو بر پیامبر و امام را جایز می دانند

او تنها، ابن بابویه است چنان که نص بر آن گذشت اگر چه او این قول را به برخی از مشایخ خود نیز نسبت داده، چنان که در آینده یاد آوری خواهیم کرد - زیرا از کسانی که ابن بابویه چنین نسبتی به آنها داده تصریحی به آن دیده نشده جز همین نسبت که احتمال سهو و غلط و اشتباهش بسیار است.

ابن بابویه در کتاب من لایحضره الفقیه می گوید: حسن بن محبوب، از رباطی و او از سعید اعرج روایت کرده است که امام صادق علیه السلام می فرمود:

خدای تعالی هنگام نماز بامداد، خواب را بر پیامبر صلی الله علیه و آله مسلّط کرد تا خورشید برآمد، پس حضرت از خواب برخاست در آغاز دو رکعتِ پیش از فجر را خواند و سپس نماز صبح را انجام داد، و خداوند او را دچار سهو کرد و در دو رکعتی سلام داد - آنگاه امام علیه السلام داستان ذوالشمالین را بیان فرمود - خدا این کار را در باره آن حضرت، فقط به خاطر رحمت و شفقت

بر این امّت انجام داد که اگر مسلمانی خوابش برد و یا در نمازش سهو کرد، مبادا سرزنش شود، بلکه گفته شود رسول خدا صلی الله علیه و آله که فخر کاینات

است، چنین بوده است، ما که جای خود دارد.(۱)

ابن بابویه پس از ذکر این حدیث می گوید: غلات و مفوضه خدایشان از رحمتش دور گرداند، سهو النبی صلی الله علیه و آله را منکرند و می گویند اگر در نماز سهو بر آن حضرت روا باشد، در تبلیغ نیز روا خواهد بود، چون نماز هم مانند تبلیغ بر او واجب است.

امّیا این دلیل ما را قانع نمی کند زیرا در تمام کارهای مشترک هر چه برای دیگران هست برای او نیز هست: بر او نماز واجب است مانند همه دیگران که مثل او پیامبر نیستند.

امّا حالتی که ویژه اوست نبوّت است و تبلیغ از شرایط آن است و آنچه در نماز بر او جایز است، در تبلیغ بر او روا نیست، چون این عبادتی مخصوص او است، امّیا نماز، عبادتی است مشترک که با این امر، عبودیت و بندگی او ثابت می شود ولی از این که بدون قصد و اراده از انجام وظیفه الهی اش خواب بر او مسلّط می شود، عدم ربوبیّت او ثابت می شود، زیرا کسی که هیچ گونه خوابش نمی گیرد، خدای حیّ قیّوم است.

به علاوه سهو پیامبر مانند سهو ما نیست، زیرا سهو او از طرف خداست که ثابت شود او بشر و مخلوق است و همچون خدا مورد پرستش دیگران واقع نشود. همچنین برای این که مردم بدانند وقتی که

۱- من لا یحضره الفقیه ۱/۳۵۸ ح۱۰۳۱ از جمله «خدا این کار را...» ممکن است از تتمه حدیث و یا از سخن ابن بابویه باشد.

سهو کردنـد حکمش چگونه است. و سـهو مـا از ناحیه شـیطان است امّا او بر پیامبر صـلی الله علیه و آله و امامان علیهم السـلام تسلّطی نـدارد (تسـلط او تنهـا بر کسانی است که او را ولیّ و دوست خود بگیرنـد و نیز آنان که به خـدا شـرک آورنـد)(۱) و کسانی از گمراهان که از شیطان پیروی کنند.

آنهایی که مخالف سهو النبی صلی الله علیه و آله هستند، می گویند: در میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی به نام ذوالیـدین وجود نداشـته و حقیقتی برای چنین انسان و چنین حـدیثی نیست، امّا اینها دروغ گفته انـد، زیرا این شـخص معروف است و او ابو محمّد عمیر بن عبد عمرو، معروف به ذوالیدین است و مخالف و موافق از او روایت کرده اند و در کتاب وصـف [قتال(۲)] القاسطین بصفیّن از او خبرهایی نقل شده است.

استاد مـا محمّـد بن حسن بن ولیـد، می گفت: نخستین درجه در غلوّ، نفی سـهو از پیـامبر صـلی الله علیه و آله است. و اگر روا باشـد که اخبار وارد شـده در مورد سـهو النبی، رد شود، تمام اخبار را می توان رد کرد واگر چنین باشد، دین و شـریعت باطل می شـود. و من خـود را مـأجور می دانم که ان شـاءاللّه کتـاب مسـتقلّی در بـاره سـهو پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ردّ منکران بنویسم.(۳)

ص: ۳۱

۱- نحل/۱۰۰، ذکر این آیه در این مورد تنـاسبی نـدارد، زیرا این آیه مربوط به فسـاق یـا کفّاری است که شـیطان را ولیّ خود گرفته اند، امّا از این کلام مصـنف معلوم می شود که سـهو شـیطانی تنها از کسـی بروز می کند که شـیطان را ولیّ خود گرفته باشد با این که دانشمندان مؤمن نیز در نمازشان شک می کنند، در حالی که شیطان را ولیّ خود نگرفته اند.

۲- نسخه خود منبع.

۳- من لایحضره الفقیه ۱/۳۵۸ - ۳۶۰ حدیث ۱۰۳۱، خلاصه سخن صدوق، این است که سهو پیامبر صلی الله علیه و آله درواقع چیزی است که خداوند بر او مسلّط کرده است برای مصلحتی از قبیل نفی ربوبیّت از او واثبات این که او بشری است مخلوق و تعلیم حکم سـهو به مردم در عبادات، و امثال آن. امّا سـهوی که بر ما عارض می شود، از شـیطان است و پیامبر صلی الله علیه و آله منزّه از این است، زیرا شـیطان را بر او راهی نیست. بنا براین، از نظر صدوق سـهو، دو بخش است، بخشی شیطانی است که عـارض بر انسانهـا می شود به اسـتثنای معصومین و بخشـی از سوی خـداست که بر معصومین و امثـال آنهـا عارض می شود به خاطر مصلحتی که خداوند سبحان آن را مقدّر ساخته است.

چنان که ملاحظه می کنید، سخن ابن بابویه، بسیار ضعیف است و ما ان شاءاللّه آن را بیان خواهیم کرد.

شیخ مفید نیز این سخن ابن بابویه را در اوّل رساله اش آورده وسپس کلامی را که ما در گذشته نقل کردیم بیان کرده است.

شیخ طبرسی در مجمع البیان، ذیل آیه «و اذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا... - و امّا ینسینک الشیطان فلا تقعد بعدالذکری»(۱) از جبائی نقل کرده است که این آیه دلیل بر بطلان قول امامیه است که نسیان بر انبیا را روا نمی دانند. آن گاه طبرسی می گوید: این قول، نادرست است، زیرا امامیه سهو بر معصومین را در اموری که از طرف خدا مأموریت دارند (امور تبلیغی) جایز نمی دانند، امّا در غیر آن امور (عبادتهای شخصی) نسیان یا سهو را جایز می دانند؛ البته در صورتی که منجر به اخلال در عقل نشود.(۲)

آنچه جبائی از امامیّه نقل کرده که نسیان بر انبیا را جایز نمی دانند، درست است و به گفته گروه اندکی از آنها اعتباری نیست. و حاصل اعتراض طبرسی بر جبائی این است که امامیه در این قول متفق نیستند،

۱- هرگاه دیدی کسانی را که آیات ما را به استهزا می گیرند، از آنها روی برگردان، تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان این تکلیف را از یادت ببرد به مجرّد این که به یادت آید از جا برخیز و از آن پس با ستمگران منشین؛ انعام/۶۸.
۲- مجمع البیان ۷/۳۱۷.

بلکه برخی از آنها سهو و نسیان را جایز می دانند.

پس قول او را که «امامیّه سهو و نسیان را بر انبیا جایز می دانند» باید حمل بر «بعضی از امامیّه» کنیم و گرنه سخنی نادرست خواهد بود، چنان که پوشیده نیست.

به علاوه، طبرسی در این سخن چنان که مشاهده می شود، تصریح به جواز آن نکرده است، با این که احتمال می رود خطاب در آیه (۶۸ انعام) عام باشد، مثل آیه «ولوتری اذ وقفوا»(۱) یا هر چند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است، امّا منظور غیر آن حضرت باشد مثل «لئن اشرکت لیحبطنّ عملک»(۲)

احتمال دیگر این است که نسیان به معنای ترک باشد(۳)، و ابن بابویه هم ناچار است که آیه را توجیه و تأویل کند، چنان که ان شاءاللّه خواهد آمد.

۱- این جمله در اوّل دو آیه سوره انعام: ۲۷ و ۳۰.

۲- اگر تو مشرک شوی، اعمالت باطل می شود، زمر/۶۵.

۳- این احتمال بعیدی است که با سیاق و معنای آیه نمی سازد.

فصل سوم: ذکر عباراتی مبنی بر این که سـهو و شک و نسـیان در پیامبر صـلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام وجود ندارد

به طور اطلاق و عموم، دلالت برخی از آیات قرآنی بر عصمت معصومین، چه در عبادات و چه در غیر عبادات معلوم و مشهود است و در این زمینه آیـات فراوانی است که برخی از آنها به ضـمیمه مقـدمه عقلی دیگر یا روایت مورد اعتمادی بر این مطلب دلالت می کنند و ما از این آیات به ذکر دوازده آیه اکتفا می کنیم :

نخست این قول خدای تعالی است: «انّ اللّه اصـطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین [ذرّیه بعضها من بعض واللّه سمیع علیم]».(۱)

سر آمد مفسّـِران، ابو علی فضل بن حسن طَبرسـی در مجمع البیان چنین می گوید: اصـطفاء و اجتباء واختیار به معنای برگزیدن است و بر وزن افتعال از لغت صفوه می آید و این از بهترین نمونه های سخن است که

ص: ۳۵

۱- به راستی خداوند، حضرت آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان برگزید. آل عمران / ۳۳.

برای آنچه معلوم و مورد نظر است، نمونه هایی از محسوسات آورده، زیرا صافی به معنای چیزی از مشهود است که از لکّه های کدورت و تیرگی خالی باشد. این جا خداوند خلوص این پیامبران را از فساد ظاهر و باطن، به خلوص صافی از لکه های چرک تشبیه کرده است. در باره معنای آل عمران گفته اند: به معنای آل ابراهیم است و در قرآءت اهل بیت علیهم السلام و آل محمّد آمده، و گفته اند منظور از آل ابراهیم، آل محمّد است و واجب است که این بزرگان معظّم، معصوم ومنزّه از ناشایستگی ها و نواقص باشند، زیرا خداوند کسی را بر نمی گزیند مگر چنین باشد و باطنش در طهارت و عصمت مثل ظاهرش باشد.

این آیه، بر فضیلت انبیا بر فرشتگان نیز دلالت دارد، زیرا کلمه «عالمین» تمام فرشتگان و جز آنها از آفریدگان فرامی گیرد. و خداوند آنچه را که ذریه پیامبر می گویند، می شنود و آنچه را که در درون دارند، می داند و چون از پایداری آنها در کارها و گفتارهای شان آگاه است، آنان را بر غیرشان برتری و فضیلت داده است.(۱)

از تفسیری که در این آیه آمده به چند وجه زیر بر عصمت انبیا استدلال شده است:

۱ - وجوب پیروی از گفتارها و کردارهای انبیا، مستلزم وجود عصمت در آنهاست.

۲ - چون خطا بر آنها به طور مطلق محال است، لازمه اش عصمت است.

۱- مجمع البیان ۳/۴۳۳.

۳ – لازمه دلالت آیه بر طهارت ظاهر و باطن و صفای آنها از تمام کدورتها و عیبها آن است که هیچ گونه سهو و نسیان در آنها راه نیابد، زیرا سبب و موجبی برای آن در آنها یافت نمی شود.

۴ – استقامت و پایداری آنها در گفته ها و کردارهایشان که از این آیه استفاده می شود با تجویز سهو در آنها منافات دارد، زیرا لازمه اش نادرستی در افعال واقوال (و تناقض است): وقتی نماز (چهار رکعتی) را به قول آنها در دو رکعت سلام دهد و سخن بگوید ودو رکعت واجب را ترک کند، چه درستی و استقامتی تحقّق می یابد؟

آیه دوم: «قل ان کنتم تحبون اللّه فاتّبعونی یُحْبِبْکمُ اللّه»(۱).

این آیه بر وجوب اطاعت و پیروی از کارها و فرمانها و گفتارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارد واگر سهو اشتباه بر او روا باشد، با توجّه به این که اطاعت او واجب یا حدّاقل لازم است، پیروی از باطل خواهد بود و نیز اگر سهو بر او روا باشد، احتمال آن در تمام افعال و اقوالش می آید و این قول به اتّفاق آرا فاسد و به طور قطع، خلاف مدلول آیه و منافی با وجوب عصمت در پیامبر و امام علیه السلام می باشد.

آیه سوم: «لقد کان لکم فی رسول اللّه أُسْوه حسنه لِمَن کان یرجوااللّه والیوم الآخر و ذکر اللّه کثیرا»(۲).

برخی از دانشمندان شیعه به این آیه بر وجوب اقتدای به پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۳۷

۱– ای پیامبر به مردم بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا هم شما رادوست بدارد. آل عمران / ۳۱.

۲– برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند. احزاب /۲۱.

استدلال کرده اند و مقصود ما از این آیه حاصل است، زیرا صریح است در این که اقتدای به آن حضرت نیکو و راجح است، اگر چه مقدماتش ثابت نشده باشد. و اگر در فعل آن حضرت احتمال سهو باشد به هیچ وجه پیروی از او روا نیست، نه عملش دلیل بر جواز و نه ترکش دلیل بر نفی وجوب خواهد بود. علاوه بر این که تمام کارهای او نوعی از تبلیغ است. حتی عبادتهایی که انجام می دهد مشخص نیست که کدام یک به منظور تبلیغ است و کدام یک به منظور غیر آن، بلکه باید تمام آنها را تبلیغ به حساب آوریم و گرنه ادامه تکلیف معلوم نمی شود.

آیه چهارم: «انّما یریداللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیرا»(۱).

این آیه دلالت بر عصمت اهل بیت می کند، زیرابه دلایلی که در اصول و تفاسیر و روایات فراوانی از عامه و خاصه آمده مخصوص اهل بیت است(۲) و نیز پاکی آنها را از هر عیب، نقص، دروغ، خطا و غلط، فرامی گیرد و با حدیث ذوالشمالین هم منافات دارد، چنان که بیان خواهد شد،

۱- خداوند خواسته است که هر پلیدی را از شما خانواده بزداید و پاک و پاکیزه تان بدارد. احزاب /۳۳.

۲- برخی از کتابهایی که اختصاص این آیه را به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر کرده اند، عبارت اند از: مسند احمد ۳/۲۵۹ و ۳/۲۸۵؛ تفسیر طبری۲۲/۶؛ اسدالغابه ۵/۵۲۱؛ ۵/۱۷۶؛ الدّرالمنثور ۵/۱۹۹؛ کنزالعمال ۵/۹۶؛ مشکل الآثار ۱/۳۳۲؛ مستدرک الحاکم ۳/۱۷۲؛ کفایه الطالب /۹۳؛ مقاتل الطالبیین /۵۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴/۱۱؛ مجمع الزّوائد ۹/۱۴۶؛ الجامع الصحیح ۵/۳۶؛ تفسیر ابن کثیر ۳/۴۸۳؛ سنن البیهقی ۲/۱۵۲؛ المناقب ابن المعازلی /۳۰۱؛ اسباب النزول/۲۳۹؛ ذخائرالعقبی /۲۱؛ شواهدالتنزیل ۲/۲۹۱؛ تاریخ بغداد ۱۰/۲۷۸؛ الرّیاض النضره /۱۸۸؛ الاستیعاب ۲/۵۹۸؛ مسند ابی داوود ۸/۲۷۴؛ اشفته الصّادی/۱۲.

ان شاءاللّه.

آیه پنجم: «و ما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی»(۱).

این آیه دلالت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جز به وحی سخن نمی گوید، از این رو محال است که نماز را در غیر محلش سلام دهد و پیش از تمام شدن نمازش سخن بگوید و ذوالشمالین را که به قول حضّار صادق بوده تکذیب کند و سپس به خطای خود اعتراف نماید؛ همه اینها با مدلول آیه منافات دارد.

آیه ششم: «ما آتاکم الرّسول فخذوه و مانه-کم عنه فانتهوا»(۲).

این آیه دلالت می کند که بدون هیچ شرط و قیدی باید تسلیم و فرمان بردار گفتارها و کردارهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پس اگر بر آن حضرت سهو و اشتباه روا باشد که شامل هر فعل و قول او می شود، مخالفتش با معنای آیه، روشن است و منافات آن با حدیث ذوشمالین، روشنتر.

آیه هفتم: «و تعیها اذنٌ واعیه»(۳)

مرحوم طبرسی و دیگران از طرق عامّه و خاصّه روایت کرده اند که این آیه در باره امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است که آن حضرت فرمود: «هرگز چیزی از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کرده باشم»(۴) این کلام

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و سخن او به جز وحی الهی نیست. نجم/۲ و ۳.

۲- آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله به شما دستور می دهد بپذیرید و آنچه شما را از آن باز می دارد واگذارید. حشر قسمتی از آیه ۶.

۳- و گوش شنوا، آن پندها را می شنود. الحاقه /۱۲.

۴- ماسمعت شیئا من رسول اللّه صلی الله علیه و آله فنسیته. مجمع البیان ۹/۳۴۵، بحارالانوار، ۷/۸۲-۸۵.

عمومیّت دارد و شامل تبلیغ و غیر آن نیز می شود.

با توجه به این که امام علی علیه السلام سخن پیامبر را در هر مورد که باشد فراموش نکند، به طریق اَولی و با دلایل گذشته و آینده عروض نسیان بر پیامبر صلی الله علیه و آله محال خواهد بود.

آیه هشتم: «سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی»(۱).

این آیه عامّ است و تنها شامل امور تبلیغی نیست، زیرا حدّ عدم فراموشی به قراءت محدود نشده و کسی هم قائل به فرق میان پیش از نزول آیه وپیش از قراءت با پس از آن نشده است. بنابراین، کسی که فرق میان اینها بگذارد، با اجماع مخالفت کرده است.

آیه نهم: «یا ایّها الّذین آمنوا صَلّوا علیه و سلّموا تسلیما»(۲).

در احادیث فراوانی آمده است که منظور از این آیه اطاعت و فرمان برداری در مقابل گفته ها و کردارهای پیامبر اکرم است و دلالت فعل امر به اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله بر عدم سهو آن حضرت از دلایل گذشته روشن است و دلایل بر تسلیم هم از قرآن و احادیث فراوان است، اگر چه بر ما جایز باشد که در وجوب تسلیم آن حضرت سهو و اشتباه بکنیم.

آیه دهم: «وَ رَحْمَتی وَ سِعَتْ کُلَّ شیءٍ فسأکتبها للذین یتّقونَ و یؤتون الزکوه والّذین هم بآیاتنا یؤمنون، الّذین یتّبعون الرّسول النَبی الأمّی...»(۳).

۱- آیات قرآن را بر تو می خوانیم، پس آنها را فراموش نمی کنی، اعلی /۶.
۲- خدا و فرشتگانش بر روان پاک پیامبر درود می فرستند، شما هم ای اهل ایمان بر او صلوات و درود فرستید و با تعظیم واجلال بر او سلام گویید و تسلیم فرمانش شوید. احزاب/۵۵.
۳- و رحمت من همه موجودات را فرا گرفته است و برای آنان که تقوا پیشه کنند وزکات دهند و آنان که به آیات ما ایمان آورند، همانهایی که پیروی می کنند از رسول و پیامبر امّی...) اعراف/۱۵۶.

دلالت این آیه بر مقصود، از مطالبی که گذشت، روشن می شود.

آیه یازدهم: «فآمنوا باللّه و رسوله النبی الأُمِّیِ الّذی یُؤْمن باللّه و کلماته واتّبعوه لعلکم تهتدون»(۱).

دلالت این آیه بر مطلب، از مطالب گذشته روشن تر است.

آیه دوازدهم: «فویلٌ للمصلّین الّذین هم عن صلاتهم ساهون»(۲).

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نمازش سهو و اشتباه کند مشمول این تهدید و مذمّت می شود و این امری است محال.

امّا این قول خداوند: «ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجدله عزما»(۳).

در باره «نِسیَ» طَبرسی از ابن عبّاس نقل کرده که به معنای «تَرَکَ» است.(۴)

کلینی قدس سره در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نَسِیَ» به معنای «تَرَکَ» است واین مطلب در باب «فیه نکت و نتف من التنزیل فی الوالایه»(۵) موجود است. دراین باب نکته ها و گزیده هایی

۱- پس به خدا و فرستاده اش ایمان بیاورید، آن پیامبر درس ناخوانده ای که ایمان به خدا و کلماتش دارد واز او پیروی کنید تا هدایت یابید، اعراف/۱۵۸.

۲- پس وای بر نمازگزارانی که از انجام دادن نمازشان غفلت می کنند.

۳- ما با آدم از پیش، پیمان بسته بودیم، امّا او از یاد برد، پس عزم استواری برایش نیافتیم. طه /۱۱۵.

۴- مجمع البیان ۱۶/۳۲.

۵- الکافی جلد۱: یک حدیث در اوایل باب به شماره ۲۲ صفحه ۴۱۶ از امام باقر علیه السلام تا حدّی کوتاه ذکر شده، حدیثی دیگر که طولانی است از امام صادق علیه السلام در آخر باب صفحه ۴۳۶ به شماره ۹۲ ذکر شده است. و در الکافی ترجمه دکتر مصطفوی جلد۲ همین باب. حدیث اول در صفحه ۲۸۳ و حدیث دوم در صفحه ۳۱۷ آمده است - م.

است از قرآن که در باره ولایت، ذکر شده [باب بعدش فیه نتف وجوامعٌ... می باشد]. و در غیر این باب نیز آمده است.(۱)

پس این که بزرگان و معصومین علیهم السلام نسیان در این جا را به معنای ترک گرفته اند - با این که مربوط به تبلیغ نیست - بر آنچه ما گفتیم دلالت می کند که عصمت انبیاست و با جواز صدور نسیان و فراموشی از معصوم منافات دارد، علاوه بر آنچه گذشت و آنچه در آینده خواهد آمد و با این که دلیل درستی بر اثبات قول مخالفان وجود ندارد.

همچنین این قول خدای تعالی که از موسی حکایت می کند: «لا تُؤاخذنی بما نسیتُ»(۲) و این قول خداوند حکایت از جوان: «فانّی نسیت الحوت و ما انسانیه الاّ الشیطان»(۳).

مفسّران اهل حدیث روایت کرده اند که مقصود از «نسیان» در هر دو آیه، ترک است(۴) و دلالت می کند بر آنچه ما گفتیم و چون بدون تردید یکی از معانی نسیان، ترک است، پس بر طبق دلایلی که در گذشته گفتیم و در آینده خواهیم آورد، حمل بر این معنا واجب است.

عجیب است که کسی که تمام آیات و روایاتی را که ظاهرش منافی با عصمت است، تأویل و توجیه می کند امّا در این مورد که جدا باید تأویل

۱- الکافی، ۲/۸ ح۱ باب طینه المؤمن والکافر، قسمت سوم اولین حدیث از امام باقر علیه السلام آمده است - م.

۲- مرا مؤاخذه مکن که شرط را از یاد بردم. الکهف /۷۳.

۳- من ماهی را آنجا گذاشتم و شیطان بود که آن را از یادم برد الکهف /۶۳.

۴- مفاتیح الغیب ۴/۹۲، انوارالتنزیل ۲/۵۹۸.

شود و ظهور در این امر هم دارد، توقّف می کند.

البته آیه اخیر به قول ابن بابویه نیز باید به این صورت تأویل شود، یا بگوید: آن جوانی که می گوید: فراموش کردم، غیر معصوم بوده یا بگوید: منظورش این است که جنگ با شیطان برای خلاصی از او باعث شد که عمدا ماهی را همان جا بگذارم.

این که گفتیم: ابن بابویه نیز باید این آیه را تأویل کند به این دلیل است که او نیز سهو و نسیانی را که از ناحیه شیطان باشد، نسبت به معصومان تجویز نمی کند، بلکه چنان که گذشت، می گوید: سهو آنها از ناحیه خداست.

ص: ۴۳

فصل چهارم: احادیث معتبری، از کتابهای مورد اعتماد در باره نفی سهو و شک و نسیان از معصومان علیهم السلام

این احادیث نیز فراوان است و هر چند همه آنها در حال حاضر نزد من موجود نیست امّا آنچه را که اکنون به آنها دسترسی دارم، بر می شمارم.

حدیث نخست: حدیثی است که استاد بزرگوار، رئیس محدّثان، محمّد بن علیّ بن بابویه در پایان کتاب من لایحضره الفقیه آورده و این

کتابی است که آنچه در آن ذکر کرده مورد فتوای اوست و آن را صحیح می داند و معتقد است که حجت میان او و خدایش می باشد و تمامش از اصولی بر گرفته شده که محلّ اعتماد و مرجع اندیشه است.

در این کتاب، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمّد بن سعید بن عقده کوفی، روایت کرده است که گفت: علیّ بن حسن بن فضّال، از پدرش از ابوالحسن علی بن موسی الرضا نقل کرده است که فرمود: برای امام چندین نشانه است.

امام داناترین، قوی ترین پرهیزگارترین، بردبارترین [شجاعترین

ص: ۴۵

سخاوتمنـدترین] و عابدترینِ مردم است. [ختنه شده متولّد می شود] پاک و پاکیزه است، پشت سـرش را می بیند چنان که جلو رویش را [امـام سـایه نـدارد، وقتی از مادر متولـد می شود بر روی دو دست به دنیا می آیـد، صـدایش به شـهادتین بلنـد است] محتلم نمی شود، چشمانش می خوابد و قلبش نمی خوابد، از عالم غیب با او سخن گفته می شود [زره رسول خدا

بر انـدام او راست می آیـد] بول و غـایطی از او دیـده نمی شود، زیراخـدای تعـالی زمین را مأمور فرو بردن آن کرده است... تا پایان حدیث(۱).

دلالت این حدیث بر مطلب آشکار است و حالت پیامبر صلی الله علیه و آله لازم است که بالاتر از امام علیه السلام باشد.

این روایت را در عیون الأخبار(۲) نیز در باب علامات امام از امام رضا علیه السلام نقل کرده وطریق نقل یکی است.

حدیث دوم: حدیثی است که شیخ اجلّ، ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب عقل و جهل الکافی روایت کرده است:

گروهی از اصـحاب ما، از احمـد بن محمّد از علی بن حدید از سـماعه بن مهران روایت کرده اند که گفت: حضور امام ششـم بودم وجمعی از دوسـتانش نیز حضور داشـتند [از عقـل و جهـل، سـخن به میان آمـد] امام فرمود: عقل و لشـکریانش و جهل و لشکریانش را بشناسید، تا هدایت شوید.

۱- من لایحضره الفقیه ۴/۴۱۸ به تفصـیل آورده، معانی الأخبار/۱۰۲ ح۴؛ الخصال/۵۲۷ ح۱؛ احتجاج طبرسی/۴۳۶؛ بحارالانوار ۲۵/۱۱۶ ح ۱/.

۲- عیون اخبارالرّضا علیه السلام ۱/۲۱۲ ح۱؛ بحارالأنوار ۲۵/۱۱۶ ح۱.

گفتم: قربانت شوم، ما، چیزی نمی دانیم، جز آنچه شما به ما آموخته اید.

فرمود: خدا عقل را آفرید - پس از ادامه کلام فرمود -: سپس برای عقل، هفتاد و پنج سرباز قرار داد. [جهل گفت: پروردگارا، عقل مخلوقی است مثل من پس به من نیز مثل آنچه به او داده ای بده، خداوند فرمود: آری، چنین است و به او نیز هفتاد و پنج سرباز عطا کرد.(۱)]

از هفتاد و پنج(۲) سربازی که خداوند به عقل داد، یکی، خیر بود و ضدّ آن را شرّ قرار داد - تا آن جا که فرمود: - و علم و ضدّ آن جهل است و تسلیم و ضدّ آن شکّ است، و تذکّر و ضدّ آن سهو است و حفظ و ضدّ آن نسیان است - و سایر جنود عقل و جهل را ذکر کرد - و سپس گفت: تمام جنود عقل در کسی جمع نمی شود، مگر در پیامبر یا وصیّ پیامبر یا مؤمنی که خداوند دل او را به ایمان آزمایش کرده باشد امّا دیگران از پیروان ما، هیچ کس از این بیرون نیست که برخی از این جنود در او می باشد تا وقتی که به مرحله کمال برسد و از جنود جهل پاک شود که در این صورت، در رتبه بالا با انبیا واوصیا قرار می گیرد. تا آخر حدیث.(۳)

چنان که می بینید، این حدیث صراحت دارد بر این که انبیا واوصیاء جامع تمام جنود عقل اند که از جمله آنها علم و تسلیم و تذکّر و حفظ می باشد و از تمام جنود جهل که جهل و شکّ و سهو و نسیان از آنهاست،

ص: ۴۷

۱- این جمله ها در اصل منبع آمده است.

۲- در روایت، هفتاد و هشت آمده ولی برخی از آنها تکراری بوده است.

۳- الکافی ۲۰ح ۱۴ به تفصیل آمده است. شیخ صدوق نیز در الخصال /۵۸۸ ح۱۳ آن را ذکر کرده است.

خالی و خالص و پاک اند و دلالت این حدیث نیز بر آنچه مطلوب ما است، واضح و روشن است.

حدیث سوم: حدیثی است که باز هم کلینی در باب اختلاف حدیث نقل کرده است: از علیّ بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از ابان بن ابی عبّاس از سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان علیه السلام در حدیثی طولانی در آخر آن، وضع خود را با رسول خدا بیان می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله همه دانشهای خود را به من آموخت و دعا کرد که خداوند، دانایی و فهم وحفظ آنها را به من عطا کند. و از آن زمان که در پیشگاه خدا برای من چنین دعا کرد، هیچ آیه ای از کتاب خدا وهیچ علمی را که به من املا کرد و آن را نوشتم، فراموش نکردم وهیچ چیز از حلال و حرام و امر و نهی که خدا به او آموخته بود، چه مربوط به گذشته چه آینده و چه در کتابی که بر کسانی پیش از او نازل شده است از اطاعت و معصیت، فروگذار نکرد، مگر این که به من آموخت و همه آنها را حفظ کردم و حتی یک حرف از آنها را فراموش نکردم، سپس دستش را روی سینه ام گذاشت و از خدا خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور پُر گرداند.

پس من گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدایت باد از وقتی که در پیشگاه خدا برای من دعا کردی، فراموشی بر من عارض نشده است.

و نیز چیزی از من فوت نشد که ننوشته باشم آیا با این وضع باز هم بیم آن داری که مرا فراموشی فرا گیرد؟ فرمود: هرگز.(1)

۱- الکافی ۱/۶۲ ذیل ح ۱ به تفصیل آمده است.

در پایان این حدیث به چند نکته باید توجّه کرد.

۱ - نخست از امور قطعی این است که موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله از امام بالاتر

است.

۲ - ظاهر امر این است که بسیاری از اشیای یاد شده از امور تبلیغی نبوده اند.

۳ - وقتی نسیان در این امور بر آن حضرت غیر ممکن باشد، در سایر این امور هم چنین خواهد بود.

۴ - بر پیامبر صلی الله علیه و آله محال است که در عدد رکعات نمازش اشتباه و دو رکعت را چهار رکعت خیال کند، زیرا بر فرضی که علم به همه اشیای عالم نزد او نباشد، آگاهی وی نسبت به اکثر اشیای جهان قطعی است و آخر حدیث هم مطلق است، شامل تبلیغ و غیر آن می شود.

حدیث چهارم: حدیثی است که شیخ طوسی، رئیس الطایفه در کتاب تهذیب به اسنادش از عبداللّه بن بکیر از ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام آورده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز دو سجده سهو را انجام داد؟

فرمود: نه، و هیچ فقیهی آن را انجام نمی دهد.(۱)

شیخ قدس سره گفته است: من هم به مضمون این حدیث فتوا می دهم، و امّا اخباری که در گذشته آوردیم که پیامبر صلی الله علیه و آله سجده سهو انجام داده است، موافق رأی عامه می باشد.(۲) این حدیث به خصوص بر محلّ نزاع (عدم

۱- التهذیب ۲/۳۵۱ بحارالانوار ۱۷/۱۰۲ ح۸.

۲- التهذیب ۲/۳۵۱.

سهو نبی صلی الله علیه و آله) دلالت می کند و بر مخالفتش با حدیث ذوالشمالین صراحت دارد و آن را ردّ می کند بدون این که احتمال تقیه در این حدیث باشد، در حالی که در حدیث ذی الشمالین احتمال این است که از باب تقیّه در روایت، از امام صادق نقل شده باشد، چنان که تحقیق آن در آینده خواهد آمد، ان شاءاللّه تعالی.

حدیث پنجم: حدیث مشهور مستفیض میان عامه و خاصه از پیامبر اکرم که فرمود: «صلّواکمارأیتمونی اصلّی»: نماز بخوانید چنان که می بینید من نماز می گزارم.(۱)

وجه دلالت در این حدیث، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده است در انجام نماز به او اقتدا و از او پیروی کنند بدون این که به نماز مخصوصی مقیّد باشد واگر احتمال اشتباه و فراموشی بر او جایز بود، اقتدای به او در هیچ نمازی روا نبود و در هر نمازش احتمال سهو می رفت، مگر در یک نماز که قصد تعلیم و تبلیغ داشته باشد و آن هم درمیان نمازهایش مشتبه است و معلوم نیست کدام نماز است بلکه درهر نمازی چنین احتمالی وجود دارد. و بر فرض تجویز سهو، علم به نسخ هیچ نمازی پیدانمی شود، بلکه نسخ به کلی ممنوع می شود، با این که به اتّفاق آرا، نسخ، امری است جایز، بر خلاف سهو.

به علاوه خود حضرت هیچ نمازی را به تبلیغ اختصاص نداده است.

حدیث ششم: نیز حدیثی است مشهور میان عامه و خاصّه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خذوا عنی مناسککم: عبادتهای تان را از من یاد

۱- منابع این حدیث در صفحه ۲۴کتاب گذشت.

بگیرید.(۱)

وجه دلالت آن هم مثل حدیث گذشته است.

هر چند من این دو حدیث را در کتابهای حدیثی، شیعیان امامیه ندیده ام و تنها در کتابهای استدلالی مشاهده کرده ام، امّا، ممکن است که اصل اینها در روایات عامه موجود باشد، ولی مضامین آنها در عموم روایات گذشته و آینده یافت می شود.

حدیث هفتم: حدیثی است که مرحوم کلینی در اول کتاب حجّت روایت کرده است: از علیّ بن ابراهیم، از پدرش از حسن بن ابراهیم، از یونس بن یعقوب، از ابی عبداللّه علیه السلام که به هشام بن حکم فرمود: آیا به من خبر نمی دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او پرسیدی؟

هشام آنچه اتّفاق افتاده بود، خدمت امام علیه السلام بیان کرد، تا درآخر گفت: به عمرو گفتم: خداوند هیچ یک از اعضای تو را بدون رهبری که شک را به یقین تبدیل کند، وانگذاشته است، آیا این همه مخلوق را در سرگردانی و شک و اختلاف می گذارد و برای آنها رهبری که هنگام سرگردانی و تردید به او مراجعه کنند، قرار نداده است؟

عمروبن عبید ساکت شد وبه من، هیچ نگفت.

امام صادق علیه السلام خندید و فرمود: این [استدلال] را چه کسی به تو آموخت؟

هشام بن حکم گفت: این چیزی است که از شما آموخته و فراهم ساخته بودم.

۱- اسناد این حدیث نیز در صفحه ۲۵ کتاب نوشته شد.

امام فرمود: سوگند به خدا، این مطالب در صحیفه های ابراهیم و موسی، نوشته شده است.(۱)

این حدیث دلالت دارد که علّت نیاز به پیامبر و امام همین است که شک را برطرف سازد، اگر بر آنها هم شک روا باشد، آنها به مردم نیاز پیدا می کنند، چنان که به قول شما پیامبر صلی الله علیه و آله به ذوالشمالین احتیاج پیدا کرد، و در این صورت فایده مطلوب از بین می رود.

حدیث هشتم: نیز حدیثی است که کلینی در کتاب حجّت باب «نادر و جامع در فضیلت و صفات» امام آورده: از ابو محمّد قاسم بن علاء، از عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: ... وامام دانایی است که جهل در او راه ندارد و سرپرستی است که عقب نشینی ندارد - تا آن جا که می فرماید: امام، یگانه زمان خویش است، کسی به همطرازی او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد، بدل، همانند و نظیر ندارد.(۲)

(۳)خداوند پیامبران وامامان را توفیق می دهد و از خزانه علم و حکمت خود به آنها می بخشد آنچه را به دیگران نداده، لذا دانش آنها برتر از اهل زمانشان است. در ادامه می فرماید:...

چون خداوند بنده ای را برای اصلاح امور بندگانش برگزیند، سینه اش را برای آن کارها باز کند و چشمه های حکمت در دلش قرار دهد و دانش

۱- الکافی/۱۶۹ ح۳ به تفصیل سخنان امام صادق علیه السلام با هشام آمده است.

۲- در الکافی این جملات قبل از عبارات اول آمده است - م.

۳- از اینجا تا آخر با فاصله وترتیب ذکر شده است - م.

را به او الهام کند که از آن پس، در پاسخ از هیچ سؤالی در نماند واز راه درست منحرف نشود. از این رو، او معصوم وتقویت شده و با توفیق استوار گشته، از هرگونه خطا و لغزش و افتادنی در امان است، خدا او را به این ویژگیها امتیاز بخشیده تا بر بندگانش، حجّتِ رسای او باشد(۱)... تا آخر حدیث.

حال چگونه تصوّر می شود که شخصی با این صفات و صفاتی بزرگتر که در این حدیث و غیر آن آمده است، در کار خود، جاهل و به علم غیر خود نیازمند و در پاسخ سؤال، ناتوان و در مسیر راه درست، سرگردان و طبق ظاهر حدیث ذوالشمالین گرفتار خطا و لغزش و اشتباه باشد؟

حدیث نهم: حدیثی است که مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع باب: دلیلی که به آن سبب امامت در فرزندان حسین علیه السلام قرار گرفته، نه امام حسن علیه السلام آورده است، از پدرش از سعد بن عبداللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از حمّادبن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی از فضیل (ابی الطفیل) از ابو جعفر علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله [به امیر مؤمنان علیه السلام]فرمود: بنویس آنچه بر تو املا می کنم.

امیر مؤمنان عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا از فراموشی بر من

۱- الکافی، ۱/۱۹۸ - ۲۲۴ ح۱ به تفصیل آمده، در ترجمه دکتر مصطفوی جلد۱ ح۱ در باب «مخصوص و جامع در فضیلت و صفات امام» از صفحه ۲۸۳ تا ۲۹۰ نوشته شده است. و در کتاب غیبت نعمانی /۲۱۶ -۲۲۴ ح۶ به اسنادش از محمّد بن یعقوب، تحف العقول/۴۳۸ از عبدالعزیز بن مسلم، کمال الدین صدوق/۱۷۵ح ۳۱ معانی الاخبار /۹۸ ح۲ الامالی /۵۳۶ ح۱ عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/۲۱۶ ح۱؛ الإحتجاج /۴۳۳ از قاسم بن مسلم. بحارالانوار ۲۵/۱۲۰ - ۱۲۹ ح ۴ از تمام منابع بالا.

می ترسی؟

فرمود: نه، از فراموشی بر تو بیمی ندارم، زیرا برای تو دعا کرده ام و از خدا خواسته ام که تو را نگاه دارد، امّا برای شریکانت بنویس. گفتم: شریکانم کیانند؟

فرمود: امامان از فرزندانت(۱)... تا آخر حدیث.

از تتبّع احادیث معلوم می شود: این دانشهایی که امام آنها را نوشته، تمامش از کارهای تبلیغی نبوده، علاوه بر این که فراموشی در هر دو مورد مطلق است و مقیّد به چیزی نیست.

بنا براین، چگونه در علومی که پیامبر صلی الله علیه و آله از راه وحی به علی علیه السلام آموخته، ترس فراموشی بر او ندارد، امّیا به قول شما برخود آن حضرت نسیان عارض می شود: نصف نمازش را فراموش می کند و نیاز پیدا می کند که مردم، آنچه را او فراموش کرده، یادش بیاورند وخطایش را بازگو کنند و به او بفهمانند که ندانسته، واجب را ترک کرده و عمل حرام (سلام و کلام در غیر مورد) انجام داده، و او را از شک و سهو در آورند؟

حدیث دهم: حدیثی است که کلینی قدس سره در باب این که «امامان، علم پیامبر و تمام انبیا و رسولان را به ارث برده اند» روایت کرده است. از علیّ بن ابراهیم، از پدرش از حسن بن ابراهیم از یونس، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام که فرمود: خداوند حجتی را روی زمین قرار نداده است که وقتی از او چیزی بپرسند، بگوید: نمی دانم.(۲)

۱- علل الشرایع /۲۰۸ ح ۱.

۲- ان اللّه لا یجعل حجه فی ارضه یسأل عن شی ءٍ فیقول: لا ادری. الکافی۱/۲۲۷ح۱ مفصل است؛ بحارالانوار ۴۸/۱۱۴ ح ۲۵؛ العوالم ۲/۳۰۶ ح۱؛ توحید الصدوق: /۲۷۳ح۱.

با توجه به این حدیث چگونه است که از حجت خدا (پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به نمازش که آن را در همان وقت انجام داده است می پرسند و او می گوید: نمی دانم، و سپس محتاج به سؤال از مردم و کسب علم از آنها می شود، این بسیار شگفت انگیز است.

حدیث یازدهم: این حدیث را نیز کلینی در باب «صحیفه و جفر وجامعه و مصحف فاطمه علیهاالسلام» روایت کرده است: گروهی از اصحابمان از احمد بن محمّد ، از صالح بن سعید، از احمد بن ابی بشر از بکر بن کرب صیرفی از امام صادق علیه السلام که می فرمود: نزد ما، چیزی است که با آن، نیازی به مردم نداریم، لیکن مردم به ما نیاز دارند. در ادامه حدیث - فرمود: و شما راجع به کاری (و سؤالی) نزد ما، می آیید، سپس ما می فهمیم که شما به آن عمل می کنید و یا آن را ترک می کنید.(۱)

حدیث دوازدهم: حدیثی است که نیز کلینی روایت کرده است در باب: «شأن کسی که قرآن در شب قدر بر او نازل شده وتفسیر آن» ؛ از محمّد بن ابی عبداللّه و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، همگی از حسن بن عباس جریشی از ابی جعفر ثانی (امام جواد) علیه السلام در حدیثی طولانی نقل کرده اند فرمود. به جانم سوگند در آسمان و زمین، حجّت خدایی نیست، مگر این که تأیید شده است و هر کس تأیید شده باشد هرگز خطا نمی کند.(۲)

۱- وانکم لتأتونا بالامر فنعرف اذا اخذتم به و نعرف اذا ترکتموه. الکافی ۱/۲۴۱ح۶.
۲- ولعمری ما فی الارض ولا فی السّماء، من ولیّ اللّه الاّ هو مؤیّد و من ایّد لمیخطأُ، الکافی، ۱/۲۴۲ ح ۱.

حدیث سیزدهم: همچنین کلینی در کافی «باب نادر که در آن ذکری از غیبت است» روایت کرده، از محمّد بن یحیی از عبداللّه بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علیّ بن رئاب، از سَدیر صیرفی از امام باقر علیه السلام که وقتی به آن حضرت گفته شد خدا، می فرماید: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا: خدا دانای غیب است پس کسی را بر علم غیب خود آگاه نمی کند. امام، ادامه آیه را تلاوت کرد: «الاّ من ارتضی من رسول»(۱) مگر پیامبری که مورد پسند او باشد، سپس گفت: به خدا سوگند، محمّد صلی الله علیه و آله کسی است که مورد پسند او است.(۲) تا آخر حدیث.

این حدیث از طریق اولویّت، مانند احادیث نظیر خودش دلالت می کند و تحقیقی مثل آن، گذشت.

حدیث چهاردهم: باز هم کلینی در کافی از احمد بن محمّد، از احمد حسن بن علی، از عمرو بن سعید از مصدّق بن صدقه از عمّار ساباطی: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا امام، علم غیب دارد؟ فرمود: خیر، امّا وقتی بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام می کند.(۳)

حال، وقتی که امام معصوم با تعلیم از جانب خداوند آنچه را از علم غیب بخواهد، بداند بتواندبداند، چگونه روا است، از عمل خودش که همان ساعت انجام داده است، ناآگاه باشد، در حالی که علم غیب هم نیست؟

۱- جنّ/۲۷.

۲- الکافی ۱/۲۵۶ ح ۲ به تفصیل آمد؛ بحارالانوار ۶۷/۲۸۱.

۳- ولکن اذا اراد ان یعلم الشی ءَ اعلمه اللّه ذلک، الکافی ۱/۲۵۷ ح۴.

حدیث پانزدهم: نیز کلینی در باب این که «امامان هرگاه بخواهند می دانند» از علی بن محمّد و غیر او، از سهل بن زیاد، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از بدربن ولید، از ابو ربیع شامی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: امام هرگاه بخواهد چیزی را بداند، می داند.(۱)

حدیث شانزدهم: همچنان کلینی، از ابی علی اشعری، از محمّد بن عبدالجبار از صفوان، از ابن مسکان، از بدربن ولید از ابوربیع از امام صادق علیه السلام که فرمود: امام هرگاه بخواهد بداند، آگاه می شود.(۲)

حدیث هفدهم: در کافی از محمّد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از عمروبن سعید مداینی از ابو عبیده مداینی از امام صادق علیه السلام : «امام هرگاه بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را به او می آموزاند.»(۳)

با توجّه به این روایات بر پیامبر صلی الله علیه و آله محال است که از کیفیّت نماز خود آگاه نباشد و به سؤال از ذوشمالین نیاز پیدا کند.

حدیث هجدهم: در باب این که: «امامان علیهم السلام از گذشته و آینده آگاهند و چیزی بر آنها پوشیده نیست» کلینی روایت کرده است: از احمد بن محمّد یعنی عاصمی(۴) و محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از

۱- انّ الامام، اذا شاء ان یعلَم، عَلِمَ، الکافی ۱/۲۵۸ ح ۱.

۲- ان الامام اذا شاء ان یعلم اُعلم، الکافی، ۱/۲۵۸ ح ۲.

۳- ان الامام اذا اراد ان یعلم شیئا، اعلمه اللّه ذلک، الکافی ۱/۲۵۸ ح۳.

۴- این کلمه در دستنوشتها آمده، امّا در اصل منبع ذکر نشده است و شاید از مرحوم مصنّف باشد.

ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبداللّه بن حمّاد، از سیف تمّار از امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: سوگند به پروردگار کعبه و سوگند به پروردگار خانه. - سه بار تکرار کرد - اگر نزد موسی و خضر قرار بگیرم به آنها خبر می دهم که من از آن دو، داناترم و آنها را از چیزی آگاه می کنم که نزد آنها نیست، زیرا آنها از گذشته آگاهند امّا علم آینده و حال تا روز قیامت، به آنها داده نشده است ولی ما این علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده ایم.(۱)

حدیث نوزدهم: این حدیث را نیز کلینی روایت کرده است: از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد، از محمّد بن سنان، از یونس بن یعقوب از حارث بن مغیره و عبدالاعلی و ابی عبیده و عبداللّه بن بشر خثعمی، همه اینها از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود (به خدا سوگند، من

می دانم آنچه را که در آسمانها و زمین و در بهشت و دوزخ می باشد و می دانم آنچه را که بوده و آنچه را که خواهد بود. سپس فرمود: اینها را از کتاب خداوند - عزّو جل - یاد گرفته ام که می فرماید: «فیه تبیان کلّ شی ء: در آن، بیان هر چیزی هست.»(۲)

حدیث بیستم: نیز کلینی روایت کرده است: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد از عمر بن عبدالعزیز از محمّد بن فضیل از ابی حمزه، گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: نَه، به خدا، عالم (امام معصوم)

۱- الکافی ۱/۲۶۱ ح۱، حدیث مفصّل است؛ البحار، ۱۷/۱۴۴ ح ۳۲ و ح۲۶/۱۱۱ ح ۹ و در آن، شرحی سودمند آمده است.
۲- ظاهرا نقل به معنا شده زیرا متن آیه این است: و نزّ لنا علیک الکتاب تبیانا لکلّ شی ء. سوره نحل آیه ۸۹. الکافی ص۱/۲۶۱ روایت مفصل است.

هرگز، جاهل نباشد، چنان نیست که چیزی را بداند و چیز دیگری را نداند، آن گاه فرمود: خدا گرامی تر و والاتر از آن است که فرمانبری از بنده ای را واجب کند و علم آسمان(۱) و زمینش را از او پنهان دارد، سپس فرمود: آن را از او پنهان نمی کند.(۲) (باب: انّ الأئمه علیهم السلام یعلمون علم ما کان و مایکون...).

حدیث بیست و یکم: در باب: «التفویض الی رسول اللّه والائمه علیهم السلام فی امرالدین» از علیّ بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اُذینه از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام که فرمود: خدای متعال پیامبرش را تأدیب کرد و ادبش را نیکو ساخت و چون ادب او را کامل کرد، فرمود: «انّک لعلی خلق عظیم»(۳) پس امور دین وامّت را به او تفویض کرد تا بندگانش را اداره کند و آن گاه فرمود: «ما آتاکم الرّسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا»(۴). و رسول خدا صلی الله علیه و آله استوار و موفق و مؤیّد به روح القدس بود، نسبت به سیاست و تدبیر خلق هیچ گونه لغزش و خطایی نداشت و به آداب الهی تربیت شد... تا آخر حدیث.(۵)

۱- منظور از علم آسمان، علم به حقیقت آسمان و چیزهایی است که در آن وجود دارد از قبیل ستارگان و حرکات و حالات آنها و کسانی که در آن جا هستند از فرشتگان و حالات و اوضاع آنها، یا منظور علمی است که از آسمان می آید و علم زمین نیز این دو معنا را دارد.

۲- الکافی ۱/۲۶۲ ح ۳ ترجمه مصطفوی جلد۱ صفحه۳۹۱؛ بصائر الدرجات /۱۲۴ ح ۲؛ البحار ۹۶/۱۰۹ ح۲.

۳- همانا تو (ای پیامبر صلی الله علیه و آله) دارای خلق خوشی بزرگ هستی، قلم/۴.

۴- آنچه پیامبر به شما دستور داده اطاعت کنید و آنچه شما را از آن نهی کرده ترک کنید. حشر /۷.

۵- الکافی ۱/۲۶۶ ح۴ به تفصیل. ترجمه مصطفوی جلد۲ صفحه ۵ - ۶.

شکی نیست که عبادت معصوم، ازجمله سیاست خلق و عمل او مانند قولش حجّت است، و ما مأموریم که به طور مطلق از او پیروی کنیم چنان که گذشت ونیز در آینده خواهد آمد.

حدیث بیست و دوم: در باب: موالید ائمّه علیهم السلام از علیّ بن محمّد، از برخی اصحاب از ابن ابی عمیر، از حریز از زراره از امام باقر علیه السلام که فرمود: برای امام ده نشانه است: پاکیزه و ختنه شده متولّد می شود - تا آن جا که فرمود - پلیدی جنابت بر او وارد نمی شود[گر چه غسل بر او واجب است] چشمش می خوابد امّا دلش نمی خوابد، خمیازه کشیدن و بغل باز کردن (که نشانه کسالت و خواب آلودگی است) ندارد، از پشت سر مانند پیش رو، می بیند و تا پایان عمرش فرشتگان به او خبر می دهند.(۱)

دلالت این روایت بر مطلب روشن است، بلکه بر نفی سهو از معصومین حتی در حال خواب دلالت می کند تا چه رسد به حالت بیداری.

حدیث بیست و سوم: در باب «التسلیم و فضل المسلمین»(۲) است؛

گروهی از اصحاب، از احمد بن محمّد برقی از احمد بن محمّد بن ابی نصر از حمّادبن عثمان از عبداللّه کاهلی، از امام صادق علیه السلام : اگر قومی

۱- الکافی ۱/۳۸۸ ح ۸ به تفصیل، بحارالانوار ۲۵/۱۶۸ ح۳۷. ترجمه الکافی جلد۲ صفحه ۲ - ۲۳۱.

۲- بیان تسلیم و فضیلت تسلیم شوندگان، مقصود از این باب، گردن نهادن شیعیان نسبت به اوامر و نواهی پیشوایان معصوم دینی است در همه احوال و اوضاع که پایه وریشه عقاید شیعه است الکافی ترجمه دکتر مصطفوی جلد۲، توضیح صفحه ۲۳۴.

خدای یکتا را عبادت کنند و نماز را به پا دارند و زکات را بدهند و حجّ خانه خدا را انجام دهند و ماه رمضان را روزه بدارند و سپس نسبت به کاری که خدا یا پیامبرش انجام داده، بگویند: چرا چنان کرد و چنین نکرد، یا در اندیشه خود چنین تصوّر کنند، جزو مشرکان قرار گیرند. آن گاه امام، این آیه را تلاوت کرد: (نَه، بر پروردگارت سوگند، ایمان نیاورند مگر این که تو را در اختلافات خویش حاکم کنند، سپس در دلهای خود از آنچه تو حکم کرده ای ملال و گرفتگی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند)(۱). آن گاه فرمود: بر شما باد به تسلیم.(۲)

با توجّه به این حدیث، خواه نسبت به عبادت و غیر آن شمول داشته یا مخصوص به عبادات باشد، برای کسی که در کار معصوم چون و چرا کند می توان اثبات شرک کرد، و مخالفت آن با حدیث ذوشمالین نیز اثبات می شود.

حدیث بیست و چهارم: همچنین در باب یاد شده، گروهی از اصحاب و راویان از سَدیر نقل کرده اند که گفت به امام باقر علیه السلام گفتم: من دوستان شما را در حالی ترک کردم که با هم اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری می جستند.

فرمود: تو را به وضع آنها چه کار؟ مردم سه تکلیف دارند: شناخت امامان. و تسلیم نسبت به آنچه از آنها وارد شده، و رجوع در اختلافات به ایشان.(۳)

۱- نساء/۶۵.

۲- الکافی ۱/۳۹۰ ح۲؛ ترجمه دکتر مصطفوی، جلد۲، صفحه۲۳۵.

۳- الکافی۱/۳۹ ح۱.

احادیث وجوب تسلیم در پیشگاه معصومین به طور جدّی فراوان است و این امر اقوال و افعال آنها را شامل می شود و با احتمال سهو از آنان منافات دارد. تحقیق بیشتر در این مورد موکول به آینده است - ان شاءاللّه.

حدیث بیست و پنجم: حدیثی است که کلینی در باب: «من شکّ فی صلاته کلّها و لم یدرزاد او نقص(۱)» آورده، از محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام که فرمود: هرگاه در نمازت زیاد شکّ کردی، اعتنا نکن و نمازت را ادامه بده تا شکّت برطرف شود، زیرا این کار شیطان است.(۲)

این حدیث را رئیس محدّثان ابوجعفر ابن بابویه در کتابش: من لایحضره الفقیه در باب احکام سهو در نماز به اسنادش از محمّد بن مسلم آورده [معلوم می شود که ابن بابویه این حدیث را از همان کافی نقل کرده و گر نه چنین نیست که تمام روایات یک راوی در یک سند جمع شود. ابن بابویه چنین می گوید: محمّد بن مسلم] از ابو جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: اذا کثر علیک السهو فدعه(۳) (همه عباراتش با حدیث بالا، یکی است جز کلمه «فدعه».)

خلاصه این روایت دلالت می کند که سهو و شک به طور مطلق از شیطان است و این گونه احادیث فراوان است. البته این معنا برطبق اخبار و عبارات درست است، امّا به دلیل نصّ قرآن و حدیث و اعتراف خصم، شیطان هیچ گونه سلطه ای بر معصوم نمی تواند داشته باشد و سهو حقیقی

ص: ۶۲

۱- کسی که در تمام نمازش شک کند و نداند که زیادی انجام داده است یا کم.

۲- اذا کثر علیک السهو فامض فی صلاتک فانه یوشک ان یدعک، انّما هو من الشیطان. الکافی، جلد ۳/۳۵۹ ح۸.

۳- من لایحضره الفقیه ۱/۳۳۸.

از طرف خداوند هم هرگز قابل تصوّر نیست، چنان که بحث آن در آینده خواهد آمد ان شاء اللّه.

حدیث بیست و ششم: نیز حدیثی است که ابن بابویه در باب یاد شده به اسنادش از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام از شک در نماز مغرب شکایت کردم، فرمود: آن را با قل هو اللّه احد و قل یا ایّها الکافرون، به جای آور، من هم چنین کردم، شکّم از بین رفت.(۱)

این معنا در احادیث فراوانی آمده است. حال، وقتی که این بزرگواران، می دانند که چه چیز، شک و سهو را از بین می برد و آن را به دیگران هم یاد می دهند پس چرا خود به علمشان عمل نکنند با این که موضوع بسیار مهمّ است و سستی و غفلت و بی توجّهی نسبت به عبادات واجب، روا نیست.

حدیث بیست و هفتم: نیز حدیثی است که صدوق به اسنادش از اسماعیل بن مسلم از امام صادق از پدران بزرگوارش روایت کرده است که مردی حضور رسول اکرم عرض کرد: ای رسول خدا از وسوسه ای که در نمازم افتاده است، چنان که نمی دانم زیاد خوانده ام یا کم، پیش تو شکوه دارم. حضرت فرمودند: هنگامی که نمازت را آغاز می کنی روی ران چپت با انگشت سبّابه دست راستت ضربه ای بزن، سپس بگو: «بسم اللّه و باللّه، توکّلت علی اللّه، اعوذ باللّه السّمیع العلیم من الشیطان الرّجیم»، به این

۱- من لایحضره الفقیه ۱/۳۳۸.

وسیله، وسوسه شیطانی را از خود دور می سازی.(۱)

به این مضمون احادیث فراوانی آمده و دلالت آنها هم مانند روایات گذشته بلکه روشن تر است. و مثل این روایت را کلینی در بابی که قبلاً به آن اشاره شد، از علیّ بن ابراهیم، از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

حدیث بیست و هشتم: کلینی در باب مذکور از علیّ بن ابراهیم از پدرش و محمّد بن اسماعیل از فضل بن شاذان از حمّاد از حریز از زراره و ابی بصیر، که این دو گفتند: خدمت حضرت (موسی بن جعفر علیه السلام)(۲) گفتیم: فلانی در نمازش زیاد شک می کند، تا جایی که نمی داند چه قدرش را خوانده و چه قدرش مانده است؟

فرمود: نمازش را اعاده کند. عرض کردیم: این امر زیاد واقع می شود هر چه اعاده می کند باز هم شک می کند. فرمود: با همان شک نمازش را ادامه دهد - و سپس فرمود: با درهم شکستن نمازتان شیطان را بر خود، جری نسازید، که بر شما طمع نکند، زیرا او موجود پلیدی است و به هر چیز که عادت یافت، پیوسته به آن رو می آورد. بنابراین، هر کدام از شما که زیاد شک می کند به نماز خود ادامه دهد و زیاد آن را درهم نشکند تا شیطان به سویش برنگردد و شکّ نکند.

زراره می گوید: سپس (امام) فرمود(۳): هدف شیطان پلید، این است که

۱- من لا یحضره الفقیه ۱/۳۳۸.
۲- به اصل منبع مراجعه شود.
۳- به اصل منبع مراجعه شود.

اطاعت شود، و چون به او اعتنا نشود، دیگر بر نمی گردد.(۱)

این حدیث، صراحت دارد که شک از ناحیه شیطان است. سخن تمام در این باره گذشت و در آینده نیز بر تحقیق در آن می افزاییم ان شاء اللّه.

حدیث بیست و نهم: کلینی در باب: من حافظ علی صلاته اوضیعها، روایت می کند: از گروهی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله از حسین بن عثمان، از سماعه، از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام که فرمود: هر سهوی که در نماز واقع شود، کاهشی در آن ایجاد می کند، جز این که به وسیله نوافل جبران می گردد.

نخستین چیزی که بنده به آن مورد محاسبه واقع می شود، نماز است. اگر نماز پذیرفته شود، اَعمال دیگر نیز پذیرفته می شود. نماز اگر در وقت خود بالا ـ رود (خوانده شود) با وضعی سفید و درخشنده به سوی نمازگزار بر می گردد، در حالی که می گوید: مرا حفظ کردی، خدا تو را حفظ کند، امّا اگر در غیر وقت و بدون رعایت حدودش، بالا رود (خوانده شود) با وضعی سیاه و تاریک (بر می گردد) و می گوید: مرا ضایع کردی، خدا تو را ضایع کند.(۲)

منظور از این حدیث، این است که هر سهوی در نماز واقع شود نماز را نقض می کند، در نتیجه همه نماز قبول نمی شود همین طور است اگر در بیرون از وقتش خوانده شود. و بدیهی است که ممکن نیست نماز پیامبر وامام پذیرفته نباشد، از این رو این حدیث با حدیث ذوشمالین منافات

۱- الکافی ۳/۳۵۸ ح ۲.

۲- الکافی ۳/۲۶۸ ح ۴.

دارد.

حدیث سی ام: کلینی در باب: «ما یقبل من صلاه السّاهی» از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد از حسن بن سعید از نصربن سوید از هشام بن سالم از محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

کسی که در نمازش توجّه داشته باشد و به فکرهای پریشان نپردازد و سهو نکند، به همان اندازه که او در نمازش توجّه داشته باشد، خدا هم به او توجّه می کند. گاهی هست که یک چهارم یا نصف یا یک سوم یا یک پنجم نمازش پذیرفته می شود...(۱).

آیا می توان گفت: نماز پیامبر صلی الله علیه و آله ناقص، ناکامل و پذیرفته نشده است و خدا تمام آن را مورد قبول قرار نداده و بلکه چون او در نمازش توجّه نداشته خدا هم از پذیرفتن نماز او اعراض کرده است؟ چرا که با توجّه کامل آن حضرت، سهو حقیقی قابل تصوّر نیست. و چون به قول شما، پیامبر صلی الله علیه و آله نیمی از نمازش را ترک کرده، چگونه می توان گفت تمام نمازش را به طور شایسته مورد توجّه قرار داده است؟

حدیث سی و یکم: این حدیث را هم کلینی در همین باب روایت کرده است، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام که فرمود گاهی از نماز بنده ای نصف یا ثلث یا ربع یا خمس آن پذیرفته می شود و جز همان مقداری که بنده در آن، حضور قلب داشته است، پذیرفته نمی شود...(۲).

ص: ۶۶

۱- الکافی ۳/۳۶۳ ح ۱.

۲- الکافی ۳/۳۶۳ ح ۲.

حدیث سی و دوم: در همین باب از همین راوی از احمد از حسین بن سعید از قاسم بن محمّد از علیّ بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مردی به آن حضرت گفت: هیچ کسی را گمان نمی کنم که از من بیشتر سهو کند.

امام فرمود: گاهی از بنده ای یک سوم نماز و نصف آن و سه چهارم آن و کمتر و بیشتر آن، بالا میرود با توجّه به قدر سهوی که در نمازش کرده است.(۱)

حدیث سی و سوم: این حدیث را نیز در باب یاد شده، از علی بن ابراهیم از پدرش و محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی از حمّاد بن عیسی از حریز از فضیل بن یسار از امام باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده است که فرموده اند: همان مقدار از نمازت برای تو سودمند است که به آن، توجّه داشته ای اگر از حضور قلب در تمام نماز غفلت گردد یا از ادای آن در وقت فضیلت تأخیر شود چون پارچه ای به هم پیچیده و بر صورت نماز گزار زده می شود.(۲)

احادیث به این مضمون نیز فراوان و دلالت آنها هم بر مطلب روشن است.

حدیث سی و چهارم: حدیثی است که ابن بابویه در کتاب عیون الأخبار باب: «آنچه از حضرت رضا علیه السلام در نشانه های امام آمده»

۱- الکافی ۳/۳۶۳ ح۳.

۲- الکافی ۳/۳۶۳ ح۴، شرح حدیث، از مرآت العقول به نقل پانوشت کافی خلاصه شده است.

روایت کرده است، او پس از آن که حدیث گذشته را در اول فصل ایراد کرده، می گوید: حدیث دیگر این است که امام مؤیّد روح القدس است، و میان او و خدای - عز وجلّ - عمودی از نور، وجود دارد که کارهای بندگان و آنچه را که به آن نیاز دارند، به وسیله دلیلی که بر آن آگاهی پیدا می کند، در آن می بیند، امام ولادت می یابد و صاحب فرزند می شود، تندرستی می یابد و بیمار نیز می شود، می خورد و می نوشد، تخلیه و قضای حاجت انجام می دهد، با همسرش همبستر می شود و به خواب نیز می رود، فراموشی، و سهو ندارد، هم شاد می شود، هم اندوهگین.(1) و تا پایان

حدیث.

اوّل و آخر این حدیث با صراحت، دلالت بر مقصود می کند، جز این که در برخی نسخه ها، به اثبات فراموشی و سهو آمده امّا نسخه صحیح به نفی این دو فعل است چنان که ما یاد آوری کردیم، در این مورد حذف «لا» از اثبات آن - بر خلاف اصل - اعتبار بیشتری دارد، به ویژه که جمله های سابق و لاحق آن، نیز همه مثبت اند، از این رو، نویسنده برخی نسخها، این را هم مطابق جمله های قبل و بعد مثبت آورده، با این که نسخه های درست چنان که گفتیم در این دو فعل، نفی است.

امّا در کتاب الخصال که این عبارات وجود ندارد به هیچ وجه متعرّض نفی و اثبات آن هم نشده است.(2) بر فرض پذیرفتن اثبات، نسیان و سهو

۱- عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/۲۱۴ به تفصیل آمده؛ بحارالانوار نیز ۱۴/۳۳۸ ح ۱۱ ۲۵/۱۱۷ ح ۲؛ البرهان، ۱/۲۸۵ ح ۳؛ کشف الغمّه ۳/۸۱.

۲- الخصال /۵۲۸ ح ۲.

بایـد تأویل و توجیه شود، به دلیلی که گذشـته و نیز خواهد آمد. و معلوم است که نسـیان، در بسـیاری از موارد به معنای ترک آمده و سهو هم فراوان به معنای نسیان وارد شده است.(۱)

صاحب قاموس(۲) می گوید: در فلان کار سهو کرد، یعنی آن را فراموش کرد.

همچنین گفته است: «نسیان و نسوه» به معنای ترک است.

در احادیث بسـیاری نسیان در این قول خداوند: (ما، پیش از این با آدم عهد و پیمان بستیم امّا او فراموش کرد)(۳) و جز آن را به معنای «ترک» تفسیر کرده اند.

بنـابراین، معنـای روایتی که صـدوق در بـاره امام نقل کرده: «ینسـی و یسـهو» این است که امام به سـبب اشـتغال به امور دیگر، گاهی چیزی را ترک می کنـد، و این را امام رضا علیه السـلام بر ردّ غلوّ، فرموده است که می گفتند اشـتغال به امری امام را از امر دیگری باز نمی دارد و صفت خداوند را به او

۱- صـدوق در کتـاب اعتقـاداتش می گویـد: عقیـده مـا در بـاره پیـامبران و رسولاـن و امامان و فرشـتگان، این است که ایشان معصوم انـد و از هر پلیـدی، پـاک و پـاکیزه انـد، و آنان گناه نمی کننـد چه گناه کوچک و چه بزرگ باشـد و چنان که خـدا فرموده است: از فرمان او سـرپیچی نمی کننـد و آنچه او دسـتور می دهد، انجام می دهند تحریم / آیه ۶، و هر کس در اندک جزیی از زنـدگی، از آنها نفی عصـمت کنـد در شـناخت آنها جاهل و از نظر اعتقادی، کافر است. و اعتقاد ما در باره آنها این است که از آغاز تا پایان زنـدگانی شان معصوم و به کمال و تمام دانش موصوف انـد. و در هیچ لحظه ای از زندگانی به هیچ گونه نقص و عصیان و جهل متصف نمی باشند. الاعتقادات /۹۹.

۲- القاموس المحیط، فیروز آبادی، ۴/۳۴۶.

۳- سوره طه، ۱۱۵.

نسبت می دادند: (یا من لا یشغله سمعٌ عن سمع).(۱) احتمال می رود که این روایت حمل بر تقیّه شود و احتمال دیگر این است که نسیان و سهو از قول صدوق باشد، نه از حدیث مرسل و در این صورت دلیل نمی شود، امّا اوّل آن بدون تردید از حدیث است و گواه بر مطلب می باشد.

حدیث سی و پنجم: ابن بابویه در خصال از احمد بن محمّد بن هیثم عجلی از احمد بن زکریا[القطّان] از بکر بن عبداللّه بن حبیب، از تمیم بن بهلول از معاویه، از سلیمان بن مهران از ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیه السلام نقل کرده که فرمود: برای امام ده صفت وجود دارد:

۱ - عصمت

۲ - نصّی که (از امام پیشین)، دارد

۳ - داناترین مردم است

۴ - پرهیزکارترین مردم از معصیت خداوند است

۵ - از همه نسبت به کتاب خدا داناتر است،

۶ - وصایتش (از امام پیشین) روشن است

۷ - دارای معجزه است

۸ - چشمش می خوابد

۹ - دلش نمی خوابد،

۱۰ - از پشت سر، مثل جلو رویش می بیند(۲)...

۱- ای خدایی که شنیدن سخنی تو را از شنیدن سخنان دیگر باز نمی دارد. دعای صحیفه علویه در تعقیب نماز. مفاتیح الجنان/۲۶.

۲- الخصال/۳۹۷.

حدیث سی و ششم: کلینی در باب ولادت امام حسن عسکری علیه السلام ... از اسحاق بن محمّد نخعی از اقرع روایت می کند که نامه ای به ابی محمّد علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که آیا امام هم محتلم می شود؟ و پس از آن که نامه از دستم خارج شد، با خود گفتم: احتلام، امری است شیطانی و خدای تبارك و تعالی اولیایش را از آن بر کنار داشته است.

در پاسخ، امام فرموده بودند: حال امامان در خواب همانند بیداری است. خواب، حال آنان را دگرگون نکند و خدا اولیای خود را از برخورد شیطان محفوظ داشته است، چنان که به خاطرت گذشت.(۱)

حدیث سی وهفتم: ابن بابویه در عیون الأخبار در اوائل جزء دوم به اسنادش از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بال پرنده ای در هوا

به حرکت نمی آید، مگر این که ما از آن آگاهیم.(۲)

حال بر چنین شخصی چگونه جایز است که نسبت به کار خود جاهل باشد؟!

حدیث سی و هشتم: علیّ بن عیسی در کشف الغمه از کتاب دلایل عبداللّه بن جعفر حمیری در باره امامت امام رضا علیه السلام در حدیث حسن بن علی وشاء از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: منا مُنا وَ یقظتنا واحد.(۳)

حدیث سی و نهم: ابن بابویه در، من لایحضره الفقیه باب صفت

ص: ۷۱

۱- الکافی ۱/۵۰۹ ح۱۲.

۲- مایتقلّب جناح طائر فی الهواء الاّ و عندنا منه علم، عیون اخبارالرضا علیه السلام ۲/۳۳۳؛ بحارالانوار ۲۶/۱۹.

۳- خواب و بیداری ما، یکسان است، کشف الغمّه ۲/۳۰۳.

وضـوء رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله روایت کرده است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وضو گرفت و روی نعلین مسـح کشـید. مغیره عرض کرد: ای رسـول گرامی آیـا فراموش کردی؟ فرمود: تو فراموش کردی، پروردگـارم مرا چنین دسـتور داده است.(۱)

حضـرت در این حدیث به طور مطلق فراموشـی را از خود نفی کرده و خشـمگینانه آن را منکر شده است، چون اگر چنین نبود این گونه افکار و خشم از آن حضـرت بر کسـی که چنین پرسشـی از او کرد، روا نبود؛ به او فرمود: بلکه تو فراموش کردی، با این که به حسب ظاهر از پرسش کننده فراموشی واقع نشده بود. بنابراین، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب سؤال

کننـده، یـا به این معنـا است که نسـیان از تو رواست نه از من، یـا به این معنا است که فراموشـی در شأن تو است نه در شأن من وشاید معنای دوم به صحّت نزدیکتر باشد.

حدیث چهلم: سیّد مرتضـی در رساله المحکم والمتشابه(۲) به نقـل از تفسـیر النّعمانی به اسـنادش از اسـماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام از

پـدرانش از امیر مؤمنـان علیـه السـلام در حـدیث صـفات امـام روایـت کرده اسـت که فرمـود: از جمله آنهـا این است که امـام دوسـتانش را آگاه کنـد که از تمام گناهان کوچك و بزرگ در امان است و در هیچ فتوایی نمی لغزد و در هیچ پاسـخی نمی ماند، سهو و نسیان بر او عارض نمی شود و با هیچ امری از

ص: ۷۲

۱- بل انت نسیت، هکذا امرنی ربّی، من لایحضره الفقیه ۱/۳۷.

۲- رساله المحکم والمتشابه /۱۸۱ و آنچه ضمن جمع الأخبار والآثار از سیّد ابطحی اصفهانی چاپ شده است.

امور دنیا فریب نمی خورد – تا آن جا که فرمود – مردم کناره گیری کردنـد از این که احکام خود را از کسانی بیاموزند که نَه می لغزند و نَه خطا و فراموشی دارند و خدا پیروی از آنها را واجب دانسته است.

حـدیث چهـل و یکم: محمّـد بن مسـعود عبّاشـی در تفسـیرش از جمیـل بن درّاج از برخی اصـحاب، از یکی از دو امـام باقر یا صادق علیهماالسلام نقل کرده که گفت: سؤال کردم چگونه خداوند آدم را به فراموش کردن دستورش مؤاخذه کرد؟

فرمـود: آدم فراموش نکرد، چگونه فراموش کنـد در حـالی که خداونـد به او یـادآوری می کنـد، بلکه ابلیس به او می گویـد: «پروردگارتان، شما را از این درخت نهی نکرده مگر این که دو فرشته می شوید و یا در بهشت، جاویدان خواهید ماند.»(۱)

یاد آوری :

تمام احادیثِ دالّ بر عصـمت بر نفی سـهو نیز دلالت دارد واین احادیث، از شـماره بیرون است، و عصـمت در لغت و عرف، و تبادر ذهنی سـهو را به طور مطلق نفی می کند. به دلیل این که از عصـمت، نفی سـهو به ذهن تبادر می کند و برای تفصـیل در این مورد دلیلی وجود ندارد. در آینده به خواست خدا توضیحی پیرامون این مطلب خواهد آمد.

۱- اعراف /۲۰؛ تفسیر عیاشی ۲/۱۰؛ البرهان ۲/۶؛ بحارالانوار ۱۱/۱۸۷ ح ۴۳.

فصل پنجم: بیان ادلّه عقلی، بر عدم صدورِ خطا، غلط، ســهو، شک و نســیان به طور مطلق، از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام اگر چه برخی از این دلیلها، با مقدّمه نقلی نیز همراه می باشد. واین بر چند وجه است

اوّل: اگر یکی از این عیبها بر معصومان روا باشـد، باعث می شود که مردم از آنان نفرت داشـته باشـند و گفتار و کردارشان را نپذیرند و نقض غرض لازم می آید.

حـال اگر کسـی اشـکال کنـد که چگونه این امر موجب نفرت مردم از آنهـا می شود، در حـالی که تجویز کننـدگان سـهو در عبـادت بر آنان، این تنفّر را احساس نمی کننـد؟ در پاسـخ می گوییم: همین که برای اکثر یا حتی برخی، این نفرت پیـدا شود، درمخالفت باوجود عصمت، کافی است با این که هر کس به سهو در عبادت قایل نیست، از آنها تنفّر ندارد.

این وجهی است که سیّد مرتضی(۱) و دیگران به آن استدلال کرده و

ص: ۷۵

۱- تنزیه الانبیاء /۱۱۹.

برایش چنین نظیری آورده اند که شخصی سرِ سفره غِذا چهره را در هم می کشد، دیگران را از آن طعام مشمئزّ می کند امّا آنها را از خوردن آن مانع نمی شود، به دلیل این که برخی متنفّر نمی شوند و از آن می خورند.

دوم: ما دستور داریم از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام بدون اعتراض پیروی کنیم، حال اگر خطا و سهو و فراموشی از آنها جایز و بر ما واجب باشد که از آنها پیروی کنیم و به این کار مأمور باشیم، لازم می آید که از خطاکار پیروی کنیم، در حالی که امر به پیروی از خطاکار زشت است، امّا این اشکال در مورد راوی و مفتی و شاهد وارد نیست، زیرا حکم(اطاعت) از آنها عمومیّت ندارد و عصمت هم در آنها، شرط نیست.

سوم: دلیل نیازمندی مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام این است که مردم، جایزالخطا هستند. حال، اگر این بزرگواران هم جایز الخطا باشند خود نیاز به پیامبر یا امامی پیدا می کنند، چون در هر دو مورد، دلیل یکی است و گرنه ترجیح بلا مرجح است. و سپس، دور یا تسلسل لازم می آید که هر دو چنان که ثابت شده، باطل است.

چهارم: کارهای تبلیغی پیامبر و امام، نوعی عبادت است و عبادت آنها نیز تبلیغ است، زیرا معلوم است که پیروی از آنها واجب است و فعل و قول آنها هم حجّت است و چون هر دو مقدّمه، قطعی است، پس در آنها سهو و نسیان نیست.

پنجم: اگر بر پیامبر و امام، خطا و نسیان روا باشد، احتیاج به مردم پیدا می کنند تا آنها را از خطایشان باز دارند و در این صورت، معصوم و غیرمعصوم، یکسان خواهند شد، پس گفتار ابوبکر که «هر وقت کج رفتم، مرا

راست کنید» مانع از امامت او نخواهد بود، اگر چه به رعیّت خود محتاج است، در حالی که این عقیده به طور قطع، باطل است.

ششم: اگر در عبادت سهو و فراموشی بر معصوم روا باشد، در تبلیغ نیز روا خواهد بود، زیرا دلیل محکمی بر تفاوت میان این دو نیست وهیچ کسی فرق میان آنها را احساس نمی کند، بلکه هر چه در یکی از این دو روا باشد در دیگری هم به طور قطع رواست، کمترین حدّش این است که بیشتر مردم میان آنها فرقی نمی گذارند، پس به هیچ یک از گفته ها و کارهای معصوم اطمینانی نمی ماند، در نتیجه، عصمت او مختل می شود و این هم قطعا باطل است.

هفتم: معصوم، حافظ شریعت است. پس اگر بر او خطا و سهو و نسیان روا باشد، به نادانی کشاندن و گمراه ساختن و تغییر دادن (حقایق) لازم می آید و احتمال نسخ با احتمال سهو، یکسان می شود و احتمال درستی، احتمال تباهی را تقویت می کند و این سخن، نقض غرض مطلوب از عصمت را در پی دارد.

هشتم: اگر سهو بر معصوم جایز باشد، به هیچ کدام از گفته ها و کردارهایش اطمینان حاصل نمی شود و این موجب نقض غرض از نصب او می گردد.

توضیح این که در مرحله نخست، تبلیغ، از عمل و گفته معصوم حاصل می شود، امّا این امر برای کسانی که بعد از او هستند و همچنین بیشتر صحابه، نامعلوم است، زیرا گفته ها و کردارهای او و قرآن خواندنش که خود، عبادتی است بدون تاریخ نقل می شود، پس لازم می آید که بر

پیامبر صلی الله علیه و آله غلط و تبدیل در آنها را جایز بدانیم و این سخن به طور قطع باطل است.

نُهم: اگر بر معصوم، سهو و نسیان روا باشد، ترک واجبات وعمل محرّمات سهوا بر او روا خواهد بود، زیرا فعل واجب و ترک حرام، عبادت است و چون سهو در ترک برخی عبادات روا باشد، در ترک تمام آنها نیز رواخواهد بود، و عصمتی که لازمه اش، نفی عموم گناهان است، صدق نمی کند، و اگر بخواهیم تفصیل قایل شویم که ترک بعضی واجبات را روا بدانیم، نیاز به دلیل داریم و به طور قطع با عصمت نمی سازد.

دهم: اگر سهو و نسیان و ترک واجبات و انجام دادن محرّمات بدون تعمّد روا باشد، چنان که حدیث ذوشمالین اقتضامی کند، یعنی ترک دو رکعتی که در واقع واجب بوده و انجام دادن سلام و کلامی که در واقع حرام بوده، این عمل، ظلم است، زیرا ظلم عبارت است از وضع شیئ در غیر موضعش، و ظالم امام نخواهد بود، به دلیل این که خدای تعالی می فرماید: (عهد من به ستمکاران نمی رسد)(۱) و مراد از «عهد» امامت است، چنان که از ضمن آیه و حدیثی که در تفسیرش آمده، بر می آید و یکی از محقّقان نیز در استدلالش، به این مطلب اشاره کرده است.

یازدهم: اگر سهو و نسیان و خطا، بر معصوم هر چند در عبادت نه در تبلیغ روا باشد، تمام معاصی حتی کفر، پیش از آن که پیامبر یا امام باشد، بر او روا خواهد بود. و چون این مطلب که لازمه استدلال است با دلائل عقلی و نقلی واعتراف خصم در این خصوص، باطل است ملزوم آن هم

۱- بقره /۱۲۴.

که جواز سهو و نسیان و خطا باشد، باطل خواهد بود.

بیان ملازمه: چنان که مدّعای شماست، در هر دو مورد نیازی به عصمت نیست، زیرا اگر محال بودن خطا و سهو ونسیان بر معصوم، مخصوص به مورد تبلیغ باشد، «حالت اوّلیه که پیش از نبوت و امامت است، تبلیغی نیست، و این امری است روشن بلکه این حالت شایسته تر به جواز این امور است، در حالی که بطلانش ظاهر است، پس ملزوم هم (که جواز این امور در عبادت است نه تبلیغ) باطل می باشد.

دوازدهم: اگر خطا و سهو بر معصوم روا باشد، باید به کلّی دم فروبندد و لب به سخن نگشاید، زیرا مردم از او پیروی نمی کنند مگر در مورادی که به درستیِ آن علم داشته باشند و درستیِ آن هم معلوم نمی شود مگر از خودِ او پس دور لازم می آید.

سیزدهم: اگر این امور بر معصوم روا باشد، از گفتار او هم که بگوید: من این کار را از روی سهو یا عمد انجام داده ام، علم به دست نمی آید زیرا در خود این گفتار هم که بیرون از تبلیغ است، احتمال سهو وجود دارد، چنان که در حدیث ذوشمالین پیامبر صلی الله علیه و آله سهو را از خود نفی کرد، در حالی که به قول شما، مطابق با واقع نبود (بلکه شما معتقد که به وجود سهو هستید).

چهاردهم: اگر بر معصوم در غیر تبلیغ، سهو و نسیان روا باشد، کذب هم سهوا در غیر تبلیغ از او روا خواهد بود و در این صورت به هیچ کدام از گفته های او در غیر تبلیغ، اطمینانی نیست، و بطلان این قول، قطعی است.

پانزدهم: اگر عصمت مخصوص به تبلیغ باشد، بعد از بیان عملی که

معصیت است نیز جایز است که آن را سهوا انجام دهد و بر ما واجب است که او را امر به معروف و نهی از منکر کنیم، در حالی که این مطلب با نصبِ (او از طرف خدا برای هدایت ما) و با سقوطِ امر به معروف و نهی از منکر منافات دارد و برخلاف ادلّه است.

شانزدهم: اگر این که عصمت ویژه تبلیغ است برای معصومین جایز باشد، دیگر، احتجاج و استدلال، به گفته ها و کرده های ایشان امکان ندارد، چون در این مورد هم به قول خود شما احتمال سهو و نسیان وجود دارد، و این احتمال قطعا باطل است، زیرا استدلال به این امور، اجماعی است بدون این که میان تبلیغ و غیر آن فرقی باشد و خود معصومان نیز در احادیث متواتر ضمن ارشاد و هدایت عمومی مسلمانان و شیعیان، به این امور، استدلال کرده اند، و این روشن تر از آن است که پوشیده بماند و بیشتر از آن است که به شماره در آید، در حالی که با نخستین استدلال به قول یا فعل، تبلیغ حاصل می شود، به علاوه که اگر استدلالها را تبلیغی بگیریم نیاز به ثبوت قصد تبلیغ دارد، و در این موارد، نقل نشده است که مقصود از اینها تبلیغ بوده است و در این زمان هم به طور قطع شناخت آن ممکن نیست.

هفدهم: هر گاه از معصوم، به طور سهو یا فراموشی عملی صادر شود، اگر پیروی از او راواجب بدانیم، به طور قطع، باطل است و با غرض از انتصاب او منافات دارد، امّا اگر پیروی از او را واجب ندانیم، برخلاف نصّ این قول خداوند است: «اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی

کنید».(۱)

هجدهم: اگر چنان که شما می گویید: (در غیر تبلیغ) سهو، نسیان و خطا و غلط بر معصوم روا باشد، گواهی اش به تنهایی پذیرفته نیست، چه رسد به این که برای خودش اقامه دعوا کند، بلکه جایز است که او را تکذیب کنند یا دست کم در تصدیقش توقّف کنند.

در کتاب من لایحضره الفقیه باب «ادّعاهایی که بدون بیّنه پذیرفته می شود» و جز آن، احادیثی دالّ بر وجوب قتل کسی که ادّعای پیامبر صلی الله علیه و آله را بدون شاهد نپذیرد، آمده است. با این که به طور قطع از باب تبلیغ نیست.

نوزدهم: اگر نصب پیامبر و امام بر خداوند واجب باشد، به طور مطلق، خطا و سهو و نسیان از آن دو محال می باشد و چون مقدّمه واقعیّت دارد، نتیجه هم مثل آن است.

توضیح جمله شرطیه این است که اگر خطا بر معصوم روا باشد در تمام عباداتش روا خواهد بود، و این فساد بزرگی است، در حالی که خدا حکیم است و به هیچ وجه مفسده بر او روا نیست.

بیستم: اگر این امور بر اهل عصمت روا باشد، اتلاف مال غیر و غصب آن هم از روی فراموشی ممکن است ونیز امکان دارد اگر حقی از دیگران بر ذمّه آنها باشد، فراموش کنند، بلکه ممکن است از روی فراموشی برخی مؤمنان را به قتل برسانند و دیه بر آنان واجب شود، و وقتی که صاحبان این حقوق، حق خود را بخواهند، نیاز به حاکم دیگری احساس

۱- آل عمران /۳۱.

می شود که علیه آنـان حکم دهـد و در این صورت، دور یـا تسـلسل لازم می آیـد، در حـالی که به طور قطع تمـام اینها باطل است.

بیست و یکم: وقتی که پیامبر و امام از روی فراموشـی مقدّمات قتل و نهب و غصب را آغاز کنند، پس یا بر مردم واجب اسـت که این کارهـا را بر آنان ایراد بگیرنـد و آنها را تقبیـح کننـد، در این صورت موقعیّتشان از دلها می رود، و رئیس، مرؤوس می شود و معصوم (در ارشـاد) نیـاز به غیر پیـدا می کنـد یـا تقبیـح و انکـار بر مردم واجب نیست واین بر خلاف نصّ و اجمـاع بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. همچنین است در صورتی که معصوم از روی فراموشی ترک واجب کند.

بیسـت و دوم: امر بـه معروف و نهی از منکر – عبـادتی واجب و از ضـروریّات دینی است و شایسـته ترین انسـان به این دسـتور پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم هستند و این حکم، از اقسام تبلیغ نیست، زیرا عبادتی است ویژه افراد و به جزئیات اختصـاص دارد، در حـالی که تبلیـغ مربـوط به قواعـد کلّی در مورد احکـام شـرعی است، و بر فرضـی که آن را کـاری تبلیغی بـدانیم، لیکن امر و نهی با دست از قبیل کتک زدن و امور دیگر به طور قطع خارج از تبلیغ است و خطا و سـهو و نسـیان وغلط بر پیامبر و امام در این صورت جایز می شود. بنابراین، امر به منکر ونهی از معروف خواهند کرد که فسادش آشکار وبطلانش ضروری است.

بیست و سوم: جهاد عبادت است و تبلیغ نیست، پس به قول شما، سهو و غلط و نسیان در این عمل بر اهل عصمت، جایز است، به این طریق که جهاد با کفار را ترک کنند و با مؤمنان بلکه با معصومان بجنگند وبدون

ص: ۸۲

عمد آنها را بکشند، هر چند به این باشد که پیامبر و امام نیزه یا تیری رها کنند تا کافری را بکشند، اشتباه یا فراموش شود، و به مؤمنی یا معصومی اصابت کند، و از این قبیل حوادث دیگر با فسادی بیشتر که در فساد، میان عمد و خطای آن فرقی نیست.

اگر کسی ادّعا کند که برای خدا محال است که بگذارد معصوم به چنین خطا و نسیانی مبتلا شود، در پاسخ می گوییم: این ادّعایی بدون دلیل است. بلکه بر طبق گفتار ما این مطلب صحیح است که می گوییم خداوند مکلّفان را در تعمّد به این خطاها آزاد گذاشته است.

بیست و چهارم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از سهو و نسیان مصون نباشد، نمی تواند بر کارهای مردم گواه باشد، زیرا احتمال می رود که در مشاهداتش فراموشی دخالت داشته باشد، چون شهادت به هیج وجه از نوع تبلیغ نیست، و با آیه قرآن منافات خواهد داشت که می فرماید (این چنین ما شما را امّتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله بر شما گواه باشد).(۱)

بیست و پنجم: مردم باید از امام حساب ببرند و گرنه فایده بعثت او و امر به اطاعتش از ناحیه خدا منتفی می شود. چون قرآن می گوید: (کسانی که فرمان خدا را مخالفت می کنند باید از این بترسند که بلا، یا عذابی دردناك آنان را فرا گیرد.)(۲)

کسی که از روی سهو گناه کند و همچنین هر کسی که عملی را از روی

۱- بقره /۱۴۳.

۲- نور /۶۳.

سهو انجام دهد، ستمکار است، زیرا او شی ء را در غیر موضعش قرار داده است و ترس از ستمگر جایز نیست، چون خدا می فرماید: (مگر ستمکارانشان، پس از آنها نترسید...)(۱).

بیست و ششم: اگر در غیر تبلیغ، بر معصوم، سهو و نسیان روا باشد، تجاوز از حدود خداوند نیز از روی سهو بر او جایز خواهد بود، و هرگاه این کار از او صادر شود، ظالم خواهد بود، چنان که می فرماید: (هر کس که از حدود الهی تجاوز کند، به خویشتن ستم کرده است)(۲) (و آنان که از مرزهای خدا تجاوز کنند ستمکارانند)(۳)، همچنین گذشت که عهد امامت به ستمکار نمی رسد.

بیست و هفتم: اگر سهو ونسیان در غیر تبلیغ بر معصوم روا باشد، جنگ با مؤمنان بلکه، با اهل عصمت و محاربه با آنها نیز از روی سهو و نسیان روا خواهد بود. وقتی که چنین باشد، برای مؤمنان جایز است که به عنوان دفاع به محاربه با معصوم برخیزند، چرا که ادلّه عقلی و نقلی بر این امر قائم است، چنان که خداوند می فرماید (هر کس بر شما ستم کند، همان اندازه که بر شما ستم کرده شما از او تلافی کنید)(۴) و (در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می جنگند)(۵) و جز اینها در قرآن، و احادیث نیز در این باره فراوان است، وقتی که چنین امری روا باشد و منجر به قتل

۱- بقره /۱۵۰.

۲- طلاق /۱.

۳- بقره /۲۲۹.

۴- بقره /۱۹۴.

۵- بقره /۱۹۰.

گردد، کشتن معصوم جایز، بلکه واجب می شود و این سخن به طور قطع باطل است.

بیست و هشتم: اگر سهو و نسیان بر معصوم جایز باشد، دروغ هم از روی سهو در غیر تبلیغ بنا به قول شما بر او روا خواهد بود و هر دروغگویی ظالم است، زیرا خداوند می فرماید: (بعد از این کسانی که بر خداوند دروغ ببندند ستمکارانند)(۱) کاذب در لغت نیز به معنای ظالم می آید. و ظالم امام نمی شود، چنان که گذشت، تصوّر نشود که افترایِ کذب همه جا به معنای تعمّد است، زیرا از نظر لغت چنین اختصاصی در آن نیست، بلکه اعمّ از آن است، چنان که از کتاب صحاح و جز آن بر می آید. و تخصیص به مورد عمد که در این آیه آمده: (به خدا دروغ بسته است یا این که او دیوانه است)(۲) چنان که برخی از علمای معانی آن را ذکر کرده اند، برخلاف آنچه ما گفته ایم، دلالت نمی کند، زیرا چنان که روشن است به قرینه مقابله و سیاق مقام، ممکن است این معنا در آن جا اراده شود.

بیست و نهم: اگر فراموشی بر معصوم روا باشد، حقوق واجبه ای را که بر ذمّه او است از قبیل قرض و بهای کالاهایی را که خریده و جز اینها را نیز جایز است فراموش کند و هنگامی که از او مطالبه کنند، نپذیرد، زیرا که علم به ثبوت آنها بر ذمّه اش ندارد و معلوم است که اینها جزو تبلیغ هم نیست. بنابراین لازم می آید که نسبت به حقوق مردم ظلم کند، و ظالم امام

۱- آل عمران /۹۴.

۲- سبأ/۸.

نخواهـد بود، به دلیلی که گـذشت. واضـح است که ترک واجب در این جا، عمدی است، پس صدق ظلم روشن تر است، وبه طور قطع جهل، دلیل برعدم صدق ظلم نیست.

سی ام: روشن است که اقـامه حـدود، عبـادت است، نَه تبلیغ. پس اگر سـهو ونسـیان و غلـط و خطـای در عبادت بر معصوم روا باشـد، جـایز است که به کلّی اقـامه حـدود را از یـاد ببرد و حتّی آنهـا را تغییر دهـد و از مرزهـای الهی تجـاوز کنـد و زیادی و نقصان بر آنها وارد سازد، بلکه به خاطر فراموشـی و غلط و سـهو، جایز است، حتی حـدّ قتل را بر غیر مسـتحقّ اجرا کند و این، موجب نهایت فساد است و نقض غرض از نصب پیامبر و امام لازم می آید.

سی و یکم: اگر معصوم در نماز جماعت سـهو کنـد و مردم پشت سـر او اختلاف کننـد؛ بعضـی بگوینـد: دو رکعت خوانـده و دیگری بگویـد: چهـار رکعت، حـال اگر بر امـام واجب باشـد که میان آنها داوری کنـد، راهی نـدارد، زیرا نمی دانـد و هر دو طرف برای او یکسـان است نمی توانـد یکی را ترجیـح دهـد. و اگر داوری میـان آنهـا بر او واجب نباشـد، مردم می تواننـد به منازعه با یکدیگر بپردازند، اگر چه منتهی به جنگ و خون ریزی و کشت و کشتار شود، در حالی که این فساد بزرگی است و بر حکیم روا نیست که به آن دستور دهد و متعرّض آن شود، علاوه بر این موجب نقض غرض از نصب معصوم می شود.

سی و دوم: لازمه جـواز ایـن نقیصـه بر معصـوم ایـن اسـت کـه بر مردم واجـب نیست که او را در اختلافـات خـود به حکمیّت بپذیرند، زیرا او

دانش و تـوانِ بر ایـن امر را نـدارد و اگر بر مردم واجـب باشـد، عبث و محـال است و هر دو باطـل انـد، چنـان که خداونـد می فرمایـد: «نه، سوگنـد به پروردگـارت آنهـا (منافقان) اهل ایمان واقعی نمی شونـد، مگر این که در نزاعهایشان تنها تو را حاکم کنند و سپس بر هر حکمی که تو، کنی در دلشان هیچ اعتراضی به آن نداشته، تسلیم فرمان تو باشند».(۱)

سی و سوم: اگر سهو و فراموشی بر معصوم روا باشد، می تواند فراموشکار و کثیرالسّهو باشد، چرا که در امکان آن، فرقی میان کم و زیادی آن نیست و کسـی که در آن فرقی قایل شود، اجماع را به هم زده است، زیرا کسـی که سهو را روا دانسته، آن را مقیّـد به قلّت نکرده است و همچنین است نفی کننـده سـهو، و اگر حالِ معصوم چنین باشـد، نَه گواهی اش پذیرفتنی است و نَه روایتش، و موقعیّت او از بسیاری از رعیّت بدتر می باشد، در نتیجه، تقدیم مفضول بر فاضل لازم می آید که از دیدگاه عقل و نقل مردود و باطل است.

سی و چهـارم: حـدیث جنود عقـل و جهـل، که دومین حـدیث (در فصـل چهـارم)(۲) بود وگـذشت، دلالـت می کنـد که غیر معصوم، به سـبب پیروی از عقل و عمل به مقتضای آن و نیز با عبادات فراوان و به کار گرفتن جنود عقل و اسـتفاده از آن، می تواند تا حدّی ترقّی کند که سـهو و نسیان از او به کلی منتفی شود و در این باره نمونه های فراوانی را از سخنوران و اهل فضل و دانشمندان نام برده اند، چنان که در کتابهای تاریخ و رجال نام

۱- نساء /۶۵.

۲- برخی عبارات آن در ص ۸۳ از کتاب ذکر شد.

بسیاری آمده است، از جمله آنها: عبدالکریم، فرزند احمد بن طاووس(۱) است که در کتابهای رجال چنین گفته اند: او هرگز چیزی را نشنید که آن را فراموش کند، و جز اینها.

بنابراین، به قول آنان که سهو را بر معصوم روا می دارند، لازم می آید که همه این گونه افراد، برتر و بهتر از معصوم باشند، و تقدّم او بر آنها محال باشد، چنان که گذشت.

سی و پنجم: هر گفتار و کرداری از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام حجّت و دلیل

قطعی بر حکمی از احکام شریعت است و هر دلیلی به خاطر حفظ دلیل بودنش، نقیض مدلولش را ردّ می کند وگرنه، دلیل نیست. بنابراین، قولِ پیامبر وامام وعمل آنها، نقیضش را ردّ می کند، وخطا ونادرست بودن آن، محال است. و این مطلب، عصمت و نفی سهو به قول مطلق را نتیجه می دهد.

سی و ششم: تمام دلیلهای عقلی و نقلی، بر عصمت دلالت دارند و اینها از حدّ شمارش بیرون اند. همین مقدار بس که شما به کتاب: الفین(۲) و

۱- شریف نقیب، غیاث الدین، عبدالکریم، فرزند جلال الدین، احمد، فرزند سعدالدین، ابراهیم، فرزند موسی بن جعفر، فرزند محمّد فرزند احمد بن محمّد بن ابی عبداللّه، مشهور به «الطاووس» در کربلای حسینی در ماه شعبان، سال ۶۴۸ه . به دنیا آمد و در شهر حلّه مزیدیّه جایی که وطن پدرانش بود، رشد یافت و در سال ۶۹۳ه در کاظمین، مشهد امام کاظم علیه السلام وفات یافت و جنازه اش به نجف اشرف کنار مرقد امیر مؤمنان علیه السلام برده و همان جا دفن شد. همزمانهایش گفته اند: وی عالم، فقیه، هوشمند و از جهت نیروی حافظه، ممتاز بود، هرگز مطلبی به ذهنش وارد نشد که آن را فراموش کند. او در یازده سالگی قرآن را حفظ کرد. ر.ک: مجمع الرّجال ۴/۱۰۰ والحوادث الجامعه، ابن فوطی/۴۸۰.

۲- کتاب: الفین در باره امامت امیر مؤمنان علیه السلام از علامه حلّی، دلایلی که در این کتاب آمده است، حدود یکهزار و سی وهشت دلیل می باشد.

امثال آن مراجعه کنید، این نیز معلوم است که عصـمت، موجب نفی معصـیت است، چه عمدی باشد و چه از روی سهو، و نفی سهو به طور مطلق، نسـیان را هم شامـل می شود چنـان که از معنای لغوی و عرفی آن به ذهن تبادر می کنـد و قول به تفصـیل، قطعا از آن، فهمیده نمی شود و دلیل برتفصیل، ناتمام است چنان که به زودی اگر خدا بخواهد با آن آشنا می شوید.

ص: ۸۹

فصل ششم: در بیان برخی از مفاسدی که بر جواز سهو در معصوم مترتّب است

در گذشته با بسیاری از این مفاسد آشنا شدیم و در این جا به اختصار به شمّه ای از آنها اشاره و به دوازده مورد اکتفا می کنیم:

اوّل : تنزّل مقامی و سقوط موقعیّت معصوم از دلها، با این که از بیماریهای جذام و برص و جز اینها که موجب از نظر افتادن او می شود و نیز از پستی در نسب و کفرِ پدر و مادر منزّه گردیده و حتی از دیده شدنِ ادرار و مدفوعش، دور نگه داشته شده است، در حالی که همه اینها از سهو در عبادت، که باعث نقصان و بطلان آن می شود، کم اهمّیت تر است.

دوم : معصوم، نیاز به پیروانش پیدا می کند، چنان که گذشت.

سوم : میان سهو و نسخ، فرقی گذاشته نمی شود.

چهارم: هیچ یک از گفتار و کردارش، حجّت نخواهد بود و در بیشتر امور، تبلیغ با غیر تبلیغ اشتباه می شود.

پنجم: لازم می آید که وقوع گناه و عمل حرام و ترک واجب از روی

ص: ۹۱

سهو امکان یابد، در حالی که به اجماع امامیّه، باطل است.

ششم: عصمت به وقت تبلیغ اختصاص می یابد و در غیر آن، معصیت چه عملاً و چه سهوا جایز می شود که بطلانش روشن تر است.

هفتم: بر مردم واجب می شود که معصوم را امر به معروف ونهی از منکر کنند، چنان که گذشت.

هشتم: در برخی صورتها، گواهی و روایتش می تواند پذیرفته نشود.

نُهم: با سهو و نسیان ممکن است مؤمنان بلکه معصومان را به قتل رساند و جهاد را ترک کند.

دهم: از روی سهو تجاوز به حدود بر او جایز می شود.

یازدهم: در صورتهای جزئی از روی سهو امر به منکر و نهی از معروف بر او جایز می شود.

دوازدهم: جایز می شود که برخی افراد در برخی صور از او افضل باشند و تقدیم مفضول بر فاضل لازم می آید که امری باطل می باشد و خدا دانا است .

فصل هفتم: اشکال کسانی که سهو بر معصوم را در عبادت، نه در تبلیغ، روا می دانند

این گروه به اخبار انـدک و معـدودی اسـتدلال کرده اند که هم متزلزل و قابل تاویلها و توجیهات فراوانی است و هم به وسـیله روایاتی زیادتر و قوی تر مورد مخالفت و تعارض می باشد.

شیخ در التهذیب به سندش از سعدی بن عبداللّه، از احمد بن محمّد از

حسـین، از فضـاله، از سـیف بن عمیره، از ابی بکر حضـرمی، از ابی عبـداللّه علیه السـلام در حـدیثی نقـل کرده که آخرش این است: رسول خدا صلی الله علیه و آلهسهو کرد و در

رکعت دوم سلام داد. سپس سخن ذوشمالین را ذکر کرده است که گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و دو رکعت به آن افزود.(۱)

ص: ۹۳

۱- التهذیب ۲/۱۸۰ ح۷۲۴ به تفصیل؛ الاستبصار ۱/۳۶۶؛ بحارالانوار ۱۷/۱۰۱ ح۴. اوّل حـدیث این است: پیـامبر فرمود: نماز مغرب را بـا یارانم می خوانـدم، وقتی که دو رکعت خوانـدم، سـلام دادم، برخی گفتنـد: دو رکعت خوانـدی، من نماز را اعاده کردم. راوی می گویـد این خبر را که به امام گفتم، فرمود: شایـد تو هم نمازت را اعاده کردی گفتم: آری، پس امام خندید و فرمود: تو را کافی بود که بر خیزی و یک رکعت دیگر انجام دهی، رسول خدا صلی الله علیه و آله...

از سعد، از محمّد بن حسین از جعفر بن بشیر، از حارث بن مغیره نصری، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در حدیثی فرمود: آیا چنین نبود که رسول خدا در دو رکعت از نماز خارج شد و نماز را به دو رکعت تمام کرد؟(۱)

همچنین به اسنادش از احمد بن محمّد از برقی، از منصور بن عبّاس، از عمروبن سعید، از حسن بن صدقه نقل کرده که گفت: به ابی الحسن اوّل علیه السلام گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در دو رکعت اوّل سلام داد؟ فرمود: آری.

من گفتم: این، چه حالتی بود، آیا رسول خدا سهو کرد؟!

فرمود: خدا می خواست حکم خود را به مردم بیاموزد.(۲)

از علی بن نعمان از سعید اعرج از امام صادق علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله در رکعت دوم سلام داد، یکی از پشت سر پرسید: یا رسول اللّه آیا در نماز امر تازه ای آمده است؟ فرمود: منظورت چیست؟، برخی گفتند: شما، دو رکعت خواندید، پیامبر صلی الله علیه و آله به ذوالیدین که ذوشمالین هم نامیده می شد فرمودند: آیا همین طور است؟ گفت: آری یا رسول اللّه.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر مبنای آنچه خوانده بود، نمازش را به چهار رکعت تمام کرد و فرمود: این خدای - عزّ و جل - بود که به منظور رحمت نسبت به

۱- التهذیب ۲/۱۸۰ ح۲۷۵؛ بحارالانوار ۱۷/۱ ح۳. شیخ طوسی در باره این حدیث و حدیث پیشین گفته است: این دو حدیث شامل چیزی است که مانع از تمسّک به آنها است یعنی حدیث ذوشمالین و سهوالنبی صلی الله علیه و آله که عقل از آن امتناع دارد.

۲- التهذیب ۲/۳۴۵ ح۱۴۳۲؛ فروع الکافی کتاب الصلاه باب من تکلّم فی صلاته... ج۳، ح۳.

امّت، فراموشی را بر پیامبرش مسلّط کرد، چرا که اگر شخص دیگری چنین کند، ممکن است او را سرزنش کنند که نمازت قبول نیست، امّا اکنون می گوید سنّت رسول خدا و روش او است، سپس رسول خدا دو سجده سهو برای کلام بی جا انجام داد.(۱)

از حسین بن سعید، از ابن عمیر، از جمیل از امام صادق علیه السلام نقل شده در باره شخصی که دو رکعت نماز انجام داد، سپس برخاست و پی کار خود رفت، فرمود: بر گردد، نمازش را از نو بخواند. من گفتم: مردم در این باره چه روایت می کنند؟ حضرت حدیث ذوشمالین را یادآوری کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جای خود بلند نشد واگر بر می خاست و می رفت نماز خو را دوباره می خواند.(۲)

از فضاله، از حسین بن عثمان، از سماعه، از ابی بصیر نقل شده که گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم در باره شخصی که دو رکعت نماز خواند، سپس بلند شد و پی کار خود رفت، امام فرمود نماز را از سر بگیرد، من گفتم چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که نماز را دو رکعتی خوانده بود آن را از سر نگرفت؟ فرمود: چون آن حضرت نماز خوانده و از جای خود بیرون نرفته بود.(۳)

از حسن، از زرعه، از سماعه از ابی عبداللّه علیه السلام نقل شده است که فرمود: کسی که آنچه از نمازش را سهو کرده تکمیل کند، سجده سهو بر

۱- التهذیب ۲/۳۴۵ ح ۱۴۳۳؛ الکافی باب مذکور ح۶؛ بحارالانور ۸۸/۲۱۸ و ۱۷/۱۰۵ ح۱۳.
۲- التهذیب ۲/۲۴۵، بحارالانوار ۱۷/۱۰۰ ح۱.
۳- التهذیب ۲/۳۴۶؛ بحارالانور ۱۷/۱۰۰ ح۲.

او واجب نیست، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم دو رکعت نماز خواند و سهو کرد، پس ذوشمالین گفت: آیا در باره نماز چیزی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: چه چیزی؟ گفت: دو رکعت خواندید.

رسول اکرم به مردم فرمود: شما همین را می گویید؟ گفتند: آری.

پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و نماز را با آنها کامل کرد و دو سجده سهو انجام داد (برای سلام و کلام بی جا) تا آخر حدیث.(۱)

از سعد از ابی الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمروبن خالد، از زید بن علی از پدرش از پدرانش، از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با ما، پنج رکعت خواند و از نماز خارج شد، پس یکی از میان مردم گفت: یا رسول اللّه آیا در نماز چیزی افزوده شده است؟ فرمود: چه چیزی؟ او گفت: نماز را پنج رکعت خواندید. امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله رو به قبله کرد و همان طور نشسته تکبیر گفت و دو سجده بدون قراءت و رکوع، انجام و سپس سلام داد، در حالی که می گفت: این دو سجده «مُرغمتان»: خوار کننده (شیطان)اند(۲).(۳)

شیخ می فرماید: این روایت، خبر واحد است و به آن عمل نمی شود،

۱- التهذیب ۲/۲۴۶، بحارالانوار؛ ۱۷/۱۰۵ ح ۱۱ و ۸۸/۱۴۸.
۲- التهذیب ۲/۲۴۹؛ بحارالانوار ۱۷/۱۰۱ ح ۵.
۳- مُرغمتان، در حدیث مراد، دو سجده سهو است، زیرا این دو سجده دماغ شیطان را به خاک می مالند واو را خوار می کنند، او آدمی را در نماز به اشتباه می اندازد، خدا تلاش او را باطل می کند و با این دو سجده ذلیلش می سازد. در حدیث آمده: وقتی که نماز خواندید، پیشانی و بینی را بر خاک گذارید تا تکبر از شما بیرون رود مجمع البحرین: ر.غ.-م. پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: رغم انفه، گفتند: منظور چه کسی است؟ فرمود کسی که پدر و مادر یا یکی از آنها را زنده درک کند و داخل در بهشت نشود. لسان العرب، رغم – م.

زیرا ما توضیح دادیم که هر کس با علم و عمد چیزی برنمازش بیفزاید باید نمازش را از سر بگیرد و اگر شک کند در این که چیزی بر آن افزوده، باید دو سجده سهو انجام دهد.(۱)

ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله به این دلیل این کار را کرده است که قول آن یک نفر یقین آور نبوده بلکه ممکن است آن شخص اشتباه کرده باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله احتیاطا این دو سجده را انجام داده است.

شیخ پس از گفتار، حدیثی را که در اوّل این کتاب بر نفی سهو گذشت، یادآوری کرده است و همان ایرادهای گذشته و نظایر آنها را بازگو، می کند.

از احمد بن محمّد، از حسن بن علی بن فضال، از ابی جمیله از زید شحّام که گفت: از امام در باره مردی پرسیدم و حدیث را نقل کرده تا این جا که امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را با مردم دو رکعت خواند پس فراموش کرد و از نماز خارج شد، ذوشمالین گفت: ای رسول خدا، آیا در باره نماز، امر تازه ای پدید آمده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم آیا ذوشمالین، درست می گوید؟ مردم گفتند: آری، شما فقط دو رکعت خواندید، حضرت بلند شدو باقیمانده نمازش را تکمیل کرد.(۲)

از علیّ بن حکم از عبدالرّحمان عزرمی [از پدرش] از ابی عبداللّه علیه السلام نقل شده است که فرمود: امام علیّ علیه السلام نماز ظهر را بدون طهارت با مردم

ص: ۹۷

۱- ص ۴۹ همین کتاب به نقل از التهذیب که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز دو سجده سهو را انجام نداد... .

۲- التهذیب؛ ۲/۳۵۲ بحارالانوار ۱۷/۱۰۱ ح ۶.

انجام داد، سپس وارد (خانه) شد و منادیش را فرستاد که اعلام دارد: علی علیه السلام نمازش را بدون طهارت خوانده، شما نماز خود را اعاده کنید و این پیام را حاضران به غایبان برسانند.(۱)

عبارتی از شیخ در مورد اشکال بر این حدیث در اوّل کتاب گذشت.(۲)

از محمّد بن علیّ بن محبوب، از احمد، از حسین، از فضاله، از ابن مسکان، از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم غسل جنابت کرد، کسی به آن حضرت گفت: قدری از جانب پشت تان مانده که آب به آن نرسیده است، امام به او فرمود: اگر سکوت می کردی، چیزی بر تو نبود، سپس آن جا را با دست خود مسح کرد.(۳)

کلینی، از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران نقل کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم در باره مردی که فراموش کرده ونماز بامدادش را نخوانده تا خورشید بر آمده است، فرمود: هر وقت به یادش آمد آن را انجام دهد، زیرا رسول خدا تا بر آمدن خورشید خوابش برد و نمازصبح را نخوانده بود پس وقتی که بیدار شد، از آن مکان دور شد و سپس نمازش را خواند.(۴)

از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد، از علیّ بن نعمان از سعید اعرج که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نماز بامداد خوابش برد و خدای - عزّ وجلّ - تا طلوع خورشید خوابش را

۱- التهذیب ۳/۴۳۳ ح ۵۲.
۲- ص ۴۹ کتاب، این خبر واحد است و مخالف با احادیث می باشد.
۳- التهذیب ۱/۳۶۵ ح ۱.
۴- الکافی ۳/۱۹۴؛ بحارالانوار ۱۷/۱۰۳ ح ۹.

طولانی ساخت و این رحمت از پروردگار برای مردم بود، زیرا اگر دیگری تا طلوع خورشید خواب باشد، مردم او را سرزنش می کنند که: رعایت نمازش را نمی کند. از اینرو، این امر پیش آمد که اگر کسی به کسی بگوید هنگام نماز خوابت ربود، می گوید برای رسول خدا هم چنین پیش آمد واین امری عادی به حساب آمد که خداوند به این وسیله این امّت را تسلّی و مورد رحمت قرار داد.(۱)

همچنین کلینی دو حدیث سماعه را که قبلاً گذشت(۲)، نقل کرده و آن دو را یک حدیث قرار داده است.(۳)

همین گونه حدیث حسن بن صدقه را که قبلاً گذشت، روایت کرده است.(۴)

ابن بابویه در عیون الأخبار باب «ماجاء عن الرّضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمّه و فی ردّ الغلاه والمفوضه» می گوید:

از تمیم بن عبداللّه بن تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علیّ انصاری، از عبدالسّلام بن صالح هروی نقل شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم: در نواحی کوفه، گروهی هستند که گمان می کنند پیامبر صلی الله علیه و آله در نمازش سهو نمی کند. فرمود: دروغ می گویند خدا لعنتشان کند، تنها

۱- الکافی ۳/۲۹۴ ح ۹، الفقیه ۱/۲۳۳ ح ۱۰۳۱ به طریقی دیگر والفاظی نزدیک به آن.

۲- الف - از سماعه از ابی بصیر، ب - از سماعه از ابی عبداللّه ص ۱۵۵ دستنوشت-م.

۳- الکافی ۳/۲۹۴ ح ۹.

۴- الکافی ۳/۳۵۶ ح ۳.

کسی که سهو نمی کند، خداست که جز او معبود (برحقی) نیست...(۱)

ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده است از کتاب محمّد بن علیّ بن محبوب، از عباس از حمّاد از ربعی از فضیل، گفت از امام صادق علیه السلام راجع به سهو در نماز پرسیدم، فرمود: گاهی چنین اتّفاق می افتد، بسا بوده است که خدمتگزارم را پشت سرم نشانده ام تا از سهو در نماز محفوظ بمانم.(۲)

در حدیثی از الکافی آمده است: نخستین کتابی که در زمین نوشته شد، این بود که خداوند ذرّیه آدم را بر اوعرضه داشت، وقتی که آدم زندگی داود را نگریست و به کوتاهی عمر او پی برد، گفت، چهل سال از عمرم را به او بخشیدم، خداوند به جبرئیل و میکائیل فرمود: نوشته ای از او بگیرید، زیرا او به زودی فراموش می کند.(۳)

این است نهایت آنچه ممکن است کسی که سهو را بر معصوم روا می دادند، به آن استدلال کند و شرح آن در آینده به خواست خدا خواهد آمد.

۱- عیون اخبارالرضا علیه السلام ۲/۲۰۳؛ بحارالانوار ۱۷/۱۰۵ ح۱۴.

۲- السرائر ۴۸۶، وسائل ۳/۲۴۷

۳- ترجمه الکافی ۷/۳۷۸ در پانوشت آخر همین حدیث از مرآت العقول دو وجه اشکال بر این حدیث نقل شده است.

فصل هشتم: بیان این که این روایات ضعیف اند و نمی شود به ظاهر آنها عمل کرد

گر چه بـا توجّه به آنچه گـذشت مطلب روشن است امّـا برای توضـیح بیشتر می گوییم: در بیـان ضـعف این اخبار دوازده وجه ذکر شده است:

نخست این که بـا ظـاهر آیات قرآن که برخی از آنها گـذشت، مخالف انـد، و پیشوایان معصوم ما، دسـتور داده انـد که در دو حـدیث متعارض به قرآن رجوع شود آنچه موافق قرآن است مورد عمل واقع شود و احادیثی که مخالف قرآن انـد، دور ریخته شود.

حال اگر اشـکال شود که این روایات نیز با برخی از آیات موافق اند، در پاسخ می گوییم از گذشته متوجّه شدید که این گونه آیات هم بسـیار انـدک اند و هم به وسـیله احادیث دیگری تأویل و توجیه شده اند و چون امامان علیهم السـلام آیات ظاهر در سهو را به وسـیله روایات موافق با آیات عـدم سـهو، تفسـیر کرده انـد، معلوم می شود که آن آیات از محکمات نیست، بلکه از متشابهات است و طبق نصّ قرآن و حدیث باید به حدیثی عمل

ص: ۱۰۱

کرد که موافق با آیات محکمات باشد.

دوم: احادیث سهو، با احادیث فراوان و قوی تر از خود مخالفت دارند که مقداری از آنها را معرّفی کردیم و به بسیاری دیگر اشاره کردیم، که اگر گردآوری شود به چندین برابرِ آنچه ذکر کردیم می رسد، پس باید به احادیثی که قوی تر و فراوان تر است، عمل شود.

سوم: این احادیث با اجماع شیعه امامیّه تعارض دارد، در حالی که طبق نصّ مشهور، رأی معصومین در اجماع داخل است. علاوه بر این که می توان سخن مخالف را در این مورد بر توجیه درستی حمل کرد که از مخالفت بیرون آید، چنان که به خواست خدا بیان خواهد شد.

این که کلینی برخی از این احادیث سهو را در کتابش آورده، دلیل بر این نیست که او به ظاهر آنها اعتقاد داشته است، زیراچنان که همه می دانند کلینی روایات مخالف بسیاری را آورده و شاید همان را فهمیده که ما از روایاتی که می آید فهمیده ایم.

چهارم: احادیث سهو بر فرض عدم ثبوت اجماع، با آنچه بین امامیّه مشهور است تعارض دارد و امامان علیهم السلام حدیث موافق با اجماع امامیّه بلکه مشهور میان آنها را ترجیح داده اند مثل حدیث عمر بن حنظله و غیر آن .

پنجم: بیشتر این احادیث از لحاظ سند ضعیف اند، زیرا در سند حدیث اوّل، سیف بن عمیره وجود دارد که در توثیق و تضعیفش، اختلاف است: شهید در شرح ارشاد(۱) ضعف او را از گروهی از اصحاب نقل کرده، و

۱- روض الجنان فی شرح ارشاد الأذهان /۳۴۰، چاپ سنگی.

نیز نقل کرده انـد که او، فاسد المذهب و واقفی بوده،(۱) و کسـی که حالش این است چگونه می توان در امری که مخالف با مذهب است به حدیثش عمل کرد؟

ابوبکر حضـرمی هم حالش معلوم نیست، نه توثیقی برایش تحقّق یافته، نه مـدحی مورد اعتماد، ونه درستی مـذهبش ثابت شده است.

در حدث سوم، محمّد بن خالد برقی وجود دارد که گفته اند: هم خودش ضـعیف است و هم از ضعفا روایت می کند، منصور بن عباس هم ضـعیف و اهل غلوّ است. عمر و بن سـعید نیز فاسد المذهب و فطحی است. و حسن بن صدقه، حالش، نامعلوم، و حدیث ابو بصـیر هم به دلیل فساد مذهب خودش و فساد مذهب سـماعه، ضـعیف است. همچنین حدیث سـماعه که زرعه از او نقل می کند. و حدیث زید، از آن هم ضعیف تر است، زیرا در سند آن، کسی وجود دارد که ضعیف، فاسد المذهب و زیدی است.

همچنین حـدیث زیـد شـحّام ضـعیف تر است، چرا که ابو جمیله، مفضّل بن صالـح، بسـیار ضـعیف و ابن فضّال، فاسدالمذهب است.

حـدیث عزرمی ضـعیف و مجهول است. و حـدیث ابو بصـیر هم، مشـترک است [اگر ابن مسـکان گـاهی این روایت را از لیث مرادی آورده، موجب تعیّن همیشـگی آن نیست و اشـتراک میـان ثقه و ضـعیف را از بین نمی برد]، در عین حـال، این حـدیث تصریح به سهو نیز ندارد.

حدیث سماعه نیز با فاسد بودن مذهب راویش به هیچ وجه دلالت بر

۱- معجم رجال الحدیث ۸/۵۴۱.

سهو و تقصیر ندارد، همچنین است حدیث اعرج. و حدیث عبدالسلام بن صالح به طور جدّی ضعیف است [برای هیچ کس از راویان این حدیث توثیق و مدحی ذکر نشده است، بلکه همه آنها از مجهول الحال ها و ضعیفان هستند] و خودِ عبدالسّلام از رجال عامه و به کلّی منکر عصمت است وهمین قرینه بر این است که به فرض صحّت این روایت از امام، از روی تقیّه گفته شده است.

خبر داستان داوود نیز با قطع نظر از سندش، نسیان در آن، مثل «نسیان» در این آیه است:«و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی»(۱) که امامان علیهم السلام آن را به معنای «ترک» گرفته اند(۲) یعنی داوود بزودی از این پیمانش بر می گردد.

امّا روایتی که امام، خادمش را برای حفظ نمازش پشت سرش می نشاند، دلالت بر جواز سهو نمی کند تا چه رسد به وقوع آن، بلکه حکمتش ابن بوده که یا برای خدمتگزار پاداشی باشد یا نمازرا تعلیم بگیرد یا قراءت و اذکار را مورد دقّت قرار دهد یا اهمیّت توجّه به نماز را به مردم بیاموزد یا اشاره به این باشد که در عدد رکعات اعتماد به قول دیگران جایز است یا این که در خانه تنها نباشد، چنان که در حدیث آمده است، یا این باشد که کسی دیگری را به خاطر سهو سرزنش نکند، چنان که به این هم تصریح شده است یا این که توجّه به سهو را به مردم بیاموزد،

ص: ۱۰۴

۱- ما از پیش با آدم پیمان بستیم پس او آن را ترک کرد. طه /۱۱۵.

۲- این معنا از ابن عباس از ابی بن کعب از رسول خدا نقل شده است که موسی علیه السلام گفت: لا تؤاخذنی بما نسیت، یعنی مرا به آنچه از عهد تو ترک کردم مؤاخذه مکن، بحارالانوار۱۷/۱۱۹.

یا حکمتها ومصالح دیگری داشته است، چنان که خداوند فرشتگان را مأمور نوشتن و حفظ کارهای بنی آدم می کند در حالی که در قرآن می فرماید «وَ ما کانَ ربُّک نسیّا»(۱) «لا یضلّ ربّی و لا ینسی»(۲) هر پاسخی که

در این مورد دارید، جواب ما همان است.

تاکنون روشن شد: احادیثی که در این مورد ممکن است، حاکم به صحّت آنها شود، تنها سه حدیث است.(۳)

حال این معدود احادیث، با آن همه احادیثی که ما به آن اشاره کردیم و درآینده یادآوری خواهیم کرد چگونه می تواند مقاومت کند؟

ششم: وجه دیگری که راجع به توضیح ضعف روایات سهو ذکر شده، این است که این گونه روایات با بسیاری از دلیلهای عقلی که ما بیان کردیم و به برخی از آنها اشاره داشتیم در تعارض اند و در عوض، آنچه با این روایات مخالفت دارد، با ادلّه ای که ما بیان داشتیم، هماهنگ است.

هفتم: این احادیث اگر به ظاهرشان مورد توجّه واقع شوند، مستلزم همان مفاسد گذشته و جز آنها می باشند.

هشتم: این احادیث هماهنگ با تقیّه اند، زیرا همه علمای عامّه در مسأله عصمت با امامیّه مخالف اند و احادیثی که با اینهاتعارض دارند، شامل تقیّه نمی شوند، در حالی که امامان علیهم السلام در احادیث بسیاری دستور داده اند که هر حدیث مورد تردید برمذهب عامه عرضه شود، آنچه با آنها

۱- پروردگار تو فراموشکار نیست، مریم /۶۴

۲- پرودگار من راه را گم نمی کند و فراموش نمی نماید، طه /۵۲.

۳- ظاهرا اینهاباشد: ۱ - حدیث سعد از محمّد بن حسین ۲ - از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر ۳ - روایت کلینی از محمّد بن یحیی- م.

مخالف باشد مورد عمل قرار گیرد و آنچه با آنها موافق باشد، دور ریخته شود.

بدیهی است که بیشترین مایه اختلاف در احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام ملاحظه تقیّه است، همچنین بدیهی است که تقیّه، همان طور که انگیزه صدور فتوای موافق با عامّه است، انگیزه صدور روایت موافق با آنها نیز می باشد، نظایر این امر به خواست خداوند در آینده خواهد آمد.

نهم: احادیث سهو تأویل پذیرند، نَه یکی بلکه برخی از آنها چندین احتمال و توجیه و تفسیر را پذیرا هستند، بر خلاف احادیث مخالفشان که چنین نیستند، زیرا تعدادشان زیاد است و پشتیبان یکدیگر نیز هستند و با دلایل عقلی واجماع و جز آنها هماهنگ می باشند. از این رو، این احادیث باید توجیه و تأویل شوند تا با آن احادیثی که پذیرای توجیه نیستند، هماهنگ گردند.

دهم: این احادیث در موارد بسیاری خالی از اجمال و اشکال نیست و همین دلیل بر تقیّه بودن اینهاست.

یازدهم: در احادیث سهو آشفتگی و تناقضاتی وجود دارد که به خواست خداوند برخی از آنها در آینده خواهد آمد.

دوازدهم: بیشترین راویان این احادیث فاسدالمذهب هستند و همین مطلب نیز دلیل بر تقیّه بودن این روایات است، زیرا وقتی که بررسی می کنیم، می فهمیم که اکثر آنها را کسانی که فاسد المذهب یا ضعیف هستند، روایت کرده اند.

با توجّه به این مطلب، روشن شد که بیشتر مرجحاتی که در حدیث

مورد توجّه است، در احادث نفی سهو وجود دارد، هر چند همه آنها نباشد. و این احادیث با تمام دلایل شرعی معتبر نزد اصولی ها و اخباری ها هماهنگی دارند و احادیث مخالف با اینها اگر بر ظاهرشان حمل شوند، نزد هر دو گروه ضعیف اند و خدا داناتر است.

دنباله مطلب: برخی از پژوهشگرانِ اخیر گفته اند: روایاتی چند از طریق عامه با آشفتگی و اختلافاتی که در متن آن وجود دارد به عنوان دلیل بر سهو پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است :

در روایتی آمده است که ذوالیدین به آن حضرت عرض کرد: آیا نماز کوتاه شده است یا این که شما فراموش کرده اید؟ حضرت فرمود: هیچ کدام نبوده است، باز او گفت: یک چیزی بود.(۱)

در صحیح بخاری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: نه نماز

کوتاه شده ونه من آن را فراموش کردم.(۲)

در هر دو صحیح آمده(۳): وقتی که خِرباق این حرف را گفت و یکی از یاران بر آن گواهی داد، پیامبر برخاست در حالی که عبایش روی زمین کشیده می شد وارد حجره شد، سپس به سوی مردم بیرون آمد و دو رکعت نماز خواند و سلام داد و دو سجده سهو هم به جای آورد.

در نقل این قضیّه اختلافاتی دیده می شود: یک بار گفته اند: در نماز ظهر بوده، بار دیگر گفته اند، نماز عصر بوده است.

۱- صحیح بخاری ۱/۱۲۳؛ صحیح مسلم ۱/۴۰۳ ح ۵۷۳؛ سنن النسائی ۳/۲۰ - ۲۵؛ سنن ابو داوود ۱/۱۱۸ - ۱۲۲ ح ۴۳۵ -۴۴۷.

۲- صحیح بخاری ۱/۱۷۵.

۳- صحیح البخاری ۱/۱۲۴، صحیح مسلم ۱/۴۰۳.

این حدیثهایی که از طریق عامه آمده افترا نسبت به پیامبر است، از چند جهت: نخست، مغشوش بودن متن داستان.

دوم، گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله: «هیچ کدام نبوده است» اگر با توجّه به این است که سهو و وقوع آن را برخود جایز می دانسته پس چگونه به طور جزم می گوید: هیچ کدام نبوده، یا این که نه نماز کوتاه شده ونه فراموشی تحقّق یافته است؟ بلکه دست کم باید می گفت: گمانم این است که هیچ کدام نبوده، یا گمان نمی کنم که نماز کوتاه شده یا من فراموش کرده باشم. و آیا شایسته مقام پیامبر صلی الله علیه و آله هست که با احتمال سهو در خود، آن را انکار کند و تا حدّی در پایین آوردن رتبه اش ستم شود که به منظور اثبات سهو بر او، گفتارش را تأویل کنند که مراد از «کلّ ذلک لم یکن» نفی کلّی و اثبات جزیی است؟

آری، این گونه سخن سزاوار کسی است که در پاسخ گویی حیله به کار برد تا به آنچه انجام داده است، اعتراف نکند و از روشن شدن خلافکاری اش رسوا نشود. آیا این معنا شایسته چنین شخصی می باشد، با این که این گفته اش: «نه نماز کوتاه شده ونه من فراموش کرده ام» همراه قول ذوالیدین: «یکی از اینها بوده است» بر این دلالت دارند که آن حضرت از سخن خود، سلب کلّی را اراده کرده، نَه جزیی را، و این معنا حیله در جواب را رفع می کند.

برخی از این هم فراتر رفته و با صحّه گذاشتن روی تأویل غلط خود از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله این را نیز سهو دیگری دانسته اند و بسیار شگفت است که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو سهو روا می دارند، ولی بر ذوالیدین یک

سهـو هـم روا نمی دارنـد، پیـامبر صـلی الله علیه و آله را تکـذیب می کننـد و ذوالیـدین را تصـدیق، بنـابراین، ذوالیـدین از آن حضـرت به پیامبری شایسـته تر است، زیرا بر او و کسـی که گواه اوست، یک سهو روا نیست، در حالی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دو سهو در یک زمان جایز است.

سوم: پیـامبر صـلی الله علیه و آله بلنـد شـد در حالی که از خشم عبایش بر زمین کشـیده می شـد، بر فرضـی که خبر این خشـم درست باشد، آیا برای کسی که خدا در باره اش گفته است: «إنّک لعلی خُلُقٍ عظیم»(۱) و مأمورِ اظهار حق و ارشاد مردم بوده، شایسته است که از چنین موضوعی خشمگین شود؟ در حالی که اگر می بایست خشمگین شود، سزاوار بود به دلیل افترایی که بر او بسته بودند و برخی به برخی شان بر ضرر او گواهی دادند، خشمگین باشد و همین مناسب با خشم او و شایسته غضب آن حضرت می باشد، امّا خشمی که اهل سهو ذکر کردند، یا برای افترای آنها بر اوست یا از خجالت به دلیل انکارش از سهو بوده و یا به خاطر ردّ آنها بر او بوده است که دو تای اخیر را هرگز کسـی که به نبوّت او قایل است، به آن حضرت نسبت نمی دهد و قبیـح تر از این کـار، بیرون آمـدن بـار دیگر به سوی آنها و تمام کردن نماز است، زیرا وقتی که آن حضـرت توانست ادّعای آنها را انکار کند، می توانست همچنان انکار را ادامه دهد، و این از اعترافِ پس از انکار قدری بهتر بود.

این بود حاصل احادیث قایلان به سهو معصوم.

امّا احادیثی (که از طریق شیعه در باره سهو نقل شده) اگر چه

۱- همانا تو، دارای خویی با عظمت هستی، قلم /۴.

اشکالات آن احادیث را نـدارد، ولی چون موافق با چیزی است که میان عامّه شـهرت دارد و علمای امامیه جز گروه اندکی به آن عمل نمی کنند و با ادلّه عقلی مخالف است، عمل به آنها را ترک کرده اند.

ما نیز سخن علامه از تذکره را قبلاً ذکر کردیم(۱)، همچنین آنچه را که در تضعیف حدیث ذوالشمالین گفته است در اوّل این رساله بیان داشتیم.

ص: ۱۱۰

۱- ص ۵۳ کتاب.

فصل نهم: آشـــفتگی حدیث سهو و ضعف آن و این که حمل بر ظاهر و اعتماد به آن جایز نیست. علاوه بر آنچه در گذشته از آن بیان داشتیم.

اشاره

تمـام این فصـل از سـخنان شـیخ مفیـد در رساله ای است که ابتـدای آن را در گذشـته آوردیم و در این جا تمامش را نقل می کنیم. و این سخن مشتمل بر چند فصل است چنان که شیخ در بیشتر رساله هایش عادت بر این دارد.

فصل ۱

علاوه بر اشـکالات گذشـته در قول به سـهو، خودِ آنها در باره نمازی که ادّعا کرده اند پیامبر صـلی الله علیه و آله در آن سـهو کرده است، اختلاف دارنـد: برخی گفته اند نماز ظهر بوده، برخی گفته اند، نماز عصـر بوده و برخی بر آننـد که نماز عشا بوده است. و همین اختلاف، دلیل بر ضعف این حدیث و برهان بر سقوط آن و ترک عمل به آن وطرد کردن آن است.

ص: ۱۱۱

فصل ۲

به علاوه در خودِ این حـدیث، دلیل بر اختلافش وجود دارد، زیرا طرفـدارانش روایت کرده اند که وقتی پیامبر صـلی الله علیه و آله در دو رکعت اوّل نمـاز چهـار رکعـتی سـلام داد، ذوالیـدین گفت: ای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آیـا نمـاز را کوتـاه خواندی یا فراموش کردی؟

رسول اکرم - چنان که ادّعا کرده اند - فرمود: هیچ یک از اینها نبود.(۱)

پس پیامبر صلی الله علیه و آله هم کوتاه شدن نماز را نفی کرد وهم فراموشی خود را در آن منتفی دانست.

بنـابراین، هم نزد ما و هم نزد حشویه که سـهو را بر پیامبر صـلی الله علیه و آله روا می دارنـد، خلاف واقع بر آن حضـرت جایز نیست، خواه از روی عمـد باشـد یـا سـهو. و چون پیـامبر صـلی الله علیه و آله - که در خبرش صادق است - خبر داده است که سهو نکرده، پس کـذب ذوالیـدین و هر کس به آن حضـرت نسـبت سـهو دهد، ثابت می شود و نیز بطلان ادّعای ذوالیدین در این مورد، بدون هیچ شکّ و ریبی روشن می گردد.

فصل ۳

برخی از راویـان این حـدیث، این سـخن را که فرمود: «کـلّ ذلـک لم یکن» به چیزی تأویـل کرده انـد که با اثبات سـهو بر آن حضرت، سخنش را از کذب بیرون کنند، آنان گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله جمع این دو را با هم نفی کرده،

۱- خلاف شیخ طوسی ۱/۴۰۲ - ۴۰۷؛ مسأله ۱۵۴ از کتـاب الصـلاه، که در آن به مناقشه پرداخته و بر کسـی که به سـهو قائل شده ایراد گرفته است.

بنابراین، یکی از این دو، حتما وجود داشته است.

امّا این تأویل به دو جهت باطل است:

اوّل، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله این معنا را اراده کرده باشد، این سخن پاسخ آن پرسش نیست، بلکه لغو و بیهوده می باشد و چنین کاری بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روا نیست.

دوم، اگر مراد، آن باشد که اینها ادّعا می کنند، پس اشتباهی واقع نشده و پیامبر صلی الله علیه و آله فراموش نکرده است، زیرا می داند که یکی واقع شده بدون دیگری و سهوی که آنها مدّعی هستند واقع نشده، و بدون شکّ ادّعای آنها باطل است. و در فرض علم آن حضرت به وقوع یکی از دو امر، جایی برای سؤال از مردم که آنچه ذوالیدین می گوید درست است یا نه، باقی نمی ماند، زیرا این سؤال، دلیل بر این است که آنچه ذوالیدین ادّعا کرده موجب اشتباه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و از کسی که خود یقین به واقعیّت امری دارد، سؤال در باره آن صحیح نیست.

فصل ۴

چیز دیگری که دلالت بر بطلان این حدیث می کند، اختلاف راویان در باره نمازی است که سهو در آن واقع شده که پیامبر صلی الله علیه و آله بنا را بر گذشته

گذاشت یا آن را اعاده کرد.

اهل عراق می گویند نماز را اعاده کرد، زیرا در میان نماز سخن گفته و سخن در میان نماز نزد آنها موجب اعاده است. امّا اهل حجاز و کسانی که پیرو آنهایند، ادّعا می کنند که بنا را بر گذشته نهاده است، نَه اعاده کرده و

نه قضا نموده، بلکه تنها دو سجده سهو انجام داده است.

ازشیعه کسانی که به این حدیث عمل کرده اند مذهب اهل عراق را پذیرفته اند، زیرا حدیث، حکایت از آن دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله عمدا در نماز

سخن گفت و پشت به قبله کرده و از مردم در باره حقیقت امر پرسید و فقها بدون اختلاف در این موارد، اعاده نماز را واجب می دانند. به علاوه، این حدیث اشاره دارد به این که پیامبر صلی الله علیه و آله بنا را بر گذشته قرار داد و نماز را اعاده نکرد. و این اختلافی که در این حدیث، یادآور شدیم، بهترین دلیل بر بطلان آن و روشنترین برهان بر ساختگی بودن و نادرستی آن است.

فصل ۵

این روایت که از طریق خاصه و عامه روایت شده مانند روایتی است که آن نیز از هر دو طریق با هم نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز بامداد،(۱) سهو کرد، به این صورت که دررکعت اوّل سوره نجم را قراءت کرد تا به این آیه رسید: «افرأیتم اللات والعزّی و مناه الثالثه الأخری»(۲) این

جا شیطان بر زبان او چنین آورد: «تلک الغرانیق العلی وانّ شفاعتهم لترتجی»(۳). سپس بر سهوش آگاه شد؛ از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده افتاد

۱- الکافی ۳/۲۹۴ ح۹ و ۳۵۷ ح ۶؛ التهذیب ۲/۳۴۵ ح ۱۴۳۳؛ من لایحضره الفقیه /۲۳۳ ح ۱۰۳۱.

۲- ای مشرکان آیا لات و عزّا (دو بت بزرگ خود) را و منات، سوّمین بت دیگرتان را دیدید که جمادی بی اثر است)؟ نجم/۱۸ و ۱۹.

۳- این بتها، پرندگان زیبای بلند مقامی هستند که از آنها امید شفاعت می رود.

و مسلمانان نیز سجده کردند؛ سجده مسلمانان به دلیل اقتدا به او بود وامّا مشرکان از خوشحالی این که پیامبر داخل در دین آنها شده است، سجده کردند.(۱) گفته اند: خداوند در این باره نازل کرده است: «و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی الاّ اذاتمنی القی الشیطان فی امنیّته»(۲)تمنّی کتاب اللّه اوّل لیله و آخره لاقی حمام المقادر

در اوّل شب کتاب خدا را تلاوت کرد و در آخر شب مرگ مقدّر را ملاقات کرد. ابن منظور در لسان العرب، مادّه «منی» این شعر را به حسّان نسبت نداده، بلکه آن را با دو لفظ یکی به صورت قبل و سپس چنین ذکر کرده است:

تمنی کتاب اللّه آخر لیله تمنّی

داودالزبور علی رسل

آخر شب کتاب خدا را تلاوت می کرد مانند خواندن داوود زبو را به آرامش و تأنّی.

منظورشان، در

قراءت او بود، و بر این مطلب به بیتی از شعر استشهاد کرده اند:

تمنّی کتاب اللّه یتلوه قائما

واصبح ظمآنا و مسّد قاریا.(۳)

فصل ۶

حدیث سهو النّبی در نماز میان فریقین مشهورتر از آن نیست که درباره حضرت یونس روایت کرده اند که گمان کرد خدا از پیروزی بر او

ص:۱۱۵

۱- در احکام القرآن ۳/۲۴۶ - ۲۴۷ خبر جصّاص ذکر شده و صاحب کتاب آن را از ارزش و اعتبار انداخته و نیز قرطبی در تفسیرش ۱۲/۸۱ - ۸۵، آن را آورده است.
۲- حجّ /۵۲، ما پیش از تو هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم، مگر این که چون آیاتی برای هدایت خلق تلاوت می کرد، شیطان جنّ و انس در آن آیات الهی القاء دسیسه می کرد. شیخ طبرسی در مجمع البیان ۴/۹ در تفسیر آیه از قول سیّد مرتضی چنین می گوید: تمنّی در این آیه به معنای «تلاوت» است چنان که حسّان بن ثابت سروده است:
۳- آرزو کرد کتاب خدا را ایستاده بخواند پس صبح کرد در حالی که تشنه بود و در حال قراءت بر بالش تکیه داشت.

عاجز است و نمی تواند بر او سخت بگیرد و این آیه قرآن را هم «فظنّ ان لن نقدر علیه»(۱) بر آنچه روایت کرده و در باره او عقیده دارند، تفسیر و تأویل کردند.(۲)

همچنین در بیشتر روایاتِ این گروه آمده است که حضرت داوود علیه السلام

رحمهم اللهپیامبر به همسر اوریا عاشق شد و با نیرنگ، شوهرش را کشت و زن او را به همسری خود در آورد.(۳)

و نیز روایت کرده اند یوسف علیه السلام فرزند یعقوب علیه السلام تصمیم به زنا گرفت و به آن اقدام کرد(۴) و امثال اینها.

دیگر از جمله روایات آنها تشبیه خداست به آفریدگانش و نسبت دادن ستمکاری به اوست در حکمش.(۵)

پس ای برادر، بر شیخ که ما از او حکایت کردیم،(۶) واجب است که به هر چه این اخبار(۷) در بر دارد، ملتزم شود، تا به این سبب چنان که ادّعا می کند از غلوّ بیرون آید. حال اگر به این اخبار ملتزم شود، از اصل توحید و قانون شریعت بیرون رفته، و اگر این اخبار را ردّ کند اعتدال خود را

۱- پس یونس گمان کرد که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت. سوره انبیاء /۸۷.
۲- تفسیر قرطبی ۱۱/۳۳۱.
۳- تفسیر قرطبی ۱۵/۱۸۱.
۴- احکام القرآن ابن العربی ۴/۱۶۲۶.
۵- تفسیر قرطبی ۹/۱۶۶.
۶- صدوق در من لا یحضر، چنان که در پانوشت شماره ۲ ص ۵۰ این کتاب آمده است - م.
۷- شیخ صدوق، در کتاب امالی /۹۲، مجلس ۲۲ ضمن حدیث شماره ۳ تعدادی از این گونه اخبار را که از راویان جمهور مسلمین روایت شده آورده و همچنین آنچه را که در ردّ این اخبار از امام صادق علیه السلام نقل شده ذکر کرده است.

درهم شکسته است و اگر التزام به این احادیث خوب نیست، تناقضی که او میان احادیث احساس می کند، از ضعف بصیرت اوست.

فصل ۷

خبری هم که در باره خواب پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز بامداد روایت شد،(۱) از

۱- کلینی در «الکافی» ۳/۲۹۴ ح۹ و صدوق در الفقیه ۱/۲۳۳ ح ۱۰۳۱ از سعید اعرج نقل کرد، که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خدای تبارک و تعالی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای نماز صبح تا بر آمدن خورشید در خواب داشت... تا آخر حدیث. در صحیح مسلم و بخاری با اسناد به ابی هریره، از لفظ صحیح مسلم ۱/ ۲۵۴ باب قضاء الصلاه الفائته) چنین آمده: شبی با پیامبر صلی الله علیه و آله در مکانی خوابیدم تا طلوع آفتاب خوابمان برد، بامدادان، حضرت فرمود: هر کدام بر مرکب خود سوار شوید و از این سرزمین فرار کنید چرا که این جا، جایگاه شیطان است. ابو هریره گوید: ما چنین کردیم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله آب خواست و وضو گرفت و دو سجده به جای آورد، سپس نماز بر پا شد و نماز صبح را خواند. علامه سیّد شرف الدین در باره این حدیث، نکات ارزشمندی گفته است که ما به منظور تکمیل فایده، برخی از آنها را می آوریم: ۱ - جمهور علمای مسلمین از ویژگیهای پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نوشته اند که چشمهایش می خوابید امّا دلش نمی خوابید، و اخبار صحیح آنها در این باره صراحت دارد، و این از نشانه های پیامبری و علایم اسلام است. بنابراین، ممکن نیست به سبب خوابیدن، نماز بامدادش فوت شود، زیرا اگر چشمش بخوابد، قلبش از هرگونه غفلتی در امان است به ویژه از پروردگارش، و خواب، چه سبک و چه سنگین او را از واجباتش باز نمی دارد. یک بار در نماز شب قبل از نماز وتر خوابید، یکی از همسرانش گفت: یا رسول اللّه پیش از وتر می خوابی؟ فرمود: چشمم می خوابد امّا دلم نمی خوابد، منظورش این بود که به خاطر اشتیاقش به نماز وَتر از فوت آن در امان است، بیداری دلش باعث توجّه اوست، دیده اش در خواب است و دلش بیدار و به نماز وترش نگران است. وقتی که در خواب پیش از نماز وتر حالش چنین باشد، در خواب پیش از نماز صبح چه حالتی خواهد داشت؟ ۲ - چنان که در صحیح مسلم آمده، ابو هریره به صراحت گفته است که این داستان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی اتّفاق افتاد که از جنگ خیبر بر می گشت. حال، ابوهریره، چگونه ادّعای حضور در خیبر را دارد، ابوهریره کجا و غزوه خیبر کجا؟ با این که به اتّفاق اهل علم و اجماعِ اهل اخبار، ابوهریره پس از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از غزوه خیبر اسلام آورده است. ۳ - ابو هریره در این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آلهنقل کرده که هر کدام مرکب خود را سوار شوید و بروید که این جا جایگاه شیطان است. و ما هم این کار را کردیم. با این که معلوم است که هرگز شیطان به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک نمی شود، و نیز همه مردم می دانند که ابو هریره در آن زمان برای سیر کردن شکمش چیزی نداشته مرکبش کجا بوده که گفته باشد ما هم این کار را کردیم!؟ ۴ - در این حدیث آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله آب خواست و وضو گرفت، سپس دو سجده کرد و نماز صبح را خواند، حال نماز صبح که قضای فوت شده بود لیکن برای دو سجده توجیهی و محلّی از اعراب نمی شناسیم. ۵ - پیامبر صلی الله علیه و آله آن روز در لشکری متشکل از هزار و ششصد نفر بود که دویست نفر مردان سوار کار بودند و ممکن نیست که همگی در خواب بمانند و

حتی یکی هم وقت نماز بیـدار نشود و بر فرضـی که خودشان بیـدار نشونـد، از شـیهه دویست اسب و پا به زمین زدنهایشان در طلب علوفه هنگام صـبح باید بیدار می شدند، پس این سکوت مرگبار که همه انسانها و حیوانات آنجا را فرا گرفته بود از کجا بود؟ و شاید این از خوارق عادات ابو هریره بوده است! «ابو هریره/۱۰۸ – ۱۱۴».

جنس خبرِ سـهو آن حضـرت در نماز و از اخبار آحادی است که موجب علم نمی شود ودلیلی برای عمل به آن وجود ندارد و اگر کسـی به آن عمل کند، به گمان اعتماد کرده است، نَه به یقین و ما، در گذشته، نظیر این را به اندازه ای که نیازی به اعاده در این بـاب نباشـد، بیـان کردیم، بـا این که این مطلب، شامـلِ خلافِ چیزی است که عموم مسـلمانان بر آن هسـتند، زیرا هیچ گروهی در این اختلاف ندارنـد که هر کس نماز واجبش فوت شود، هر وقت که به یادش آیـد بایـد قضای آن را انجام دهـد، چه در شب باشد و چه در روز، مشروط به این که وقت ادای نمازِ واجب تنگ نباشد.

وقتی که اقامه نماز واجب، قبل از قضای نمازی که (همان روز) فوت شـده بر انسان حرام باشـد، خواندن نوافل، پیش از قضای نمازی که فوت

ص: ۱۱۸

شده به طریق اولی ممنوع است.

امّا روایت پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود «لا صلاه لمن علیه صلاه»(۱) به معنای این است که نافله نیست برای کسی که بر ذمّه او نماز فریضه است.

فصل ۸

ما منکر این نیستیم که خواب بر انبیا علیهم السلام در اوقات نمازشان مسلّط

گردد تـا وقت بگـذرد و نمازشان قضا شود، و این هم بر آنهاعیب و نقصـی نیست، زیرا بشـر از غلبه خواب بیرون نمی باشـد و خوابیـده تکلیفی نـدارد، امّـا سـهو چنین نیست، زیرا سـهو در انسـان نقص او است و بر کسـی که عـارض می شـود، عیب او به حساب می آیـد و سـهو، گاهی از عمل خودِ سـهو کننـده است (کم توجّهی می کند) و گاهی از غیر او (کسـی یا چیز دیگری حـواس او را) پرت کنـد. امّـا خـواب فقـط از طرف خـداست، از این رو، تحت قـدرت بنـدگان نیست، بر فرضـی هم که تحت قـدرت بنـده ای قرار گیرد، نقص و عیبی برای صـاحبش به حساب نمی آیـد، زیرا شامل همه انسانها می باشـد، امّا سـهو چنین نیست، زیرا (با توجّه کامل) می توان خود را از آن نگه داشت.

ما دیـده ایم که حکیمان از امانت گـذاردن اموال و اسـرارشان نزد ساهیان و فراموشـکاران پرهیز می کنند، امّا از امانت سپردن نزد کسـانی کـه گـاهی خـواب بر آنهـا غلبه می کنـد بـاکی ندارنـد، چنـان که از سـپردن امـانت نزد صاحبـان امراض و اسـقام خودداری نمی کنند. و فقها را دیده ام که روایات

ص: ۱۱۹

۱- کتاب نصب الرّایه ۲/۱۶۶.

صاحبان سـهو را دور می ریزند، مگر وقتی که غیر آنها از قبیل بیدار دلان و هوشمندان و اهل ذکاوت و مهارت به آنها ضمیمه شوند. از آنچه گفتیم، فرق میان سهو و خواب معلوم شد.

حال اگر بر پیامبر در حالی که امام جماعت است، جایز باشد که سـهو کند و پیش از تمام شدن نماز، سلام دهد و آن را ترک کنـد، در حـالی که مردم به آن توجّه دارنـد، جایز خواهـد بود که در روزه نیز سـهو کنـد: روز ماه رمضان در میان اصـحابش، بخورد و بیاشامد و آنها او را ببینند و مورد سرزنش قرار دهند و به خاطر دست برداشتن از این امر خلاف، او را تنبیه کنند...

همچنین ممکن است در زکات سـهو کنـد و آن را از وقتش به تأخیر انـدازد و به سـبب سـهو زکات را به غیر اهلش بدهد و از روی فراموشی برخی از مستحقان را از قلم بیندازد.

ممکن است در اعمـال حـج سـهو کنـد، حتی... پیش از طـواف سـعی کنـد، شـماره رمی جمرات را فرامـوش کنـد، از این هم گذشته، در همه اعمال شرع، او را فراموشی بگیرد، از حدود آنها تجاوز کند و در غیر اوقات و به ناحق آنها را انجام دهد.

بعید نیست که از تحریم خمر نیز فراموش کند، سـهوا آن را بیاشامد یا به گمان این که نوشـیدنیِ حلالی است، بنوشد و پس از احساس مستی بفهمد که حرام بوده است.

همچنین پس از آن که از جانب خدا منصوب و اختصاص یافته به ادای وظیفه است، ممکن است، سـهو کند و آنچه را خبر می دهد، از خودش

ص: ۱۲۰

باشد یا از غیر خودش، نه از خداوند.

علّت جواز همه اینهـا که گفتیم، این است که اینهـا عباداتی است مشترک میان پیامبر وامتش - ای برادر -(۱) چنان که نماز بر حسب علّتی که از آن مرد صـدوق نقل کردی، عبادتی مشترک است. و نیز برای این است که به مردم اعلام شود که پیامبر نیز مخلوق است، نه قـدیم و معبود، و هم حجّتی در مقابل اهل غلوّ باشد که او را پروردگار ندانند، همچنین سـبب آموزش احکام سهو، در تمام مسائل دینی مثل احکام سهو در نماز به مردم باشد.

این گونه کارهای خلاف را هیـچ مسـلمان و نه اهل غلوّ ونه موحّـِدی روا نمی دارد و بر فرض این که روا دارد، هیـچ ملحـدی اینهـا را بر مقـام نبوّت جـایز نمی دانـد، امّا همه اینها بنا بر قول کسـی که حکایت کردی از او آنچه حکایت کردی، در آن جا لازم آید که به سـهو النّبی فتوا داده و علّتش را هم ذکر کرده است و تمام اینها بر ناتوانی عقل و بدی اختیار و تباهی اندیشه او دلالت دارد.

آری، به قول او هر کس پیامبر را از سـهو منزّه بـدارد، بایـد اهل غلوّ و از حدّ اعتدال بیرون باشد، و هر کس به چنین عقیده ای قایل باشد، خزیان او همین بس است.

فصل ۹

عجیب است، که قایل به سـهو می گوید: سـهو پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداست و سهو غیر او از سوی شیطان است، بدون این که هیچ علمی

۱- شیخ مفید.

برای ادّعای خود وحتّی هیچ دلیل و شبه دلیلی داشته باشد که مستمسک یکی از خردمندان باشد، مگر این که خود، مدّعی وحی باشد که در این صورت، تمام خردمندان به ضعف عقل او پی خواهند برد.

همچنین عجیب است که نخست می گوید: سهو پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداست، نَه از جانب شیطان، زیرا شیطان بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیره نمی شود،

چرا که (شیطان بر کسانی تسلّط می یابد که دوست او باشند و به خداوند شرک آورند)(۱) و همچنین بر گمراهانی تسلّط دارد که از او پیروی می کنند.

سپس می گوید: این سهو که از جانب شیطان است [همه افراد بشر را به

جز پیامبران و امامان فرا می گیرد، پس همه آنان که از دوستان شیطانند] گمراهان و مشرکانند، زیرا شیطان بر آنها راه و سلطه دارد و سهو آنها از سوی اوست، نَه از جانب رحمان. و کسی که در این باب از خواب غفلت و نادانی بیدار نشود، درزمره مردگان قرار دارد.

فصل ۱۰

امّا گفتار مرد مذکور ذوالیدین شخص معروفی است و به ابو محمّد بن عبد عمرو مشهور است و مردم از او روایت کرده اند، درست نیست بلکه کسی را که در گذشته تعریف کرده، کنیه و نامی غیر از آنچه معروف است به او داده، در حالی که اگر به ذوالیدین او را معرّفی می کرد از تعریف و نامگذاری او به عمرو، شایسته تر بود، زیرا کسی که او را نمی شناسد، می گوید: ذوالیدین کیست؟ و عمرو کیست؟ و پسر عبد عمرو کیست؟ و

۱- النحل /۱۰۰.

همه اینها ناآشنا و مجهولند.

ادّعای این که مردم از ذوالیـدین روایت نقل کرده انـد، سـخن بی دلیلی است و ما در اصول فقها و راویان، حـدیثی از این مرد نشنیده و نامی از او ندیده ایم.

تازه اگر معروف هم باشـد، مثل معاذبن جبل و عبـداللّه بن مسـعود و ابو هریره و امثال اینها، باز هم خبری که او تنها نقل کنـد، مورد عمـل قرار نمی گیرد چرا که بیان کردیم: عمل به خبر واحـد از درجه اعتبار ساقط است، با این که توضـیح دادیم که این مرد، ناشناخته و مجهول الحال است. از این رو، این سخنی است که متناقض و بدون هیچ شبهه ای نزد عقلا باطل است.

شگفت انگیزتر این که خبر ذوالیـدین این را در بر دارد که پیـامبر صـلی الله علیه و آله سـهو کرد و هیـچ کس از بنی هـاشم و مهاجران و انصار و آبرومندان صـحابه و بزرگان قوم که با آن حضرت نماز می خواندند، آن را احساس نکردند و به آن توجّه ننمودنـد و او را آگاه نساختنـد، به جز ذوالیـدین مجهول الهویه که هیچ کس او را نمی شـناخت و شاید یکی از اعراب بیابانی بوده است. یا این که مأمومین آن را احساس کردند و آن حضـرت را به این اشتباه آگاه نساختند! و من صلاح دین و دنیا را در هیـچ کس نمی بینم که چنین مطلبی در بـاره پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بگویـد، مگر شخصـی که مجهول الحال در میان مردم باشد.

پس از همه اینها، وقتی که ذوالیدین پیامبر صلی الله علیه و آله را از سهوش آگاه می سازد، آن حضرت برای تصدیقِ خبرِ او از عمر و ابوبکر سؤال می کند و به هیچ کس جز آن دو در این امر اطمینان نمی کند و جز به قول آنها دلش

آرام نمی گیرد!

هر شیعه ای که بر این حدیث اعتماد ورزد و عقیده به سهو و نقص و برداشتن عصمت از پیامبر را امضا کند، کم خرد دارای اندیشه ضعیف و شبیه به بیمارانی است که تکلیف از آنها برداشته شده است.

از خدا کمک می خواهیم و او ما را بس و نیکو نماینده است.

پاسخ اهل حائر، راجع به آنچه از او در باره سهو پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند، تمام شد.

سخن شیخ مفید در رساله ای که در گذشته به آن اشاره شد و گاهی به سیّد مرتضی نسبت داده می شود، نیز به پایان رسید.(۱)

شاید آنچه از سقوط عمل به خبر واحد که ذکر شد دلیل بر این باشد (که این رساله از سیّد مرتضی است) البته در این سخن اشکال است زیراشیخ مفید نیز درمثل این مورد، به خبر واحد عمل نمی کند، بلکه پژوهشگران، هم به مفید و هم به اکثر علمای شیعه نسبت می دهند که عمل به خبر واحد خالی از قرینه را جایز نمی دانند.

۱- مجلسی تمام این رساله را در بحار ۱۷/۱۲۲ - ۱۲۹ آورده و در اوّلش گفته: این باب را ختم می کنیم به رساله ای منسوب به شیخ بزرگوار، مفید یا سیّد نقیب و جلیل، مرتضی قدس سره که به ما رسیده است و به شیخ مفید مناسبتر است. و در آخر آن گفته است: این بود آخرین مطلبی که از این رساله دریافت کردیم، گر چه نسخه آن نادرست بوده و آنچه نسخه بردار رحمت خدا بر او باد در این رساله آورده با درستی و استحکام آنها، خالی از اعتراضات نیست که برخی از آنها از آنچه در گذشته بیان داشتیم روشن می شود و بر کسی که با بینش در آن بنگرد پوشیده نمی ماند. خدا راهنمای خوبیهاست.

فصل دهم: بیان، تأویل احادیث سهو

در گذشته دانستیم که احادیث سهو نسبت به احادیث مخالف خود، ضعیف هستند، از این رو باید از ظاهرشان صرف نظر شود تا با حقیقتِ درست و نصّ صریح جمع شود، زیرا احادیث، محکم و متشابه دارند و برگرداندن متشابه به محکم، بی تردید واجب است و در بیشتر اوقات وقوعِ آشوبهای دینی و اختلافات در مسائل شرعی، به علّت غفلت، از وجود مخالف و نشناختن محکم و متشابه بوده است.

چنان که سرآمد اهل حدیث در عیون الأخبار باب «الأخبار المتفرّقه» در پایان باب هاروت و ماروت، از پدرش، از علیّ بن ابراهیم از ابی حیون، غلام امام رضا علیه السلام و او از آن حضرت نقل می کند که فرمود: «هر کس متشابه قرآن را به محکمش بر گرداند، به راه راست هدایت می شود» سپس فرمود: در میان اخبار ما، متشابهاتی وجود دارد مثل متشابهات قرآن، و محکماتی وجود دارد مثل محکمات قرآن، پس احادیث متشابه ما را به محکمات آنها برگردانید و بدون محکمات از متشابهات پیروی

ص: ۱۲۵

نکنید که گمراه می شوید.(۱)

با توجّه به مطالب گذشته، می گوییم: توجیه احادیث سهو و جمع میان آنها و آنچه از کتاب و سنّت و اجماع و ادلّه عقلی که دلالت بر نفی سهو می کند، به دوازده وجه ممکن است:

اوّل - روایات سهو را حمل بر تقیّه کرده اند زیرا چنان که معلوم شد مخالفان امامیّه، بر نفی عصمت اجماع کرده اند و چه بسا حدیث سهو را که روایت کرده اند، اصلی نداشته و از اختراعات و ساختگیهای آنها باشد. از سوی دیگر، امامان معصوم، گاهی به انگیزه تقیّه، فتوا می دهند و گاهی به مقتضای حال و پرهیز از فساد و گرفتن جلو ضرر از جان خود و شیعیانشان، در بیان روایت با عامّه موافقت می کنند، که نظایر آن به خواست خدا می آید.

این توجیهی است نزدیک به حقیقت، قابل توجه که از ناحیه معصومین، نصّ بر آن وارد شده که هنگام اختلاف، وجهی که سببش معلوم است، ترجیح داده می شود، و در گذشته به آن اشاره شد. از جمله قراین بر این توجیه، روایت گروهی از عامّه است که در سابق از آن آگاهی یافتی. و شیخ طوسی در تهذیب اشاره کرده است که باید احادیث سهو بر تقیه حمل شود، چنان که در اوّل رساله گذشت.(۲)

دوم - حدیث سهو بر این حمل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در واقع چهار رکعت خوانده بود، امّا وقتی آن چند نفر او را متهم به سهو کردند یا با

۱- عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/۲۹۰.

۲- صفحه ۸۴.

گمانی چنین علیه او اتّفاق کردند، آن حضرت بلند شد و دو رکعت نماز خواند، با یقین به این که نمازش کامل بوده، امّا به دلیل مصلحتی حقیقت حال را بیان نکرد، زیرا مفسده دیگری به بار می آورد، دست کم این که چون آنها منافق بودند ادّعای محال بودن سهو بر پیامبر را از او نمی پذیرفتند، و معلوم است بیشتر کسانی که در اوایل امر، اظهار اسلام کردند، چنین بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم مأمور به مدارای با آنها بود، چنان که باب «المداراه» در اصول کافی و غیر آن، از این حکایت می کند. و به تدریج بر حسب آن که اسلام را می پذیرفتند، قوانین در دلهای آنان، قرار می گرفت، چنان که این نیز در احادیث فراوانی از اصول کافی و جز آن وجود دارد.

کلینی در کتاب (العقل) از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم هرگز به حقیقت عقلش سخن نگفت.(۱) و می فرمود: ما گروه پیامبران دستور داریم که با مردم به اندازه خردهایشان سخن بگوییم.(۲)

پوشیده نیست که جز در یک روایت تصریح به این ندارد که پیامبر اکرم دو رکعت آخر نماز را خوانده باشد، و ظاهر این است که هر کدام از مأمومین نماز خود را به تنهایی خوانده، و بر فرضی که پیامبر صلی الله علیه و آله دو

رکعت آخر را هم با جماعت خوانده باشد، بعید نیست که مأموریّت داشته و این حکم مخصوص آن حضرت بوده، بعضی گفته اند: مشروعیّت

۱- الکافی ۱/۲۳ ح ۱.

۲- الکافی ۱/۲۳ ح ۱۵ و ح۸ /۲۶۸ ح ۳۹۴.

نماز جماعت به فرایض اختصاص دارد، زیرا چنان که در احادیث بسیاری آمده، قبل از وجوب نماز، آن را به جماعت می خواندند.

سوم - روایت بر این حمل شود که حضرت در واقع چهار رکعت را خواند، امّا چون مأمومین، گمان سهو بر او بردند و بر این اتّفاق داشتند، خدا به او امر کرد که واقعیّت حالش را برای آنها آشکار نکند و نمازش را با آنها تکمیل نماید و دو سجده انجام دهد تا احکام سهو را یاد گیرند و کس دیگری را به وسیله سهو سرزنش نکند.

فرق میان این وجه و وجه اوّل، این است که آنچه این جا شناخته شده است امر خاصی است ولی در آن جا عام است (تقیه)، و از فواید دیگرش این است که اگر حقیقت حال خود را روشن می کرد و اشاره به استحاله سهو بر خود می نمود، بسیاری از آنها به دلیل ضعف جدّی ایمان که در آن زمان داشتند، اهل غلوّ می شدند.

چهارم - این که پیامبر صلی الله علیه و آله از روی عمد دو رکعت خواند پیش از آن که چهار رکعت واجب شده باشد، زیرا روایت شده است که نمازها در اوّل، دو رکعتی و در هر پنج وقت نماز، ده رکعت واجب بوده وسپس رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت رکعت بر آن افزوده و خداوند آنها را بر مردم واجب کرده(۱) و نیز سخن گفتن در بین نماز حرام نبوده و سپس حرام شده است.

یکی از کسانی که به این وجه تصریح کرده، سیّد مرتضی در کتاب تنزیه الأنبیاء(۲) و جز آن می باشد. بنابراین، شاید پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت

۱- الکافی ۸/۳۴۰ ح ۵۳۶؛ الوسائل ۳/۳۴ باب عدد الفرائض ح ۱۲.

۲- تنزیه الانبیاء /۱۸۰.

خوانده است پیش از آن که دو رکعت اخیر واجب شده باشد و بر وجه استحباب مردم را به آن امر کرده بود و چون مردم مرتّب آن را انجام می دادند، خیال می کردند که واجب است، و این جا که هنوز امر به وجوب نیامده بود، حضرت به منظور دفع مفسده نسبت به گذشته و جلب مصلحت نسبت به آینده و جز اینها، نماز را دو رکعتی خوانده و دو رکعت آخر را درواقع به عمد و در ظاهر به سهو ترک کرده است.

پنجم - ممکن است پس از واجب شدن دو رکعت اخیر پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شده باشد به امر خاصی که نماز را دو رکعت بخواند تا به دلیل مصالح گذشته و حکمی که به آن اشاره شد، صورت سهو در او پیدا شود. از این رو، چنان که در پیش به آن تصریح شد و ابن بابویه نیز از روایت همین را فهمیده، این امر از ناحیه خداوند بوده، یعنی به صورت ظاهر مأمور به سهو و درواقع عمدی بوده، زیرا دستور به سهو حقیقی از جانب خداوند قابل تصوّر نیست، و تنها چیزی که می توان فرض کرد، این است که خداوند به منظور مصلحتی آشکار یا پنهان دستور انجام دادن آن کار را صادر فرماید.

ششم - می توان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وقت مجبور به ترک دو رکعت آخر بود [یا قدرتش سلب شده یا این که دو رکعت به کلّی از خاطرش محو شده بود] و تکلیف به انجام دادن آنها نداشت، این نیز در رخداد ویژه ای، بر طبق حکم گذشته و به منظور ردّ بر غلات و مفوضه بوده است.

بدیهی است که از جمله غلوّ در تفویض، قول گروهی است کهمعتقدند بنده قدرتی چنان کامل دارد که هیچ کس توان سلب آن را از وی

ندارد، حتی خدا هم اگر بخواهد او را از انجام کارش باز دارد، نمی تواند! من در رساله «خلق الکافر» این موضوع را یاد آوری کرده ام.

ظاهر جمله ای که: «سهو پیامبر صلی الله علیه و آله از خداست» اقتضا می کند که خدا او را به آن کار دستور داده یا مجبورش کرده باشد.

به هر حال سهوی که از پیامبر واقع شده، حقیقی نیست بلکه مجاز است و باب مجاز بسی گسترده است و هر چند مشابهت به سهو حقیقی در این مجاز، خیلی روشن است امّا جبر هم در این جا باطل است.

همچنین می توان گفت: چنین سهوی بر خلاف است، و جبر هم با بقای تکلیف باطل است، پس اگر خداوند قدرت بنده اش را از انجام دادن امر واجبی سلب کند و وجوبش را از اوساقط نماید، مفسده ای بر آن مترتب نمی شود.

هفتم - می توان سهو ونسیان را به معنای ترک گرفت، زیرا یکی از معانی لغوی آن همین است و چنان که در گذشته به آن اشاره کردیم، در این معنا بسیار به کار رفته است.

در کتاب قاموس و جز آن آمده است(۱): سها فی الأمر سهوا: نسیه؛ یعنی آن کار را فراموش کرد. ونیز گفته است: نسیان و نسوه به معنای ترک است. وقتی که یکی از معانی لغوی آن چنین باشد و با وضع پیامبر هم مناسبت دارد، واجب است بر همین معنا حمل شود. و این حکم مخصوص آن حضرت است به دلیل مصالح گذشته و این که امامان علیهم السلام نسیان منسوب به حضرت آدم وغیر او از اهل عصمت را در قرآن به ترک

۱- القاموس المحیط، فیروز آبادی ۴/۳۴۶.

تفسیر کرده اند و همین معنای درستی است و یکی از وجوه گذشته باید به این معنا یا غیر آن ضمیمه شود.

هشتم – می توان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله عمدا دو رکعت خوانده و این پیش از وجوب نماز و مدّتی دراز پیش از شب معراج بوده است که در آن زمان نماز مستحب را با جماعت می خواندند وگویا نمازگزاران این نماز مخصوص را همیشه چهار رکعت می خواندند و این امر مستلزم وجوب نبود، اگر چه ذوالشمالین و برخی منافقان که نادان بودند، چهار رکعت خواندن آن را دلیل وجوب آن می دانستند. بنابراین، ترک دو رکعت آخر به منظور درک مصالح گذشته بوده، نه به خاطر سهو و فراموشی، بلکه برای نفی غلوّ و ابطال تفویض و آموزش احکام سهو و نهی از سرزنش سهو کنندگان یا نهی از افراط در سرزنش دیگران و یا مبالغه در اثبات بشریت آن حضرت و جز اینها از حکمتهای آشکار یا پنهان بوده است.

به علاوه در احادیث سهو، هرگز نقل نشده است که امیر مؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام یا یکی از مؤمنان با اخلاص یا دانشمندانِ با اعتبار در آن جا حضور داشته باشند.

با این توجیه و توجیهات گذشته، نقل داستان سهو به طور مجمل و بیان نکردن حقیقت حال و مطلق آوردن لفظ «سهو» همه به لحاظ تقیّه است و نیز برای این است که تا حدّ امکان مصالح اهل تکلیف رعایت شود، با این که خودِ معصومین در احادیث فراوانی از طریق سنّی و شیعه که در مخالفت با سهو صراحت دارد، این مطلب را بیان کرده اند که برخی از آنها گذشت.

ص: ۱۳۱

نهم – ممکن است که پیامبر در واقع دو رکعت نافله خوانده ولی آنها گمان وجوب برده و به او اقتدا کرده اند و چون حضرت سلام داده است، آنها چنین گفته انـد و چنین گمان کرده انـد و آن حضـرت فرصتی برای بیان قضـیّه پیدا نکرده، و پس از آن بلند شده و دو رکعت نافله دیگر خوانده واین هم از نافله ظهر یاغیر آن بوده است، پیامبر صـلی الله علیه و آله با حقیقت عقلش با آنها سـخن نگفت، زیرا چنان که گذشت او مأمور است که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوید، و برای این که مفسده ای پیـدا نشود، این کار را کرد و دو سـجده شـکر انجام داد، پس آنها گمان کردند که او سـهو کرده، نمازش را به آخر رسانده و دو سجده سهو هم انجام داده است.

این احـادیث سـهو را عـامّه بر مبنای عقیـده اهل نفاق نقل کرده انـد و امامان علیهم السـلام برای رعایت تقیّه گفته انـد، البته از منافقان چنین کار جاهلانه ای زشت نیست، بلکه تعمّد در آن، باعث سوءظنّ به پیامبر صلی الله علیه و آله می شود و این که بر پیـامبر صـلی الله علیه و آله واجب است که حق را بیـان کنـد، مخالف با آنچه که ما گفتیم، نیست، زیرا گاهی بیان حقّ موجب مفسـده است و گاهی پیامبر می داند که حقّ پذیرفته نمی شود و از باب تقیّه هم نیست، بلکه مأمور بوده است که چنین بگوید و از این قبیل در کارها و گفتارهای پیامبر صلی الله علیه و آله آن اندازه وجود دارد که قابل حدّ و حصر نیست.

کلینی در بـاب روضه به سـند خود از پیامبر اکرم نقل کرده است که فرمود: به خـدا سوگنـد، اگر نه این بود که مردم بگوینـد: محمّد صلی الله علیه و آله از

گروهی کمک می گیرد تا بر دشمنش پیروز شود یارانش را به قتل

می رساند، بسیاری از یارانم را پیش می خواندم و گردنهایشان را می زدم.(۱)

عامه و خاصه از آن حضرت روایت کرده اند که به علی علیه السلام فرمود: یا علی، به خدا سوگند، اگر بیم از آن نداشتم که گروههایی از امّت من، چیزی را در باره تو بگویند که نصرانیان در باره مسیح علیه السلام گفتند، من اکنون

در باره تو سخنانی می گفتم که از هر جا بگذری مردم خاکِ زیر پایت را به تبرّک برگیرند.(۲) آری، از این گونه روایات فراوان است.

دهم - می توان گفت: دو رکعت آخر، اصولاً بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب نبوده

است، زیرا خود آن حضرت آن را افزوده و بر امّت واجب ساخته و خدا هم این اجازه را به او داده است چنان که گذشت ونیز احتمال می رود که عدم وجوب این دو رکعت بر او از خواص او باشد، هر چند که تصریح به این امر به ما نرسیده باشد، زیرا ما، از تمام ویژگیهای آن حضرت باخبر نیستیم.

وقتی که دو رکعت آخر بر او واجب نباشد، پس بعید نیست که از روی عمد آنها را ترک کند و سپس به دلیل حکمت و مصلحت گذشته یا غیر آن آنها را انجام دهد.

یازدهم - این که حدیث ذوشمالین، اصلی نداشته و از ساختگیهای عامه می باشد که بدون هیچ اصل و ریشه ای آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت

۱- واللّه لولا ان یقول النّاس: انّ محمّدا استعان بقوم فلمّا ظفر بعدوّه قتلهم لقدّمت کثیرا من اصحابی فضربت اعناقهم. الکافی ۸/۳۴۵ ح ۵۴۲، بحارالانوار ۲۲/۱۴۱ ح ۱۲۳.

۲- یا علی، واللّه لولا انّی اخاف ان تقول فیک طوائف من امّتی ما قالت النصاری فی المسیح، لقلت فیک الیوم قولاً، لا تمر بملاءٍ الا اخذواالتراب من تحت قدمیک یتبرّکون به. الکافی ۸/۵۷ ح ۱۸؛ تفسیر برهان بحرانی، ۴/۱۵۰ - ۱۵۱؛ نورالثقلین ۴/۶۰۹.

داده انـد و روایت امامـان شـیعه و نقـل آنها این حـدیث را به این منظور است که به شـیعه تعلیم دهنـد تا در احکام شـرعی که بسـیاری از عـامه مخـالف آنهـا هسـتند، در برابر آنهـا احتجـاج کننـد، چرا که احتجـاج امامان و اصـحاب خاص آنها در مقابل احـادیث سـاختگی و اختراعی عـامه که اعتقاد به حجیّت آنها دارنـد، به منظور اقناع والزام آنان در احادیث بسـیاری نقل شـده است.

ایـن وجه، هیـچ یـک از احـادیث سـهو را ردّ نمی کنـد، زیرا امامـان برای یارانشـان به این گـونه مسائـل اشـاره، بلکه در برخی روایات به آن تصریح کرده اند. پس اگر در برخی از احادیث سهو این مطلب بعید به نظر آید، شاید از باب نقل به معنا باشد.

من در گذشته از برخی علمای شیعه این را ناپسند می دانستم که در کتابهای استدلالی گاهی برای اثبات مطلبی، ابتدا به برخی اندیشه های ظنّی حتّی قیاس استدلال می کنند و سپس از باب مثال می گویند: این را صحیحه زراره نیز تأیید می کند. وگاهی نخست به روایتی که عـامّه از عـایشه و عمر و ابی هریره و امثال آنها روایت کرده انـد، اسـتدلال می کننـد و سـپس به احادیث خاصه برای آن تأییـد می آورند، در حالی که باید امر به عکس این باشد. امّا بعدها متوجّه شدم که این کار، به منظور احتجاج بر عـامه است، زیرا آنهـا نخست گفته هـای خود و گفته هـای شـیعه را نقـل می کننـد و سـپس قولی را بر می گزیننـد و بر آن استدلال می آورند.

سپس از سید مرتضی در یکی از نوشته هایش به این گونه تصریحی بر خوردم که چنین خلاصه می شود: ما، در ظاهر به روش عامه و چه بسا به

احادیث آنها استدلال می کنیم، امّا در واقع و حقیقت امر، دلیل ما، اجماع طایفه حقّه است.

چنان که در مواردی از کلام سیّد بر می آید، مرادش از اجماع در این جا، اعمّ از اجماع در فتواست که هیچ کس از عامه مخالف آن نباشد و اجماع بر نقل، به این که حدیثی را از امامان علیهم السلام در بعضی از اصول چهارگانه که بر صحّت و ثبوت آن از ائمّه علیهم السلام اجماع شده است، روایت

می کنند.

این گمان از این جا به برخی از متأخّران نیز سرایت کرده است وایشان گمان برده اند که استدلال علمای شیعه به این اندیشه های ظنّی واقعیّت و حقیقت دارد، با این که شیخ در عُدّه(۱) و سیّد مرتضی در مواردی از سخنانش و جز این دو نفر از محقّقان تصریح به خلاف آن دارند.

دوازدهم - این که حدیث ذوالشمالین و احادیث سهو از متشابهاتی است که با محکمات مخالف است، بلکه برای آنها معنای دیگری است که ما بر آن اطلاعی نیافته ایم و به ذهن ما نیامده است، چرا که بسیاری از متشابهات از این گونه اند، و بر ما واجب است که در آنها توقّف کنیم و امر آن را به خدا و معصومین واگذار نماییم و آنچه ما از روی احتمال و صرف کوشش در ردّ متشابه به محکم یادآوری می کنیم به اندازه ای است که امکان دارد چنان که ائمّه علیهم السلام به ما دستور داده اند.

روشن است که با وجود مخالفتهای بسیاری که برخی از آنها گذشت و به باقی مانده آنها اشاره کردیم و یا وجود ترتّب مفاسد فراوان چنان که

۱- عدّه الأصول ۱/۲۷۶.

گذشت، برای حمل احادیث سـهو بر ظاهرشان، و قطع به امکان سـهو از معصوم و صدور سهو از او وجهی نیست و راهی برای سوء ظن نسبت به گفته ها و کردارهای او وجود ندارد، پناه بر خدا از شک در این امر.

ص: ۱۳۶

فصل یازدهم: پاسخ از استدلال ابن بابویه در سخن گذشته اش و از احادیث سهو به تفصیل

گر چه مطلب روشن است امّا ما برای توضیح بیشتر چنین می گوییم:

از خبری که سعید اعرج آن را ابراز کرده تحقّق سهو واقعی از پیامبر صلی الله علیه و آله فهمیده نمی شود، بلکه بر عکس، چنین فهمیده می شود که این سهو از او واقع نشده واز ناحیه خداوند بوده است. پس این حدیث، دلیل بر عقیده ما است ونه عقیده شما، زیرا پیامبر را از سهو، پاک می داند و سبب آن را به خدا نسبت می دهد. حال، وقوع این فعل از خدا یا از راهِ اَمرِ به آن است یا جبر بر آن «و ما کان ربُّک نَسیًّا»(۱). به هر حال نه سهوی در پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد، ونه خوابی، بلکه لفظ «انا رسُولَه اوّلاً»(۲) و سپس لفظ: «اسهاه ثانیا»(۳) دلالت دارد که در هر دو مورد، حکم یکی است و

۱- و پروردگار تو، فراموشکار نبوده است، مریم /۶۴.

۲- خداوند خواب را بر پیامبرش مسلّط کرد.

۳- خداوند فراموشی را بر او چیره ساخت.

پیامبر را اختیاری در هیچ یک از این دو مورد نبوده و عمل واقعی انجام نداده، و همین قرینه بسیار نیرومندی است.

نسبت دادن انکار این سهو به غلات و مفوّضه نیز دلیل بر بطلان این قول نمی شود، زیرا دانستی که اختصاص به آنها ندارد بلکه دانشمندان بزرگ امامیّه هم این سهو را منکرند و شاید غلات و مفوّضه به طور اجمال از این رخداد یادی به میان می آورند.

غلات، که سهو را منکرند، چون عقیده دارند که هیچ کس نمی تواند پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم را از چیزی منع کند و یا به چیزی آنها را امر کند.

امّا مفوّضه، برخی می گویند: خداوند، کار آفرینش و روزی دادن را به پیامبر وامامان علیهم السلام واگذار کرده. و برخی گویند: بنده خدا دارای چنان قدرتی است که خداوند نمی تواند آن را از او سلب کند و او را از هیچ یک از کارهایش بازدارد و بر فرض پذیرفتن حدیث سهو، ردّ بر آنها به نفس این واقعه آشکار می شود، زیرا اگر این داستان پذیرفته شود، یا دستوری از جانب خدا آمده و یا اجباری از طرف او واقع شده است و این با اعتقاد هر دو گروه منافات دارد.

امّا اگر حمل بر سهو مجازی و ظاهری شود، سخن ابن بابویه نیز درست می شود و بحث فقط صورت لفظی پیدا می کند که هر دو نامش سهو است، زیرا از سخن ابن بابویه سهو حقیقی استفاده نمی شود و این توجیه مورد توجه است.

فرق میان عبادت مشترک، با تبلیغ به عنوان عبادت مخصوص، نیز

چیزی است که هیچ کس آن را نمی پذیرد و اکثر مردم بین این دو فرق نمی گذارند، بلکه هر کس مطلق سهو را بر معصوم بپذیرد، آن را در تبلیغ نیز روا می دارد.

امّا بنا بر تفسیری که برای سخن او (صدوق) گفتیم(۱) در این جا مطلب

درست است زیرا فرض جبر بر تبلیغِ باطل و امر به آن، محال قطعی، ظاهر البطلان، مخالف با حکمت و موجب نقض غرض است.

امّا گفتار او (ابن بابویه) که سهو معصوم از جانب خدا و سهو غیر او از ناحیه شیطان است، نزدیک به همان چیزی است که ما گفتیم، زیرا لازمه نسبت دادن سهو به خدا و رسول، آن است که یکی فاعل حقیقی و دیگری مجازی باشد.

حال اگر فاعل حقیقی، سهو پیامبر صلی الله علیه و آله باشد بدون این که امری از خداوند داشته باشد، پس میان سهو ما و سهو آن حضرت فرقی نخواهد بود، مگر همین اندازه که سهو او از سوی خودش بدون دخالت شیطان است و دراین صورت انتساب سهو به خدا باطل می شود، زیرا بنابراین فرض، معنای انتساب سهو، آزاد گذاشتن و توان بخشیدن و رفع مانع است و این امر، درسهو ما نیز موجود است. پس امتیاز، به کلّی برداشته می شود و چنان که پوشیده نیست، فرق میان سهو پیامبر و سهو ما باطل می شود، زیرا دلیلی که یاد شده صلاحیّت برای فرق ندارد و دلیلی برای انتساب حقیقی فعل به خدا وجود ندارد، بلکه لازم آید که پیامبر صلی الله علیه و آله در

مورد سهو از ما بدحال تر باشد، زیرا ما دو عذر داریم وپیامبر صلی الله علیه و آله یک عذر

۱- سهو مجازی باشد نه حقیقی، آخر صفحه ۳۰۱ دستنوشت، ششم از فصل دهم.

دارد.

امّا اگر فاعل حقیقی خدا باشد - خواه به وسیله خبر مخصوصی بر فرض قبولی آن، یا دستوری خاص از خدا به او برسد که آن کار را انجام دهد، بر نفی سهو از معصوم صراحت دارد، در حالی که این، عین مدّعا است (نه دلیل بر آن).

لیکن چون ما، تنها سهو حقیقی را از معصوم نفی کردیم، مانعی از اطلاق سهو مجازی بر او نیست، اگر چه بهتر آن است که اطلاق مجازی براو، نیز ترک شود، مگر در مورد ضرورت مثل نقل این گونه اخبار و توجیه آنها.

این مطلب به جای خود، امّا پوشیده نیست که فرض وقوع سهو، اسناد مجازی رانیز در پی دارد و شکّی در آن نیست، قرینه آن هم، این گفتار ابن بابویه است که سهو پیامبر صلی الله علیه و آله ازخدا است و سهو ما از شیطان. و روشن است که شیطان انسان را بر سهو و جز آن مجبور نمی کند، بلکه شخص را به انجام دادن آنچه می خواهد دستور می دهد و وسوسه می کند. امّا وقتی که خدا در مورد سهو، فرمان داده باشد، نسبت دادن عمل سهو را به خدا، به مراتب نزدیکتر از نسبت دادن به او در مورد آزادی میان انسان و عمل او است و گرنه تمام افعال معصوم و غیر معصوم را می توان به خدا نسبت داد.

امّا آنچه را که (شیخ صدوق) از محمّد بن حسن بن ولید نقل کرده(۱) با

۱- نخستین در جه غلوّ، نفی سهو از پیامبر است همین کتاب ص ۹ - ۶۸، من لایحضره ۱/۲۳۴ چاپ دارالکتب الاسلامیّه.

پذیرفتن توجیهی که ما گفتیم(۱) و محمل درستی که یادآوری کردیم(۲) و بیان دلیل آنها، مخالفت از میان برداشته می شود.

کتابی هم که وعده تألیف آن را داده، خبری از آن به ما نرسیده است. حال اگر در آن کتاب تجویز سهو حقیقی یا وقوع آن را تصریح کرده باشد، محمل درستی را که برای سخنش گفتیم، باطل می شود، امّا حمل اخبار (سهو) بر این محمل صحیح، به دلیل معارضات و اجمال بسیاری که در آنهاست باطل نمی شود.

امّا در حدیث ابی بکر حضرمی(۳) با چشم پوشی از ضعف سند آن، راوی، سهو را به رسول خدا نسبت داده که با اجماع فریقین منافات دارد، زیرا کسی که سهو را بر پیامبر جایز می داند، می گوید: این سهو از سوی خدا بوده است. بنابراین، باید این سهو را حمل بر مجاز کند یا فرقی را که میان سهو ما با سهو پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشته: (که سهو ما از شیطان و سهو پیامبر صلی الله علیه و آله از خداست) باطل بداند و قایل به مساوات میان آن دو بشود.

حدیث حارث هم اصلاً صراحت در سهو ندارد، بلکه ظاهرش عمد است، زیرا اسناد فعل، مطلق است واین فقط بر طبق توجیهات گذشته درست در می آید.

حدیث حسن بن صدقه نیز با ضعف سندش مشتمل است بر صدور فعل از پیامبر صلی الله علیه و آله بدون تصریح به سهو و سپس فعل را به اراده خدا نسبت

۱- نفی سهو مطلق.

۲- در باره انجام دادن آن، از خدا امر آمده است.

۳- ص ۱۲۵ همین کتاب.

داده باز هم بدون تصریح به سهو و ظاهر حال این است که هر دو اسناد بر وجه حقیقی است واین هم تمام نیست چنان که گذشت.

پس نزدیکتر به حقیقت این است که فعل عمدا از رسول خداواقع شده واز طرف خدا امر بر آن آمده است، چنان که گذشت.

حدیث سعید اعرج را هم دانستی و اشکال در آن کمتر از اشکال در روایات گذشته است، و می توان لفظ «اسهاه» را به معنای ترک گرفت و بعید نیست که امری بر آن آمده باشد.

حدیث جمیل نیز به چیزی تصریح ندارد فقط می گوید: (امام) حدیث ذوالشمالین را ذکر کرد. و توجیه آن همان است که در روایات مثل آن گذشت، بلکه نزدیکترین وجوه از آن چه گذشته و می آید در آن ممکن است.

حدیث ابو بصیر هم باچشم پوشی از سند، و فساد مذهب راویش و غیر او از راویان، در آن، نه تصریحی به سهو شده و نه تنبیهی به آن.

حدیث سماعه هم سندش همین طور است و در متن آن نیز، بیشترین وجوه گذشته درست در می آید، اگر همه اش درست نباشد. با این که قول امام علیه السلام که فرمود: «من حفظ سهوه فأتمّه...»(1) و سپس یادآوری حدیث ذوالشمالین، دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله شماره رکعات را در نظر داشت و آنها را کامل کرد، پس سجده سهو بر او واجب نبوده و در نتیجه سهو حقیقی هم نبوده بلکه مجازی بوده، به قرینه کلمه «حفظ» و نیز به قرینه مخالفتهای عقلی و نقلی گذشته. علاوه بر این که این حدیث، با

۱- هر کس سهو خود را حفظ و آن را تکمیل کرد، دو سجده سهو بر او لازم نیست.

بسیاری از احادیث سهو که می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده سهو نکرد، مخالفت دارد. و با این تناقص، استدلال به این روایت ضعیف است، بلکه اوّل این حدیث با آخرش تناقض دارد.

تعلیلی را که یادآوری کرده است که: (رسول خدا... تا آخر) با اوّل حدیث تناقضی دارد که پوشیده نیست.(۱) و اجمال و اشکال، خود از نشانه های تقیّه است. و نیز در حدیث عبداللّه بن بکیر نفی سجده گذشت و این که آن حضرت هرگز دو سجده سهو را انجام نداد و هیچ فقیهی هم آنها را انجام نمی دهد یعنی کسی که به نمازش توجّه داشته باشد و از فقاهت و دانش بیدار باشد، یا فقیهی باشد دارای فقه و دانش کامل، منظور معصوم است، چنان که برخی از اهل تحقیق گفته اند.

همچنین حدیث زید بن علی از همه اینها از حیث سند و دلالت ضعیفتر است، زیرا که مخالف با اجماع است و نیز خبر واحد است و کسی به مضمونش عمل نکرده و موافق با عقیده امام علی علیه السلام و اکثر شیعیان بلکه هیچ یک از آنها نیست. و تنها زیدیّه این روایت را نقل کرده اند، و نیز به جهت این که این حدیث دو سجده سهو را به اعتبار این که دماغ شیطان را به خاک مالیده به لفظ «مرغمتان» آورده است، در صورتی که اگر سهو پیامبر صلی الله علیه و آله بر فرض قبولی - از جانب خدا باشد، نه از شیطان، اصلاً اطلاق این لفظ «مرغمتان» جایز نیست، و بر فرضی که سهو پیامبر صلی الله علیه و آله را بپذیریم، چگونه می شود که برخی از مردمِ عادی درست بیندیشند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به خطا رفته باشد؟ بلکه عکس آن، قطعی است

۱- ص ۱۲۸.

و گرنه امیر مؤمنان علیه السلام از همه کس سزاوارتر به این بود که متوجه شود. بنابراین، نماز آنها در واقع کامل بوده و سجده ای هم که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده، بر یکی از وجوه گذشته حمل می شود و لفظ «مرغمتان» هم به منظور خوار ساختن منافقان بوده که می خواستند نماز پیامبر صلی الله علیه و آله باطل شود و آن را اعاده کند.

امّا حدیث زید الشّحّام، با ضعف کامل در سندش، وجهش قبلاً گذشت.

حدیث عزرمی نیز (که علی علیه السلام بدون وضو برای مردم نماز خواند)(۱) عبارت شیخ را در باره اش دانستید(۲) و همان کافی است. و وجوه گذشته نیز از قبیل تقیّه و جز آن، بیشتر آن را روشن می کند، و قوی تر از همه وجوه، حمل بر کذب و غلطِ ندا کننده است که او به سهو و غلط بلکه به افترا و تعمّد در کذب شایسته است، چرا که شاید او از برخی دشمنان و منافقان بوده که می خواستند زشتیهای پیشوایان خود را بپوشانند، زیرا این روایت را از دومی نقل کرده اند.

حدیث ابو بصیر(۳) نیز هیچ تصریحی به وقوع سهو ندارد، به علاوه نقل آن با لفظ: «قیل» دلیل بر عدم صحّت آن است و گر نه همان اوّل، حکم به آن می داد. از این روشن تر این است که می فرماید: «اگر ساکت می بودی، چیزی بر تو نبود» در حالی که اگر راوی راستگو می بود این حرف را امام

۱- ص ۱۲۹.

۲- ص ۴۹؛ خبر واحد و مخالف با احادیث است.

۳- ص ۱۳۰.

به او نمی گفت، زیرا اگر این سخن واجب می بود در سکوتش استحقاق عذاب بود واگر رجحان می داشت در ترکش فوت ثواب بود. و جای تصوّر تساوی و مرجوحیّت نیست چرا که گفتن آن، کمک به نیکی و تقوا و نصیحت مؤمن برای مؤمن است.

حدیث سماعه(۱) که هیچ اشکالی در آن نیست «عمل او هم اختیاری

نبوده و اگر به این امر تصریح نشده بود، ما یا آن را منع می کردیم و یا بر آنچه در گذشته گفتیم آن را حمل می کردیم که پیامبر صلی الله علیه و آله چشمانش می خوابد ولی دلش نمی خوابد وچنان که خواهد آمد خبر واحد با این نص منافاتی ندارد.

حدیث سعید اعرج(۲) نیز بی اشکال است، زیرا صراحت دارد در این که خدا، پیامبر را بر این کار مجبور ساخته و ملزمش کرده و خوابش را بر او مسلّط ساخته و از آن حضرت کوتاهی و چیز دیگری واقع نشده است و منافی با عصمت نیست و در این حدیث چنان که گذشت ردّ بر غلات و مفوّضه است و نیز اشاره دارد که سهو بر فرضی که واقع شود چنین است، امّا نزدیک تر به حق این است که این جا بر امر حمل شود نه بر جبر.

حدیث عبدالسّلام بن صالح(۳) گر چه سندش ضعیف است امّا با آنچه ما می گوییم منافاتی ندارد، بلکه آن را تأیید می کند، زیرا نگفته: سهو از او واقع می شود بلکه گفته: سهو بر او واقع می شود، یعنی او مجبور شده یا مأموریت داشته است.

۱-

۲- ۱ و - ص ۱۳۰ ردّبر غلات و مفوّضه.

۳- ص ۱۳۱ ردّ بر غلات و مفوّضه.

ظاهر امر ایـن اسـت که این گروه سـهو بر معصـومین را به کلّی منکر بودنـد و آن را محـال می دانسـتند، زیرا معتقـد به غلـوّ و تفویض بودنـد، از این رو وقوع این کار را جایز نمی دانسـتند، نه به عنوان حقیقت، نه مجاز ونه به فرمان خـدا ونه منع از طرف او، و نه از روی اکراه. و این حـدیث در ردّ آنها و تکـذیبشان وارد شـد. دست کم جای احتمال آن هست که مانع از اسـتدلال مخالف باشد.

در کتـاب الخصال از امام باقر علیه السـلام نقل شـده است که امیر مؤمنان علیه السـلام در یک جلسه، چهار صـد کلمه که مایه صلاح دین و دنیای مسلمانان است به یارانش آموخت، از جمله آنها این است: از غلوّ در باره ما، دوری کنید، این را بدانید که ما بندگانی مخلوق هستیم و در فضیلت ما آنچه را می خواهید، بگویید.(۱)

از این حـدیث چنین فهمیـده می شـود که مطلـق نفی سـهو از معصوم، غلوّ نیست، بلکه نفی سـهو حقیقی و مجـازی بـا هم غلوّ است، زیرا با عبودیت منافات دارد.

طبرسـی در کتـاب الإحتجـاج در بـاب احتجـاج امام رضا علیه السـلام در مقابل غلات و مفوّضه آورده است که فرمود: ما را از عبودیّت فراتر ندانید، سپس آنچه می خواهید، در باره ما بگویید و هرگز به عمق آن نخواهید رسید.(۲)

ص:۱۴۶

۱- ایّـاکم والغلوّ فینا، قولوا انّا عبیـد مربوبون... و قولوا فی فضـلنا ما شـئتم، الخصال: ۶۱۱/ ح ۱۰؛ بحارالانوار ۱۰/۸۹ - ۱۱۶ ح ۱ و ۲۵/۲۷۰ ح ۱۵؛ و ۷۰/۳۶ ح ۳۰ و ۷۵/۳۹۵ ح ۱۱.

۲- لاتتجـاوزوا بنـا العبودیّه، ثمّ قولوا فینا ماشـئتم ولن تبلغوا، الاحتجاج ۲/۴۳۸،بحارالانوار ۲۵/۲۷۳ ح ۱۱. عبارت بحار مجلسی چنین است: اصل این خبر بنا به روش قدما، در نهایت وثاقت و اعتبار است، اگر چه به عقیده متأخّران ناصـحیح است، کلینی به آن اعتمـاد کرده و اکثر اجزایش را به طور متفرّق در ابواب کافی آورده و همچنین غیر او از بزرگان محـدّثین آن را نقل کرده اند.

امّا دو حدیث پایانی، و جه آن دو شناخته شد(۱) وخدای تعالی داناست.

ص: ۱۴۷

۱- ص ۶ - ۱۳۵ فصل هشتم روشن شد.

فصل دوازدهم: در بیان برخی نظایر واشــباه برای احادیث ســهو که آنها نیز باید تأویل و توجیه شوند و حمل بر ظاهرشان جایز نیست

این روایات گر چه بسیار فراوانند، ولی ما تنها به دوازده مورد از آنها بسنده می کنیم.

اوّل - خبری است که ابو جعفر، ابن بـابویه در کتـاب من لایحضـره الفقیه در بـاب لبـاس نمـازگزار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر قول

خداوند خطاب به حضـرت موسـی علیه السلام «فاخلع نعلیک انّک بالوادالمقدّس طوی»(۱) فرمود: نعلین هـایش از پوست الاغ مرده بوده است.(۲)

در حالی که ابن بابویه در کتاب کمال الدّین(۳) و شیخ طبرسی در احتجاج(۴) و غیر این دو(۵)، از سعد بن عبداللّه، مطلبی را از حضرت

۱- کفشهایت را در آور چرا که در سرزمین مقدّس قرار گرفته ای. طه /۱۲.

۲- من لایحضره الفقیه ۱/۲۴۸.

۳- کمال الدین ۲/۴۶۰.

۴- الاحتجاج ۲/۴۶۳.

۵- بحارالانوار۱۳/۶۵ ح ۴.

صاحب الزّمان علیه السلام نقل کرده اند که در انکار این روایت صراحت دارد، و این که حضرت موسی پیامبر خدا شأنش اجلّ است از این که چنین کار جاهلانه ای انجام دهد یا اصلاً چنین امری بر او پوشیده باشد. و امام علیه السلام در ردّ و ابطال این تفسیر زیاد اصرار داشت و فرمود: هر کس این عقیده را داشته باشد، بر موسی علیه السلام افترا بسته و او را در نبوّتش نادان خوانده است.

آن گاه خود می فرماید: معنای آیه این است: محبّت خانواده ات را از دل بیرون کن... تمام حدیث.

ببینید که معصومین علیهم السلام گاهی چیزی را که بر طبق تقیّه است روایت می کنند و به منظور همراهی با عامّه و رعایت مصلحت و دفع مفسده، خلاف واقعیتی را از انبیا نقل می کنند و به خاطر همین که ذکر شد، قرآن را بر طبق آن تفسیر می کنند. بنابراین، نقلِ حدیث سهو نیز از آنها جای انکار ندارد به دلیل مصالح و حکمتهای گذشته، اگر چه به طور واقعی تحقق نیافته باشد.

دوم - آنچه را که شیخ بزرگوار، علیّ بن ابراهیم بن هاشم قمی در تفسیرش در داستانِ هاروت و ماروت از ائمّه علیهم السلام روایت کرده است چنان

که عامّه روایت کرده اند، داستان طولانی و در آن کتاب موجود است.(۱)

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این مطلب را انکار فرموده است، چنان که رئیس محدّثان، ابو جعفر ابن بابویه در کتاب عیون الأخبار(۲) درباب آنچه از امام رضا علیه السلام در باره هاروت و ماروت آمده، روایت کرده

۱- تفسیر قمّی ۱/۵۶ - ۵۷.

۲- عیون اخبارالرضا علیه السلام ۱/۲۶۹.

و می گویـد: محمّـد بن قاسم مفسّـِر از یوسف بن محمّـد بن زیاد، و علیّ بن محمّد بن سـیّار از پدران خود از حسن بن علی از پـدرش از پـدرانش علیهـم السـلام در ایـن قـول خداونـد برای مـا حـدیث کردنـد «وَ مـا انزل علی الملکیـن ببابـل هـاروت و ماروت»(۱).

تا آن جا که می گویـد: پس از نوح علیه السـلام ساحران و دروغگویان زیاد شدند، خداوند دو فرشـته به سوی پیامبر آن زمان فرسـتاد با ابزاری که ساحران با آن سـحر می کننـد و آنچه سـحر آنها را باطل می کند و کید آنان را از بین می برد. پیامبر، آن وسایل را از آنها دریافت و به فرمان خدا آنها را تسـلیم بندگانش کرد و به آنها امر فرمود تا به آن وسایل با سحر آشنا شوند و آن را باطل کنند و بندگان را نهی کرد از این که مردم را سـحر کنند واین دستور به آن می ماند که انسان دیگران را نسبت به زیان سـمّی آشـنا کنـد و به آنها بیاموزد که چگونه با آن مبارزه کنند. این است که خداوند متعال فرمود: «و ما یعلّمان من احد حتی یقولاـ انّما نحن فتنه فلا تکفر»(۲). یعنی آن پیامبر به آن دو فرشـته دسـتور داد که برای مردم به صورت دو انسان آشـکار شوند و آنچه خداوند ازاین امور به آنها یاد داده است، به مردم بیاموزند. راوی، حدیث را ادامه می دهد تا به این جا می رسـد که یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار به حسن بن ابی القاسم گفتند، نزد ما، گروهی هستند که خیال می کنند هاروت و ماروت دو فرشته ای

ص: ۱۵۱

۱- و آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابِل نازل شد. بقره /۱۰۲.

۲- این دو نفر به کسی چیزی نمی آموختند، جز این که می گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم، پس مبادا کافر شوید. بقره /۱۰۲.

هستند که وقتی گناه بنی آدم زیاد شد، خداوند آنها را برگزید و بایک فرشته سومی آنها را به زمین فرستاد، این دو فرشته در روی زمین فریفته زهره شدند، خواستند با او زنا کنند، شراب آشامیدند و نَفْسِ محترمه ای را به قتل رساندند. از این رو، خداوند آنها را در (چاه) بابِل شکنجه می دهد، و ساحران از آنها سحر می آموزند و خداوند آن زن را که همان ستاره زهره است، مسخ کرده است!

امام علیه السلام فرمود: پناه بر خدا از این تهمتها، فرشتگان الهی به لطف خداوند، از کفر و زشتیها محفوظ و معصوم اند، خداوند فرموده است: «لایعصون اللّه ما امرهم و یفعلون مایؤمرون»(۱)

همچنین فرموده است (هر کس در آسمان و زمین است از آن خداوند است و کسانی که نزد او هستند - یعنی فرشتگان - ازعبادت او سرپیچی نمی کنند و خسته و ملول نمی شوند).(۲) همچنین خدای متعال فرمود: «وله من فی السّموات والأرض و من عنده - یعنی ملائکه - لایستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون» مقصود از: «و من عنده» فرشتگان هستند. آیات دیگری هم ذکر فرمود، سپس فرمود: اگر سخنی که اینها می گویند صحیح بود، خداوند این فرشتگان را جانشینان خود در روی زمین قرار می داد و اینها در دنیا مثل پیامبران یا امامان بودند، آیا از انبیا وامامان قتل نفس محترمه و زنا انجام می شد؟!

آن گاه فرمود: آیا نمی دانی که خداوند هرگز زمین را از بشری که پیامبر

۱- مخالفت فرمان خدا نمی کنند و آنچه بر آن مأموراند انجام می دهند. تحریم /۶.

۲- انبیاء /۱۹.

یـا امام باشـد، خالی نمی گـذارد. مگر نه چنین است که خداونـد می فرمایـد: (ای پیامبر، ما پیش از تو پیامبری(به سوی خلق) نفرستادیم)(۱) (جز این که

از مردان بودند)(۲). پس خداوند خبر داده است که فرشتگان را به منظور این که پیشوایان و حاکمان باشند به زمین نفرستاده و فقط آنها را به سوی پیامبرانش فرستاده است. تا آخر حدیث.

اکنون روشن می شود که روایت علیّ بن ابراهیم از باب تقیّه و موافقت با عامه صادر شده به منظور دفع ضرر چنان که موقعیّت اقتضامی کند و این هم نزدیک به حدیث سهو است.

سوم - خبری است که ابن بـابویه در کتاب عیون الأخبار(۳) در ضـمن احادیثی که دالّ بر مدح زید بن علی و یارانش در بابی جداگانه آورده، نقل کرده است، وی می گوید: علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق از حدیث علیّ بن حسین قاضـی و او از حـدیث حسن بن علیّ ناصـری از احمـد بن رشـید از عمـویش ابو معمّر سـعید بن خیثم از برادرش معمّر از امـام صـادق علیه السـلام از پدرانش از علی علیه السـلام حدیث کرده است که فرمود: مردی از فرزندانم قیام می کند به نام زید در کوفه کشـته می شود و در کناسه به دار زده می شود، در قیامت که برای حشـر از قبر بیرون می آید، درهای آسـمان برای بالا رفتن روحش باز می شود، اهل آسمانها و زمین از دیدن او خوشحال می شوند، روحش در چینه دان پرنده سبزی قرار می گیرد، تا در

۱- انبیاء /۲۵ و حج /۵۲.

۲- یوسف /۱۰۹ (و ما ارسلنا من قبلك الاّ رجالاً نوحی الیهم...).

۳- عیون اخبارالرّضا علیه السلام ۱/۲۵۱.

میان بهشت به هر جا که بخواهد بپرد.

پوشیده نباشد که این روایت محمول بر تقیّه است چنان که در احادیث سهو، آن را تجویز کردیم (وگر نه این مضمون با موازین صحیح درست در نمی آید) چنان که مرحوم کلینی در باب ارواح مؤمنان از علیّ بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از ابی ولّاد حنّاط از امام صادق علیه السلام روایت کرده

است که گفتم: فدایت شوم، مردم روایت می کنند که ارواح مؤمنان در چینه دانهای پرندگان سبز در اطراف عرش قرار دارند، امام فرمود نه، مؤمن نزد خداوند بزرگوارتر از آن است که روحش را در چینه دان پرنده ای قرار دهد، بلکه در بدنهایی مانند بدنهای مادّی شان (قالبهای مثالی) قرار دارند.(۱)

احادیث دیگری نیز، به همین مضمون در این باب و بابهای دیگر موجود است.

چهارم - روایتی است که شیخ در استبصار باب «وجوب مسح علی الرّجلین» آورده به اسنادش از محمّد بن حسن صفّار، از عبداللّه بن منبّه، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد از زید بن علی از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود: نشستم وضو بگیرم، رسول خدا فرمود: دهانت را بشوی، آب به بینی بریز، دندانهایت را بشوی (مسواک بزن). سپس من سه بار صورتم را شستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، دو بار برای وضو کافی است. سپس ذراعم را شستم و سرم را دو بار، مسح کردم، فرمود: یک بار بس بود، و پاهایم را شستم، پس فرمود یا علی میان انگشتانت را بشوی تا به آتش

۱- الکافی ۳/۲۴۴ ح ۱ و ۲۴۵ ح ۶ و ۷.

نسوزد.(۱)

شیخ می گوید: این خبر موافق با عامّه است ودر مورد تقیّه وارد شده است، زیرا بی تردید در مذهب ما، مسح بر دو پا است نه شستن آنها و این مشهورتر از آن است که شکّی در آن واقع شود.

شیخ این روایت را بر تقیه حمل کرده با این که در نظر او وغیر او از شیعیان و حتی هیچ یک از مسلمانان تقیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله روا نیست، مگر در مواردی بسیار اندک. و در این جا، هیچ وجهی برای تقیّه نیست، مگر این که امیر مؤمنان و امام حسین و علیّ بن حسین علیهم السلام آن را به منظور تقیّه نقل کرده باشند، چنان که عامه آن را نقل می کردند. همچنین احادیث سهو نیز از باب تقیّه در روایت است.

پنجم - نیز روایتی است که شیخ در الاستبصار در باب اکثر ایّام النّفاس

به اسنادش از حسین بن سعید، از فضاله از علاء از محمّد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره زن تازه زا سؤال کردم که چند روز نماز و روزه را ترک کند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس دستور داد: روز هجدهم غسل کند، و باکی نیست که یک یا دو روز دیگر نیز احتیاط ورزد.(۲)

شیخ برای این حدیث و مانند آن، سه توجیه پیرامون جمع میان آن و روایات مخالفش ذکر کرده است، یکی از آنها، حمل بر گونه ای از تقیّه است، زیرا که با مذاهب عامّه موافق است.

۱- الاستبصار؛ ۱/۶۵ ح ۸.

۲- الاستبصار۱/۱۵۵ ح ۲.

هرگاه حدیث صحیح، منقول از کتابهای حسین بن سعید که از ثقات استوار است و از محمّد بن مسلم نقل می شود که جامعه شیعه به درستی آنچه از او نقل می شود اجماع دارند، جایز باشد که حمل بر تقیه شود - با این که تقیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست - پس احادیث سهو، برای حمل بر تقیه، شایسته تر می باشد، زیرا این احادیث با ادلّه عقلی و نقلی مخالفت دارند، چنان که قبلاً دانستید.

ششم - نیز روایتی است که شیخ در الاستبصار در باب حکم کسی که در ماه رمضان به حالت جنابت وارد صبح شود - پس از ذکر احادیث فراوانی بر عدم جواز آن، روایت کرده است، به اسنادش از سعد بن عبداللّه از محمّد بن حسین و محمّد بن علی، از محمّد بن عیسی از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان از حبیب خثعمی، از امام صادق علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان نماز شب را می خواند، پس جنب می شد و عمدا غسل را تاطلوع فجر به تأخیر می انداخت.(۱)

شیخ پس از ذکر حدیث دیگری مثل این حدیث، می گوید: توجیه در این، دو خبر، این است که بر تقیّه حمل شوند و بر آنچه ما، آن را بیان کردیم، زیرا این روایتی است که عامل از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. و احتمال می رود که پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیلی از قبیل سرما، یا غیر آن، عمدا غسل را به تأخیر انداخته باشد.

سخن در این مورد مثل روایت قبل است، بلکه این جا تجویز وقوع

۱- الاستبصار ۲/۹ ح ۳ و ۴ و ص۸۸ ح ۶.

تقیّه در روایت، روشن تر است و پوشیده نیست که می توان، فجر را بر فجر اوّل (فجر کاذب) حمل کرد واین، خیلی نزدیک به صحّت است.

هفتم - نیز روایتی است که در الاستبصار در باب حرمت متعه آورده،

پس از احادیث فراوانی در اباحه آن، به اسنادش از محمّد بن احمد بن یحیی از ابوالجوزا، از حسین بن علوان، از عمروبن خالد، از زید علی از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت خر اهلی و نکاح متعه را حرام کرده است.(۱)

شیخ می گوید: توجیه این روایت این است که آن را بر تقیّه حمل کنیم، زیرا که موافق با عامّه است، ولی روایات نخست با ظاهر کتاب و اجماع طایفه حقّه موافقت دارند.(۲)

تمام آنچه شیخ گفته است، دراحادیث سهو مورد توجّه است، چنان که شناختی.

هشتم - نیز حدیثی است که در الاستبصار در باب حکم گوشت خر اهلی و اسب و قاطر نقل کرده، پس از ذکر احادیث متعدّدی در باره جواز بر کراهیت آن، به اسنادش از محمّد بن یعقوب، از حسین بن محمّد، از معلیّ بن محمّد از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسّان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسن عبدی، از ابی هارون، از ابو سعید خدری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بلال را دستور داد ندا کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ماهی بدون فلس و

۱- الاستبصار ۳/۱۲۴ ح ۵ حرّم رسول اللّه صلی الله علیه و آله لحوم حمرالاهلیّه ونکاح المتعه.
۲- در هامش نسخه ج چنین نوشته است: عجیب است که شیخ زین الدّین در شرح لمعه می گوید: اخبار ما بر اباحه متعه دلالت دارد و هیچ معارضی برای آن ها نیست و از این تعجب می کند، و از این معارض و جز آن، غفلت کرده است.

سوسمار و خر اهلی را حرام دانسته است.(۱)

شیخ می فرماید: بهتر آن است که این حدیث را حمل بر تقیّه کنیم.

از این جا معلوم می شود که امثال کلینی و حسین بن محمّد اشعری و جز اینها از علما و راویان ما، از جهت تقیّه در روایت، اقتدا به امامان علیهم السلام کرده اند، بنابراین، حمل حدیث سهو بر تقیّه، پس از آنچه در مخالفت آنها شناخته شده، قابل انکار نیست.

نهم - آنچه این آیه قرآن در بر دارد: یاد بیاور وقتی را که موسی به جوان رفیقش گفت - تا آن جا که می گوید: وقتی که آن دو، به تلاقی میان دو دریا رسیدند، ماهیِ خود را فراموش کردند - تا آن جا که می گوید: آن را از یادم نبرد مگر شیطان(۲). این آیه را ابن بابویه هرگز نمی تواند بر ظاهرش حمل کند، زیرا او معتقد است که سهو معصوم از شیطان نیست واین جوان یوشع بن نون وصی حضرت موسی و چنان که معلوم است معصوم بوده، پس باید فراموشی را دراین جا به معنای ترک عمدی تأویل کند که به دلیل جنگ با شیطان یا جز آن ماهی را عمدا آن جا گذاشته بود. پس حمل سهو و نسیان در حدیث ذوالشمالین را بر ترک چنان که گذشت نمی توان انکار کرد.

دهم - آیات فراوانی در قرآن است که نسبت گناه و گمراهی بلکه کفر به پیامبران داده و بر خلاف عصمت است مثل: (آدم معصیت پروردگارش را انجام داد و گمراه شد)(۳) و حکایت از قول حضرت ابراهیم که یک بار

۱- الاستبصار ۴/۷۵.

۲- کهف ۶۰-۶۳.

۳- طه /۱۲۱.

اشاره کرد به ستاره زهره و بار دیگر به ماه و بار سوم به خورشید و گفت: (این پروردگار من است)(۱) وخطاب به پیامبر اسلام می فرمایـد: (تا خداونـد گناه گذشـته وآینـده تو را بیامرزد)(۲) و در آیـه دیگر می فرمایـد: (تـو را گمراه یـافت پس هـدایتت کرد)(۳) و جز اینها از چیزهایی که در کتاب تنزیه الأنبیا از سید مرتضی و غیر آن کتاب نیز آمده است.(۴)

چون ظاهر این آیات برخلاف ادلّه عقلی ونقلی بوده، آنها را حمل بر مجاز کرده انـد یا چیزی در تقـدیر گرفته اند از باب مثال عصیان آدم را حمل بر ترک اولی و نهی هایی را که آمـده حمل بر تنزیه کرده اند، نه بر تحریم و قول ابراهیم را که گفته این پرودگار من است، بر استفهام انکاری یا بر اعتقاد قومش در باره او حمل کرده اند، و گناه پیامبر اسلام را بر گناه امّت یا برخی از آنها یا گناهش در نزد قومش حمل کرده انـد. و گمراهی او را بر این حمل کرده انـد که راهش را میان مکه و مدینه هنگام هجرت گم کرده نَه گمراهی در دین، و یـا (ضـلال) را به معنـای حبّ و دوستی گرفته انـد که یکی از معانی لغوی آن است و جز اینها از چیزهایی که در کتاب مذکور بیان شده است.

شگفتا از کسـی که تمام اینها را به خاطر جمع بین ادلّه بر وجوهی قریب یا بعیـد حمل می کنـد، با این که هیـچ دخلی در تبلیغ ندارند بلکه از امور مشترک و عبادات عمومی هستند که شامل ما و پیامبران می شوند، امّا در

۱- انعام /۷۸.

۲- فتح /۲.

۳- ضحی /۷.

۴- مثل کتاب تنزیه الأنبیا، از فیض اللّه بغدادی.

حدیث ذوشمالین توقّف می کند با این که همه احتمالات گذشته در آن موجود است و با تمام آنچه ما ذکر کردیم و نکردیم نیز مخالف است و تعارض دارد.

یازدهم - احادیث فراوانی آمده که برخی از ذنوب و معاصی را به پیامبران و امامان نسبت داده و خود به آن اقرار کرده اند. این بخش نیز حمل بر تقیّه و امثال آن شده است که گذشت.

دوازدهم - در دعاهای مأثوره از صحیفه کامله و دعاهای دیگر از انبیا و امامان معصوم علیهم السلام آمده که خودِ آن بزرگواران اقرار به گناه و اعتراف به استحقاق عذاب و دخول در آتش دوزخ کرده و اظهار پشیمانی و توبه و استغفار می کنند و این گونه موارد از شماره بیرون است.

تمام اینها قابل توجیهات فراوانی هستند و نیز در مقابل آنها دلایلی وجود دارد که هیچ احتمال توجیه در آنها نیست. دانشمندان شیعه، این موارد را تأویل و توجیه کرده واز ظاهرشان صرف نظر نموده اند: گاهی آنها را بر مجاز حمل می کنند به این طریق که ترک مستحب یا گذراندن وقت را در عمل غیر عبادی از قبیل خوردن و آشامیدن یا اعمالی مثل اینها را با توجّه به این که خدا ناظر آنهاست و در حضور او انجام می شود، همه را گناه نامیده اند. یاحمل بر مبالغه در تواضع برای خدا و شکسته نفسی یا برای آموزش به مردم، یا به جهت تقیه و یا این که به منظور شفاعت از گناهان امّت وشیعیان، گناهان آنها را به منزله گناهان خود قرار داده و توبه کرده اند، یا اقرار به گناه را معلّق به فرض عدم محافظت خداوند قرار داده اند یعنی این که اگر تو ما را از گناه نگه نداری ما معصیت خواهیم

ص: ۱۶۰

کرد، و جز اینها از وجوهی که در محل خود گفته شده است.

بنـابراین، عجیب است از کسـی که همه اینها را تأویل و توجیه می کنـد با این که مربوط به تبلیغ نیسـتند، امّا در توجیه حـدیث ذی الشـمالین از ظـاهرش، تردیـد دارد بـا این که در حمل آن بر بعض وجوهی که گفته شـد یا امثال آنها هیـچ شک و شـبه و اشکالی نیست. و خداوند متعال بر همه چیز دانا است.

این جـا کتـاب: «التنبیه بالمعلوم من البرهان، فی تنزیه المعصوم عن السـهو والنسـیان» به تاریـخ اواخر ماه رمضان ۱۰۷۸ به پایان رسید، تألیف محمّد بن حسن، حرّ عاملی که خداوند با لطف پنهانش با او رفتار کند.

ص: ۱۶۱

نمایه

ص: ۱۶۷

ص: ۱۶۸

ص: ۱۶۹

محمّد بن حسن بن ولید، ۲۱، ۳۱، ۱۴۲

ص: ۱۷۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹